

BOBST LIBRARY



3 1142 02908 0556



**Elmer Holmes
Bobst Library**

**New York
University**

یاد بود چهار صد و مین سال تولد ملا صدرا
دانشگاه مشهد

Mullā Ṣadrā Muḥamad,
ibn Ibrāhīm.

المطاهر الالهية

al-Mazāhir al-ilāhīyah.

مؤلفه

الحکیم الإلهی الفیلسوف الربانی

صدرالدین محمد شیرازی

مجدد الفلسفة الإسلامية

المتوفى ١٠٥٠ هـ

حققه و قدم له و علق عليه

سید جلال الدین آشتیانی

چاپخانه خراسان مشهد

NEW YORK UNIVERSITY LIBRARIES
NEAR EAST LIBRARY

۱۲

BP
166

M8

21

بسمه تعالی

مصنف عظیم الشان این کتاب محمد بن ابراهیم بن یحیی قوامی شیرازی معروف بصدر المتألهین است که از اعظم حکمای اسلام و افاضل فلاسفه دوران و مفخر علمای عالم بشمار میرود، بلکه میتوان او را بزرگترین فیلسوف در علوم الهیه دانست.

در این حکیم بی نظیر جهاتی از فضیلت موجود بوده است که همه آنجهات در کمتر کسی تحقق پیدا مینماید: دقت نظر در مباحث عقلیه بحد اعلی و تتبع و احاطه کامل بمباحث فلسفی و اقوال اهل دانش و معرفت، سرعت انتقال و قریحه و ذوق سرشار، قدرت فکری و قوت و استعداد کم نظیر در تحقیق معضلات، و حسن سلیقه در انتخاب مطالب، صفا و روشنی ضمیر، اعراض از تجملات ظاهریه اشتغال تام بر ریاضات و مجاهدات شرعیه، پیروی از طریقه حقه انبیاء و اولیاء (ع) همه این فضائل در مصنف این کتاب جمع بوده است.

از قراریکه در کتب خود تصریح نموده است بعد از تکمیل تحصیلات علوم عقلی بمطالعه و تفحص و سیر در آثار حکما و فلاسفه و عرفا و متکلمین پرداخته و با فکر پیشینیان (در علوم الهیه) محیط و مسلط گشته و بعد از اطلاع تام و کافی بآثار قدما و متأخرین در مسائل الهی و مباحث حکمی اجتهاد و اظهار نظر نموده است و بعد از پروراندن مبانی خویش با سبک خاص و روش مخصوص عقاید و آرای علمی خود را بصورت تصنیف و تألیف در آورده، و در معرض استفاده اهل فن قرار داده است بعد از ظهور و پیدایش کتب و آرای فلسفی او - بنحوی بزرگان علم و معرفت و دوستان و رفق و فضیلت از افکار آنجناب استقبال نمودند که کتب بزرگان فلسفه اهمیت خود را از دست داده و کتب آن فیلسوف بزرگ نظریات و آثار حکمای قبل از خود را تحت الشعاع قرار داد.

این حکیم گرانمایه در عصر خود مورد اذیت و تعدی و ظلم بیشمار

واقع شد و مخالفان علم و فضیلت بطرق مختلف از آثار او جلو گیری نمودند بهمین جهت ببعضی از دیار مقدسه پناه برد (۱) ولی این امر بنفع او تمام شد و بواسطه اختیار انزوا و عزلت از خلق ویاس از مردم و توجه تام بحقوق مورد افاضات خداوند قرار گرفت. در مقدمه کتاب **أسفار** بهمین معنی اشاره نموده است: «فكنت اولاً كما قال سیدی و مولای و معتمدی و رجائی؛ اول الأئمة الاوصیاء و أبو الأئمة الشهداء قسم الجنة و النار آخذاً بالتقية و المدارات مع الاشرار : طفقت أرثتی بین أن أصول بید جزاء أو أصبر علی طخية عمیاء . فصرت ثانياً عنان الاقتداء بسیرته عاطفاً وجه الاهتداء بسنته، فصبرت و فی العین قذی ، و فی الحلق شجی ، فأمسكت عنانی عن الاشتغال بالناس و سهلت علی معاداة الدوران و معاندة أبناء الزمان، فتوجهت نحو مسبب الاسباب، تضرعت إلى مسهل الامور الصعاب، فلما بقيت علی هذا الحال اشتعلت نفسی لطول المجاهدات اشتعالاً نورانياً ، و إلتهب قلبی لكثرة الرياضات إلتهاً قویاً، ففاضت علیها أنوار الملكوت»

مصنف در پروراندن مسائل غامض اعجاز نموده است مشکلتترین مطلب را بصورتهای مختلف و عبارات گوناگون بیان نموده است لذا کتب او از این جهت نیز بر کتب سایر فلاسفه ترجیح دارد؛ بین تحقیق تام و تتبع کامل و دقت نظر بحد اعلی جمع کرده است، در حل هیچ مشکلی عاجز نمانده است در جمع بین مبانی حکمی و حکمت بحثی، و قواعد ذوقی و عرفانی نظیر ندارد، در سلوک علمی و فهم حقایق و حل غوامض همیشه راه اعتدال را پیموده است و از تعصب خشک و بی جا و طرفداری يك جانبه خودداری نموده است .

مطالب و تحقیقات جالب توجهی که سر نوشت فلسفه را عوض کرده است و صدر المتألهین را بزرگترین فیلسوف و یکه تاز میدان حکمت و فضیلت معرفی

۱ - در مقدمه اسفار گوید : « فالجأ نی خمود الفطنة و جمود الطبيعة لمعادات الزمان و عدم مساعدة الدوران الی أن انزویت فی بعض نواحی الدیار و استمرت بالتحمول و الانكسار » مرادش از بعض نواحی دیار شهر مقدس قم محل دفن حضرت معصومه سلام الله علیها میباشد مدتی در کیهك (یکی از قراء قم) ساکن بوده است

چهار

نموده است در کتب او زیاد است برای نمونه قسمتی از آن را بطور اختصار و فهرست ذکر میکنم .

۱- **مسأله اصالت وجود و اعتباریت ماهیت و تحقیق وحدت حقیقت وجود** است که بمنزله روح و اساس مباحث الهی است و حل بیشتر از غوامض فلسفه ماوراء الطبیعه بر آن توقف دارد این اصل مهم فلسفی تا قبل از صدر المتألهین روشن نبوده است اگر چه شیخ و خواجه و دیگران از اتباع مشاء معتقد باصالت وجود بوده اند ولی تبعاتی از قول به تباین در وجودات در کلمات آنها موجود است که بحسب نتیجه فرقی باقول باصالت ماهیت ندارد لذا در کشوری از مباحث عقلی دچار لغزشها و اشتباهات بزرگی شده اند. صدر المتألهین در موارد عدیده در کتب مفصله خود بآن اشاره نموده است .

۲- **مسأله حرکت جوهریه** است - حکمای قبل از آخوند ملا صدر احمر کت را در چهار مقوله : کم ، کیف ، وضع ، این- قائل بودند صدر المتألهین جنبش و حرکت را از خواص ماده جسمانی دانسته و بعقیده او هیچ موجود مادی ساکن نمی باشد و همه اشیا بحسب جوهر ذات متحرك و سیالند ، حرکت و جنبش در اعراض ناشی از حرکت در ذوات حقایق جسمانیه است ، اعراض در اطوار و شئون وجودی تابع جواهرند . این مرد عظیم دلائل زیادی در موارد مختلف جهت اثبات حرکت در جواهر صوریه اقامه نموده است و از اشکالات شیخ رئیس (۱) و اتباع او جواب

۱ - عمده اشکال شیخ در حرکت جوهریه یکی عدم بقاء موضوع است لذا در شفا میگوید: « ان الحركة تستدعی وجود الموضوع ، والمادة وحدها غیر موجودة فلا یصح علیها الحركة فی الصورة بخلاف کیف لان الموضوع فی وجوده غنی عن کیف فیصح الحركة فیه » اشکال دوم عدم بقاء نوع در حرکت اشتدادیه است و در شفا فرموده است: « ان الصورة لا تقبل الاشتداد و مالا یقبل الاشتداد یكون حدوثها دفعیاً و ذلك لانها ان قبل الاشتداد فاما أن یكون نوعها باقیاً فی وسط الاشتداد اولاً یبقی وان بقی فالتغیر لم یکن فی الصورة بل فی لوازمها وان لم یبق فذلك عدم الصورة لا اشتدادها » صدر المتألهین زهره و اشکال در اسفار جواب داده است این اشکالات ناشی از انکار تشکیک خاصی و خلط بین احکام ماهیت و وجود است در حرکات جوهریه درجات و مراتب ❀

گفته است این تحقیق عرشی مطالب تازه و جالبی را نتیجه داده است و کشوری از غوامض فلسفه را که شیخ و دیگران تصریح بعجز از فهم آن نموده اند حل نموده است و قسمت مهمی از مبانی فلسفی مشهور از حکما را برهم زده است که بامقایسه مباحث حدوث و قدم و جمیع مباحث نفس و موارد دیگری از فلسفه آخوند ملاصدرا بامبانی حکمای قبل مرتبه علمی و فکر بلند و نظر قوی و عمیق او معلوم میشود.

۳- اثبات اتحاد عاقل و معقول است: این قول بطور اجمال و ابهام از یکی از قدما نقل شده است ولی در نظر حکمای اسلام قولی باطل شناخته شده است شیخ در اشارات آن را قولی سخیف دانسته و از قائل آن بسبکی و باعبارت اهانت آمیز اسم برده است.

و از برای ازدیاد تحقیر از قائل باتحاد، کلام او را تحت عنوان حکایت ذکر کرده است (۱) و عجب آنستکه همه تحقیقات شیخ در این فصل ساقط از درجه اعتبار است مصنف جهت اثبات اتحاد عاقل و معقول (در علم بغیر) و یگانگی خارجی صور عقلی بلکه جمیع صور ادراکیه با جوهر نفس مدرک- ادله و بر همین زیاده‌ی ذکر کرده است و علم را مطلقاً داخل در صقع نفس میدانند و پیدایش هر صورت علمی را بدون جنبش و حرکت و استکمال جوهر نفس محال دانسته است روی این بیان صور

✽ وجود صورت نوعیه در تغییر و تبدل و سیلان است، و هیچ صورتی يك آن بیشتر وجود ندارد ولی از آنجائیکه این حرکت در يك طبیعت عریض تحقق یافته است قدر جامع بین همه مراتب محفوظ است

۱- قائل باین مبنای عمیق فرفور یوس صاحب ایساغوجی است که نفس را در مقام عقل هیولانی ماده معقولات میدانند و صور معقوله را مکمل جوهر ذات نفس دانسته است نه عرض زائد بر آن، و از باب ترکیب اتحادی بین ماده و صورت قائل باتحاد شده است شیخ (عظم الله قدره) در اشارات (چاپ جدید جزء ثالث ص ۲۹۵) گفته است: «حکایة وکان لهم رجل يعرف بفرفور یوس عمل فی العقل والمعقولات کتاباً یشی علیه المشائون و هو حشف کله. و هم یعلمون من أنفسهم انهم لا یفهمونه و لافر فور یوس نفسه و قد ناقضه من أهل زمانه رجل و ناقض هو ذلك المناقض بما هو أسقط من الاول»

عقلی و خیالی اعراض قائم بذهن نیستند .

اثبات اتحاد صور عقلی با عاقله بلکه هر صورت ادراکی بامدرک خود مبتنی بر مقدماتیست که غفلت از آن مقدمات سبب انکار چنین مطلب نفیسی گردیده است مصنف آن مقدمات را در موارد مختلفه برهانی کرده است و از آن نتیجه گرفته است شیخ در انکار اتحاد عاقل و معقول و اتحاد نفس با عقل فعال در اشارات و شفا إشکالاتی دارد که همه آن اشکالات ناشی از عدم بررسی و غور در مسائل وجود و احکام آن میباشد .

۴- اثبات مثل افلاطونیه و صور عقلیه الهیه است که در لسان اشراق از آن

بقواهر و عقول عرضیه تعبیر شده است .

مصنف برای طبایع و انواع موجوده در عالم سه فرد قائل است . فرد مجرد عقلانی فرد برزخی و فرد مادی . این مسأله نیز از غوامض مباحث حکمی است ، و اثبات آن توقف بر مقدماتی دارد که اتباع مشاء بآن مقدمات اذعان نداشته اند لذا شیخ فلاسفه اسلام (اعلی الله مقامه) روی بطلان تشکیک در افراد ماهیت واحده و اینکه افراد نوع واحد نشاید بعضی علت و بعضی معلول ، برخی مجرد و بعض دیگر مادی باشند در الهیات (۱) شفا این قول را مردود دانسته است سبب تام انکار شیخ و دیگران این اصل مهم را پی نبردن بکنه تشکیک خاصی است ولی صدر المتألهین چون قائل بوحدت اصل حقیقت وجود است تشکیک در افراد حقیقت واحده را جایز میدانند و از برای هر نوع مادی موجود دو فرد دیگر غیر از وجود مادی قائل است و تکرر نوعی افراد برزخی را مستند بجهات موجوده در ارباب انواع نموده است

۱ - خلاصه استدلال شیخ (ره) در شفا در نفی مثل و تعلیمات این است : « ان الحقیقة الواحدة التي هي ذات حد واحد ومهية واحدة لا يختلف أفرادها في التجرد والتجسم والغناء والحاجة الى المادة والمعقولية والمحسوسية » در ذیل همین استدلال دلیل دیگری آورده است که تلخیص آن این است : « ان أفراد حقیقة واحدة لا تكون بعضها سبباً وبعضها مسبباً لذاتها وان المعلول اذا كان لذاته معلولاً لفرد آخر من نوعه يلزم أن يكون ذلك الآخر معلولاً لفرد آخر - وهكذا و يعود الكلام الى أن ينتهي الى الدور والتسلسل (أسفار ص ۱۲۷ چاپ قدیم)

وجود عقلی بمنزله اصل و وجود مثالی و مادی فرع و رقیقه حقیقت عقلیه است و نهایت سیر اشیاء اتحاد و اتصال برب النوع مدبر خود میباشد .

چرخ با این اختران نغز، خوش زیباستی صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت برود بالا همان باصل خود یکتاستی
این سخن را در نیابد هیچ ظاهری گرا بونصراستی و گر بوعلی سیناستی
صدر المتألهین در مباحث مثل نوری در اسفار و شواهد ال بوییه و حواشی حکمت
الاشراق و کتب دیگر خود جهت اثبات مثل افلاطونی براهینی ذکر کرده است
و از اشکالات شیخ جواب داده است .

۵- تقریر و تثبیت قاعده بسیط الحقیقه کل الاشیاء که در کتب خود بطریق
مختلفه آن را بیان نموده است با برهانی نمودن این قاعده کثیری از مباحث مهمه
را حل کرده است مثل علم تفصیلی حق باشیاء قبل از وجود اشیاء در موطن ذات، و وجدان
هر قوی جمیع مراتب مادون خود را با امری زائد، و کیفیت انطوای عقول تفصیلیه در
عقل بسیط اجمالی و کیفیت خلاقیت عقل بسیط نسبت بصورت تفصیلی، و وجدان فصل
اخیر جمیع مراتب انواع را بنحو اتم و اعلی، و کیفیت بروز صور اخرویه و برزخیه
در قیامت صغری و کبری، و غیر این مباحث از مسائل مهمه رسیدن بکنه این قاعده
بسیار دشوار و مبتنی بر مقدماتیست لذا مصنف در ذیل بیان این قاعده در مواردی
فرموده است: « ولم أر من له علم بذلك فی وجه الارض » .

۶- اثبات تجرد خیال و صور قائمه بآن و اثبات معاد جسمانی و حشر جمیع
عوالم وجودیه و بیان لزوم عود جمیع اشیاء بمبدء اعلی براهین عقلی و بیان کیفیت
عذاب قبر و سکرات موت و اثبات عوالم برزخی در قوس صعود و نزول وجود، از
مختصات این رجل عظیم الشأن است؛ تحقیق و تبیین مسائل فوق ارتباط مستقیم با
همه مبانی و مسائل حکمت الهی دارد و فلاسفه قبل از مصنف باین تحقیقات پی نبرده
بوده اند و اگر هم بعضی از این مطالب را بطور فهرست یا نسبتاً مفصل ذکر کرده اند
چون تمامی قواعد مربوطه بآن را کاملاً ضبط نکرده اند دچار اشتباهات و لغزشهای
علمی شده اند. تحقیق کامل در مباحث حکمت الهی و برپادادن قواعد علمی بجمیع

مسائل از اختصاصات صدرالمحققین است که بواسطه احاطه بهمۀ جهات مباحث عقلی و تهیه و تنظیم مقدمات مر بوطۀ نافعۀ موفق بتحقیقات بی سابقه‌ای شده است که چند مورد آن را بطور اجمال ذکر میکنیم. شیخ‌الرئیس و اتباع او بواسطه انکار حرکت در جوهر نفس ناطقه را بحسب حدوث و بقا روحانی و مجرد دانسته‌اند و جایز دانسته‌اند که موجود مجرد تام بدون سنوح حالات و تغییرات تعلق ببدن مادی جسمانی بگیرد و مدتی در افعال خود معطل و سرگردان باشد در حالتیکه مجرد تام نسبتش بهمۀ ابدان علی السواست و چنین وجودی ممکن نیست ببدن مخصوص تعلق داشته باشد، انکار حرکت جوهریه قائل را دچار این خبط عظیم نموده است و تجویز کرده است که عقل مجرد تام در صمیم و جوهر ذات، حادث شود و با فرض تجرد تام بمادۀ جسمانی تعلق بگیرد.

شیخ (ره) با اعتقاد بسکون طبیعت جسمانی و وجود حرکات عرضیه را مستند باصل طبیعت میدانند با آنکه فاعل مباشر حرکت اگر ثابت محض باشد و هیچ حرکت در او راه نیابد مبدء اعراض مختلفه نخواهد شد و شدت و ضعف در آثار طبیعت حاکی از قوت و تمامیت اصل طبیعت است و اختلاف در اعراض حاکی از حصول اختلاف در مبادی فاعلیه اعراض است.

جمهور حکمای اسلام (۱) بواسطه انکار تجرد خیال از اثبات معاد جسمانی و حشر اجساد عاجز مانده‌اند شیخ با آن عظمت علمی در جائی برهان بر امتناع عود روح ببدن اقامه نموده است و در شفا و نجات معاد جسمانی را بواسطه اخبار صادق تصدیق کرده است در حالتیکه اگر برهان بر امتناع چیزی قائم شد ممکن نیست انبیاء علیهم السلام آن را تصدیق نمایند.

شیخ‌الرئیس ملاک علم تفصیلی حق باشیاء را قبل از ایجاد بصور مرتسمه

۱ - شیخ در شفا برهان بر مادی بودن خیال ذکر کرده است و آخوند ملاصدرار سفر نفس برهان شیخ را رد کرده است و برهان بر تجرد پرزخی خیال اقامه نموده است شیخ خیال منفصل را نیز منکر است و تجرد را منحصر بصور حاله در ماده جسمانیه میدانند شیخ الاشراف عالم برزخ و خیال منفصل را قبول دارد ولی قوه خیالیه را جسمانی و مادی میدانند

واعراض ذهنیه ومفاهیم کلیه میدانند در حالتی که متعلق علم و قدرت و اراده حق تعالی نفس وجودات خارجییه و فائض از مبدء وجود وجودات خاصه اند نه مفاهیم کلیه؛ وجوداتی که در صقع ربوبی موجودند نشاید اعراض ضعیف الوجود باشند چه آنکه عرض هر چه تمام و شریف باشد و جوهر هر چه خسیس، بحسب رتبه وجودی دون مرتبه جوهر است و جماعتی غیر از اتباع مشا ملاک علم تفصیلی حق را نفس وجودات خارجی دانسته اند و از توالی فاسده این قول غفلت کرده اند منشأ همه این اشکالات عدم غور تام در مباحث عقلی است.

الحق اگر شخص مانوس بامباحث علمی و وارد در مبانی فلسفی در صدم مقایسه کلمات صدر المتألهین و حکمای قبل از او بر آید، و از اول بحث امور عامه تا آخر سفر نفس اسفار را بایکدوره فلسفه کامل از دیگران مقایسه کند عظمت علمی و دقت نظر و کثرت تحقیقات این حکیم بزرگ بر او واضح خواهد شد مالا صدرا در تطبیق قواعد عقلی و مبانی و اصول وارده در کتاب و سنت و تائیس بین فلسفه و شرع نظیر ندارد و اگر کسی هم در این معنی شك کند فاقد فهم فلسفی و ادراک مبانی عقلی میباشد در جمع بین حقایق حاصل از کشف و شهود (افکار عرفا) و مبانی عقلی صرف (نظریات مشاء) و حکمت ذوقیه (کلمات اشراق) موسس مدرسه جدیدی در فلسفه و حکمت متعالیه است و این قولی است که جمله محققان بر آنند.

تاریخ ولادت او در کتبی که معترض ترجمه اش شده اند ذکر نشده است ولی در کتاب مشاعر (چاپ طهران) حاشیه ای بعبارت ذیل از مصنف نقل شده است و عین همین عبارت را نگارنده در حاشیه اسفار و مشاعر خطی دیده ام.

« کل صورة إدراکیة سوا کانت معقولة أو محسوسة فهی متحدة الوجود مع وجود مدرکها ببرهان فائض علینا من عند الله » در حاشیه راجع بهمین عبارت اظهار داشته است: « تاریخ هذه الافاضة کان ضحوة يوم الجمعة سابع جمادى الاولى لعام سبع و ثلاثین بعد الالف من الهجرة النبویة و قد مضى من عمر المؤلف ثمان و خمسون سنة (منه) » تاریخ فوت آن مرحوم را سنه یکم هزار و پنجاه قمری ضبط کرده اند که در سفر حج در شهر بصره این دارفانی را وداع کرده است؛ روی این میزان تولد صدر المتألهین

سنه نهصد وهفتاد ونه قمری در شهر شیراز می باشد صاحب نخبه المقال گوید .

ثم ابن ابراهیم صدرنا الاجل فی سفر الحج مریضاً ارتحل
قدوة اهل العلم والصفاء یروی عن الداماد و البهاء

صدرالمتألهین از عباد وزهاد علمای اسلام بشمار میرود ، علاوه بر مقامات علمی در عبادت و تصفیة نفس وزهد واعراض از دنیا و توجه بحق و تصفیة باطن صاحب حظی وافر و بهره ای کامل بوده است هفت سفر بمکه مشرف شده است و اغلب این سفرها رایپاده پیموده است .

در عقاید تشیع متصلب و از پیروان واقعی ائمه اطهار (ع) است و راه نجات را منحصر به پیروی ائمه هدا و تبعیت از طریقۀ اهل بیت عصمت و طهارت میدانند و معتقد است که مبده علوم حقیقیه ائمه اطهارند ، در موارد عدیده این عبارت را فرموده است : « انی اعلم یقیناً انه لا یمکن لاحدان یعبده الله کما هو اهلہ و مستحقه الا بتوسط من له الاسم الاعظم وهو الانسان الكامل خلیفة الله بالخلافة الکبری » در موضع دیگر فرموده است : « انی استعین بالله ربی الجلیل فی جمیع اقوالی و معتقداتی و مصنفاتی من کل ما یقده فی صحة متابعة الشریعة التي اتانا بها سید المرسلین علیه و آله اجزل صلوات المصلین او یشعر بوهنی بالعزیمة فی الدین او ضعف فی التمسک بحبل المتین » از شرح اصول کافی و مفاتیح الغیب و اسرار الایات و تفسیر قرآن و سایر کتب او معلوم میشود که احاطۀ کاملی بآیات قرآنیہ و اخبار و آثار و ارده از طریقۀ اهل بیت عصمت و طهارت داشته است ، در علم حدیث و رجال صاحب نظریه بوده است مطالعه و تفکر در آیات قرآنیہ و اخبار و ارده از ائمه را بر همه علوم مقدم میداشته است و کثیری از حقایق الهیه را از آیات قرآنیہ و اخبار اهل بیت و وحی استنباط نموده است (۱) .

۱ - در مقدمه اسفار گوید : « فالقینا زمام امرنا الی الله والی رسوله النذیر المنذر فکل ما بلغنا منه آمنا به و صدقناه ، اقتدینا بهداه و انتهمینا بنهیہ امثالاً لقوله ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا - حتی فتح الله علی قلبنا ما فتح فافلح ببرکة متابعتہ و انجح »

در علوم نقلیه شاگرد شیخ بهاء الدین عاملی (متولد سنه ۹۵۳ متوفی ۱۰۳۱) بوده است و سالهای متمادی نزد آن استاد عظیم بقرائت فقه و اصول و حدیث و رجال اشتغال داشته است و از آنجناب حدیث نقل مینماید در مقدمه شرح اصول کافی میفرماید: «حدثنی شیخی و استادی و من علیه فی العلوم النقلیه استنادی، عالم عصره و شیخ دهره بهاء الحق و الدین محمد العاملی الحارثی الهمدانی (نور الله قلبه بالانوار القدسیة) عن والده الماجد المکرم و شیخه الممجد الفاضل الکامل حسین بن عبدالصمد (أفاض الله علی روحه الرحمة و الرضوان) عن شیخه الجلیل و استاذه النبیل عماد الاسلام الشیخ زین الدین العاملی (طاب ثراه) عن الشیخ المعظم المفخّم و المطاع المؤید المکرم عالی النسب علی بن عبدالعالی الکرکی (قدس الله سره) عن الشیخ علی بن الهلال الجزائری عن الشیخ الفاضل الکامل أحمد بن فهد الحلّی عن الشیخ علی بن الخازن الجابری عن الشیخ الفاضل و النحریر الکامل السعید الشهید محمد بن مکی (اعلی الله رتبته) عن الشیخ زین المله و الدین عن الشیخ الفاضل التقی علی بن عبدالعالی المیسی (روح الله روحه) عن الشیخ السعید محمد بن داود المؤمن الجزینی عن الشیخ الکامل ضیاء الدین علی، عن والده الافضل الاکمل المحقق المدقّق الشیخ شمس الدین محمد بن المکی (الشهید الاول قدس الله روحه)

در علوم عقلیه شاگرد سید محقق میرداماد (متوفی سنه - ۱۰۴۰) بوده است که از بزرگان فلاسفه اسلام و در تحقیق و دقت نظر و احاطه بمباحث عقلیه از عجائب دوران و در علوم نقلیه از محققان بشمار میروند و بعضی آنجناب را معلم ثالث دانسته اند صدر المتألهین در کتب خود از آن جناب بعظمت اسم میبرد و در مقدمه اصول کافی باین عبارت از آنجناب نقل حدیث مینماید: «أخبرنی سیدی و سندی و استادی و استنادی فی المعالم الدینیة و العلوم الالهیة و المعارف الحقّة و الاصول الیقینیة السید الاجل الانور العالم المقدس الاطهر الحکیم الالهی و الفقیه الربانی سید عصره و صفوة دهره الامیر الکبیر و البدر المنیر، علامة الزمان و اعجوبة الدوران المسمی بمحمد الملقب بباقر الداماد الحسینی (قدس الله عقله بالنور الربانی) عن استاده و خاله

دوازه

المكرم المعظم الشيخ عبدالعالی (ره) عن والده السامی المطاع المشهور اسمه فی الافاق و
الاصقاع علی بن عبدالعالی المذکور مستنداً بالسند المذکور و غیره الی الشیخ الشہید
محمد بن مکی (قدس سره) عن جماعة من مشایخه (۱)

سلسله این اجازه شریفه منتهی میشود به ثقة الاسلام کلینی (اعلی الله قدره) و
مرحوم محدث جلیل ملامحسن فیض از صدر المتألهین بطریق مذکور نقل حدیث
مینماید .

تصنیفات آخوند ملاصدرا در زمان خودش مورد توجه اهل دانش قرار گرفت
و همه مؤلفات او از نفائس کتب علمی بشمار میرود .

کتب مهم او از قرار ذیل است .

۱- (اسفار اربعه در حکمت متعالیه) این کتاب در سنه ۱۲۸۲ در چهار جلد
باحاشی مرحوم حکیم زمان حاج ملاهادی سبزواری چاپ شده است و بر این
کتاب حواشی زیادی نوشته شده است بهترین آنها حواشی مرحوم وحید عصر و فرید
دهر خود آقا محمد بیدآبادی و حواشی مرحوم حکیم محقق آخوند ملاعلی نوری
و تعلیقات فیلسوف عصر آخوند ملا اسمعیل اصفهانی و حواشی عارف محقق آقا محمد
رضای قمشاهی است که بطور متفرقه نوشته شده است بعد از حاشیه مرحوم حاج

۱ - منهم الشیخ عمید الدین عبدالمطلب الحسینی والشیخ الاجل الافضل فخر
المحققین أبو طالب محمد الحلّی و المولی العلامة قطب الدین الرازی عن الشیخ الاجل
العلامة آیت الله فی ارضه جمال الملة والدین ابی منصور الحسن بن مطهر الحلّی (قدس سره)
عن شیخه المحقق رئیس الفقهاء و الاصولیین نجم الملة والدین جعفر بن الحسن السعید
الحلّی (قدس سره) عن السید الجلیل النسابة فخر بن معد الموسوی عن محمد بن شاذان
القمی عن أبی القاسم الطبری عن الشیخ الفقیه ابی علی الحسن عن والده الاجل شیخ
الطائفة محمد بن الحسن الطوسی (نورالله مرقدہ) عن الشیخ الا عظم الا کمل المفید
محمد بن محمد بن النعمان الحارثی (سقی الله ثراه) عن الشیخ الاجل ثقة الاسلام و قدوة
الانام محمد بن علی بن بابویه القمی (أعلى الله مقامه) عن أبی القاسم جعفر بن قولویه
عن الشیخ الجلیل ثقة الاسلام و سند المحدثین محمد بن یعقوب کلینی (عظم الله قدره
و نورالله مرقدہ)

ملاهادی مفصل ترین حواشی اُسفار تعلیقات مرحوم حکیم مؤسس آقا علی مدرس زنوزی تبریزی است که از اول اسفار تا سفر نفس بطور متفرقه و از اول سفر نفس تا آخر آن بطور تفصیل نوشته شده است و تحقیقی ترین حواشی بشمار میرود (۱) صدر المتألهین در کتاب اسفار در صدد مقایسه بین افکار خود و پیشینیان بر آمده است و بنحو خاصی در این کتاب مشی نموده است در نزد ارباب معرفت این کتاب بهترین کتابیست که از زمان پیدایش فلسفه الهی تا کنون نوشته شده است و مشحون از تحقیقات و تدقیقات علمی است.

مصنف بر آن مقدمه ای نفیس نوشته است که از حیث اسلوب تحریر و دربر داشتن مطالب عالیه مورد توجه تام اهل معرفت میباشد.

۲- (شواهد الربوبیه) این کتاب در سنه ۱۲۸۶ با تعلیقات مرحوم حاج ملا هادی سبزواری بطبع رسیده است.

۳- (شرح هدایه اثیرییه) این کتاب بسبب وطریقه فلسفه مشا نوشته شده است در سنه ۱۳۱۳ در طهران بچاپ رسیده است.

۴- (تعلیقات بر الهیات شفاء) این تعلیقه نا تمام است و تا مقاله سادسه بیشتر نوشته نشده است، آخوند در این کتاب بیشتر بتوضیح و تبیین کلمات شیخ الرئیس (ره) پرداخته و در تحقیق و توضیح مبانی شیخ داد سخن داده و گاهی بمبانی خویش اشاره نموده و تفصیل آن را بکتاب خود حواله کرده است.

۵- (مبدء و معاد) این کتاب مشتمل است بر الهیات و معاد و کیفیت ظهور نفس و پیدایش آن تا آخر مقامات نفس و مباحث نبوات و منامات و در اول آن متعرض برخی از مباحث وجود بطور اختصار شده است. طریقه آخوند ملا صدرا در این کتاب همان طریقه اُسفار است ولی در علم باری طریقه شیخ الاشراق را بر سایر طرق ترجیح داده و متعرض طریقه مخصوص خود نشده است.

۱ - اُسفار مرحوم آقا علی مدرس که همه حواشی آن بخط خودش نوشته شده است در کتابخانه جناب مستطاب دانشمند معظم آقای حاج میرزا فضل الله خان آشتیانی مدظله العالی مستشار دیوان عالی تمیز موجود است

چهارده

نسخه‌ای از مبدء و معاد بخط مرحوم حکیم محقق آخوند ملا عبدالرزاق لاهیجی در کتاب خانه استان علامه حاج میرزا محمد حسین طباطبائی (مدظله العالی) که از مدرسین بزرگ حوزه علمیه قم است و نگارنده مدتی مدید از محضرشان استفاده نموده ام موجود است؛ آخوند ملا عبدالرزاق کتاب مزبور را در خدمت استاد خود قرائت کرده و همه کتاب را بانسخه اصل مقابله نموده است و در حواشی کتاب خط و مهر مبارک آخوند ملا صدرا دیده میشود. مبدء و معاد در سنه ۱۳۱۴ - بطبع رسیده است

۶ - (مشاعر و عرشیه) مشاعر با تعلیقات دانشمند محقق آقا میرزا احمد اردکانی شیرازی (ره) و حکیم بزرگ حاج ملا محمد جعفر لنگرودی و بعضی از حواشی دیگر بانضمام عرشیه در سنه ۱۳۱۵ طبع شده است

۷ - (رساله حدوث) این رساله بمنظور اثبات حدوث زمانی عالم تصنیف شده است و مصنف جهت اثبات حدوث زمانی با آیات قرآنی و اخبار نبویه و کلمات عرفا و اوایل استدلال نموده است

۸ - (شرح اصول کافی) از اول احادیث کافی تا باب «ان الائمة و لاة امر الله» شرح کرده است این کتاب بهترین شرحیست که با اصول کافی نوشته شده است

۹ - (تفسیر قرآن) این تفسیر بر چند سوره (۱) از سوره قرآنیّه نوشته شده است مشتمل بر مباحث علمیه و تحقیقات رشقه در حقایق الهیه و مسائل راجع بمبدء و معاد و معارف حقه است در سنه ۱۳۲۲ در طهران بچاپ رسیده است قسمتی از این تفسیر در شهر قم مرقد مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها تألیف شده است لذا در اول تفسیر آیه الکرسی سوره بقره گفته است «فیقول المتشبه بلطفه الجسیم محمد المشتهر بصدرالدین شیرازی مولداً و القمی مسکناً»

۱۰ - (تعلیقه بر شرح حکمة الاشراف) این تعلیقات را آخوند بر قسمتی از منطق و همه مباحث حکمت و فلسفه آن کتاب نوشته است این کتاب را با کمال تحقیق و تدقیق و حفظ جهات علمی تصنیف نموده است و بهترین کتابیست که در حکومت

۱ - این تفسیر در طهران مذکور با حواشی مختصری از مرحوم آخوند ملا علی نوری ساکن اصفهان که از اعظام حکمای بعد از آخوند ملا صدرا است طبع شده است

پانزده

بین مشاء و اشراق تألیف شده است. آخوند نظریات خود را در این کتاب در هر باب ذکر کرده است

۱۱- **مفاتیح الغیب و أسرار الایات** این دو کتاب از کتب نفیسه ملاحظه است که در پیرامون پاره ای از آیات قرآنی و احادیث الهیه و قسمت مهمی از مباحث مبدء و معاد تصنیف شده است (۱)

۱۲- **حواشی بر روش سماویه میرداماد** این کتاب بطبع نرسیده است نگارنده تا کنون موفق بزیارت کتاب مذکور نشده ام صدر المتألهین رسائل زیادی در مباحث مهم فلسفه نوشته است که همه آن رسائل در کمال نفاست تصنیف شده است.

مثل رساله اتحاد عاقل و معقول و اجوبه سئوالات خواجه طوسی از شمس الدین خسرو شاهی، رساله در جواب سئوالات ملا شمسای جیلانی، رساله حشر عوالم، رساله خلق اعمال، رساله اکسیر العارفین، رساله در قضا و قدر. رساله در تشخیص و رسائل دیگری که اکثر آنها بطبع رسیده است. اغلب کتب صدر المتألهین را مرحوم حاج شیخ احمد شیرازی کتابفروش که از فضائل و معارف بی بهره نبوده چاپ نموده است یکی از رسائل نفیس و عالی صدرالدین شیرازی که جامع بین طریقه برهان و عرفان می باشد - رساله مظاهر الهیه است مصنف این کتاب را بمنظور بیان قسمت مهمی از علوم حقیقیه و معارف الهیه تصنیف نموده است و آن را مشتمل بر شش مقصد که سه مقصد آن بمنزله پایه و اساس و سه مقصد دیگر آن بمنزله فروع ولو احق است قرار داده است

مقصد اول - در بیان معرفت حق و صفات و آثار او است

مقصد دوم - در بیان شناسائی صراط مستقیم و درجات صعود و کیفیت ارتقای

بطرف حق و بیان کیفیت سلوک بسوی مبدء است

۱ - مرحوم حاجی سبزواری مفاتیح الغیب را تدریس مینموده است و بر آن تعلیقاتی

نوشته است کتاب مفاتیح با آن تعلیقات در طهران چاپ شده است مرحوم آخوند نوری بر

اسرار الایات حواشی دارد که با اسرار الایات بطبع رسیده است

شانزده

مقصد سوم - در بیان معرفت معاد و نحوه رجوع بحق و احوال سلاک و مسافران
بجانب مبدء وجود است

مقصد چهارم - در بیان شناسائی انبیاء و اولیاء و برگزیده گان از جانب
حق است

مقصد پنجم - در بیان اقوال اهل انکار و کشف فضایح آنان می باشد

مقصد ششم - در بیان کیفیت تعلیم عمارت منازل و مراحل و نحوه تهیه زاد و
راحله و توشه برای سفر آخرت است که از آن تعبیر بعلم اخلاق میشود
این رساله بمنظور توزیع در جشن چهار صدمین سال تولد مصنف علامه بنا
به پیشنهاد جناب مستطاب آقای دکتر حسن شهیدی معاون و استاد دانشگاه
مشهد و تصویب حضرت مستطاب آقای دکتر حسین سامی راد استاد دانشگاه طهران
و رئیس دانشگاه مشهد که تأسیس و ایجاد دانشگاه مشهد و ترقی و توسعه شایان
آن را حقاً بایستی مرهون مجاهدت و کوشش ایشان دانست بانسخه صحیح مقابله
و با تصحیح کامل و بیان مشکلات جهت تجلیل از مقام شامخ مصنف آن در
دسترس دوستان علم و فضیلت قرار میگیرد از راهنمائیهای که استاد علامه
جامع معقول و منقول آقای دکتر علی اکبر فیاض (مدظله) رئیس دانشکده ادبیات
و معقول و منقول مشهد و استاد دانشگاه طهران در تهیه و تنظیم و ترتیب این کتاب نسبت
بنگارنده نموده اند کمال تشکر را دارم و توفیقات معظم له را از خدای بزرگ خواستارم

مشهد ۲۸ شهر شوال المکرم ۱۳۸۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«آشتیانی»

تقریظ استاد محترم جناب مستطاب آقای دکتر علی اکبر فیاض استاد دانشگاه
تهران و رئیس دانشکده ادبیات و معقول و منقول مشهد

با انتشار این کتاب کار خوب و سودمندی انجام یافت و کتاب خوبی که با
همه خوبی و نفیسی بعلمت بدی چاپ قدیم آن در گوشه فراموشی مهجور و متروک
مانده بود در جامه این چاپ زیبا در دسترس مستفیدان و علاقه‌مندان قرار گرفت
کوششی که مصحح محترم کتاب دوست دانشمند آقای سید جلال الدین آشتیانی
معلم فلسفه و عرفان دانشگاه مشهد در راه احیای این اثر نفیس مبذول داشته‌اند
حقاً در خور همه گونه ستایش است، مخصوصاً با ملاحظه آن که کاری بدین
ارجمندی در مجالی بسیار کم و محدود و با کمبود و یافقدان وسائل و ابزار کار انجام
یافته است.

کتاب المظاهر الالهیه یکی از نوشته‌های نوع کوچک آخوند ملاصدرا است
که در قالبی کوچک تمام رؤس مسائل فلسفی مندرج در کتابهای بزرگ و متوسط
(اسفار، مبدء و معاد، الشواهد الربوبیه و امثال آنها) را بصورتی البته فشرده
و اجمالی درج کرده و در حقیقت پله‌یی برای صعود بذوره بلندتر فلسفه پیش‌پای
طالبان مبتدی گذاشته است. بهمین جهت زبان کتاب را هم بسیار سهل و ساده
و روان گرفته است بطوری که خواننده علاقه‌مند بلذت آن را می‌خواند و احساس صعوبت
و خستگی نمی‌کند. بیان مطالب نیز همه جا مزین بآیات و احادیث است برسمی
که فیلسوف بزرگوار بمنظور تطبیق فلسفه با دین در مباحث الهی کتاب‌های خود
بکار می‌بسته است.

چاپ سابق این کتاب که در حاشیه مبدء و معاد چاپ سنگی طهران (سال
۱۳۱۴ هجری قمری) انجام شده بود الحق شایسته آن نبود، و این نقیصه اکنون
بهمت و نشاط دانشمند جوان آقای آشتیانی رفع شد بطوریکه خوانندگان خود
می‌بینند و قدر میدانند. مقدمه و تعلیقات فاضلانهای که مصحح محترم بر کتاب

افزوده‌اند نموداری است از مقام علمی و نیز از علاقه‌ای که ایشان بتکمیل کار خود داشته‌اند .

این نخستین بار است که دانشمند جوان ما بکار چاپ انتقادی يك متن فلسفی دست میزنند و آشنایان باین کار میدانند که تصحیح و انتقاد متون چه دشواریها دارد و چقدر توانائی و سعه اطلاع می‌طلبد من نیز توفیق دوست گرامی خود را در راه خدمت به دانش و معرفت آرزومند و خواستارم و با این همت و نشاطی که از ایشان در راه علم می‌بینم یقین دارم که هر بار اثری کاملتر و بهتر بوجود خواهند آورد .

بنابتقاضای مصحح محترم این تعلیقه را در باره کلمه (طراطوس) مذکور در صفحه ۷۳ کتاب میافزایم : این کلمه با واو بنظر من غلط میآید و باید باراء باشد (طراطارس) و همان Tartaros یونانی است که چیزی شبیه بجهنم از آن اراده میشده است، «گودالی تاریک در زیر دوزخ Hades که فاصله آن بادوزخ چندان است که فاصله زمین با آسمان وزندان دیوها و شیاطین و بطور کلی محل شکنجه و عذاب» این کلمه در اشعار هومر و هزیود دوشاعر قدیم یونانی ذکر شده است و بعدها افلاطون از قول سقراط در کتابهای خود از آن نام میبرد . شرحی که فیلسوف شیرازی در این کتاب از طراطوس (طراطارس) ذکر میکند خود از ترجمه‌های افلاطون است چنانکه خود میگوید : قال المترجم (ص ۷۳ متن) ولی نام کتاب و نام مترجم را ذکر نکرده است .

علی اکبر فیاض

بِسْمِهِ تَعَالَى

أحمد لله الذي أشرق أنواره في قلوب اوليائه ، وأزال الاغيار عن ضمائر أحبائه وأذافهم حلاوة انسه ومحبته ، فاضأت صدورهم بسبحات شمس هويته ، جل ذكره وعظم قدسه ؛ وتعالى جده ، الملك المهيمن القدوس العزيز الجبار ، فسبحانه من إله تجلى بذاته ولذاته ، واظهر الاشياء بمشاهدتها في غيب وجوده وجعلها مظاهر ذاته وأسمائه وتنزهه عن مجانسة مخلوقاته . واصلى واسلم على من له الاسم الاعظم الناطق بلسان مرتبته أناسيد ولد آدم ، مطلع تناثر كل خير وتمام ومفتتح فواتح كل فتح ومختتم كل ختم ، الشمس الطالع ، والنور الباهر ، وسيلة الفيض والجود وذريعة الخير والوجود محمد ﷺ والهدى.

و بعد فهذه تعليقات أنيقة وتحقيقات رشيقة علققتها على كتاب **المظاهر الالهية في اسرار العلوم الكمالية** لمصنفه الشيخ الكامل المكمل قرة عيون الموحدين ، الحكيم المحقق والفيلسوف المدقق ، نخبة اولياء العرفان وقبلة أصفياء البرهان استاذنا الاقدم وشيخنا الاعظم محمد بن ابراهيم بن يحيى القوامي الشيرازي رضي الله عنه وأرضاه وجعل أعلى جنانه موطنه ومثواه

وهذا الكتاب وإن كان صغير الحجم وجيز النظم ، لكنه كثير التحقيق ، جامع بين نمط الاستدلال والحكمة البحثية ، والمطالب الذوقية والكشفية وهو بحق نقاوة المسائل العلمية في المبدء والمعاد ، وخلاصة الاذواق الحاصلة من السير والسلوك في المبدء والعود وقد نطق مصنفه العلامة في هذا الكتاب بتحقيقات رشيقة وتدقيقات أنيقة ورموزات علمية خلقت عنها كتب السابقين ، و تعسرت منها أسفار اللاحقين ، ومن شأنه أن يكتب سطره بالنور على وجنات الحور ظاهراً ، وتمتقش معانيه بقلم العقل على صفحات النفس باطناً ؛

وقد قامت بطبع هذا الكتاب ونشره جامعة مشهد بمناسبة مشاركتها في الاحتفال

الذي يقام في هذه السنة لمضى أربعمأة عام على ميلاد الفيلسوف الجليل
رضي الله عنه

وقد اعتمدنا في طبع هذه النسخة على نسخة مخطوطة ، اضافة على ما بذلناه
من جهود في تنقيحها من الالفاظ المتعذر فهمها محافظين على الامانة في أداء المعاني ،
وذلك بمراجعة جملة مؤلفاته رحمه الله تعالى .

و اعترافا بفضل مؤلفه و مقامه الشامخ نقدم هذا الكتاب لطالبيه من ذوي
الفضل والكمال.

هذا و لاننسى ما تفضل به الاستاذ العلامة الدكتور علي اكبر فياض مدظله
استاذ جامعة طهران و رئيس كليتي الشريعة والادب في خراسان من إبداء آرائه
القيمة حول الكتاب وما احتوى عليه من محسنات جذابة .
وفي الختام نرجوا من الله سبحانه أن يثيبنا على سعيها هذا انه الكريم الوهاب

جلال الدين الموسوي الاشثياني

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سبحانك اللهم يا مفيض الجود والوجود، ويا ولي الفضل والنور، يا شافي أمراض الصدور ويا منجى النفوس من أغشية الاجسام إلى معدن السرور، اجعلنا من العارفين بنور قدسك، والواقفين بحبلك، ونور عقولنا بأنوار معرفتك وادراك ربوبيتك، وانظرنا بعين عنايتك ورحمتك، وطهرنا عن الارجاس والادناس بقوة عصمتك وصيرنا من مشاهدي أنوارك ومجاوري مقربيك، وصاحبنا للسالكين من ملكوتك، إنك مفيض الخيرات و منزل البركات ومفيض النور من الظلمات، وصل اللهم على هادي سبيل النجاة والرشاد، ومرشد عبادك إلى طريق السداد، وقائدهم وسائقهم إلى المعاد محمد وآله الاطهار الامجاد .

اما بعد - لما كان أفضل السعادات والوسائل ورئيس الحسنات والفضائل اكتساب الحكمة الحقبة الالهية وتكميل (١) القوة النظرية بتحميل العلوم الحقيقية والمعارف اليقينية، واستكمال العقول الهيولانية بالعلم بالله وصفاته وملكه وملكوته، والعلم باليوم الآخر ومنازله ومقاماته، إذ بها يصير الانسان سالكا سبيل العرفان ومتوجهاً شطر كعبة العلم والايمان متخلصاً عن سجن الحدثان والخسران إلى جنة السعادة

١ - واعلم ان هذا الكتاب مشتمل على علمين شريفين أحدهما العلم بالمبدء ويندرج فيه العلم بصفاته وآثاره وكيفية صدور الاشياء منه والثاني العلم بالمعاد ويندرج فيه كيفية ظهور النفس الانسانية ومبدء تكوينها من المواد الجسمانية و انتهاء استكمالها وترقياتها إلى آخر مقاماتها و فنائها في الله ومباحث النبوات والمنامات ولتعلم ان القوة النظرية و العملية متكافئتان في الاثار والانوار و بالقوة النظرية تحصل للسالك علم اليقين و بالعملية عين اليقين و حق اليقين و قد عبر عن القوتين (اي النظرية والعملية) بالجناحين واليه اشار المولوي

موكشانس ميكشدا تا كوى دوست

پر و بال ما كمنده عشق اوست

ومجاورة الرحمان، ويحصل بها معرفة الكلمات النورية والذوات الروحانية والشعلة
 الملكوتية التي هو سبب معرفة الرحمان، كما في الحكمة العتيقة « من عرف ذاته
 تأله » أى صار عالماً ربانياً فانياً عن ذاته مستغرقاً في شهود جمال الاول وجلاله كما
 قال المعلم الاول: « من عجز عن نفسه فاخلق به أن يعجز عن معرفة خالقه » فان معرفتها
 ذاتاً وصفاتاً مرقاة إلى معرفة باريها، ويصير الانسان باكتسابها من حزب الملائكة
 المقربين بعد ان كان من جنس الحيوانات المبعدين، وهى العروة الوثقى والعمدة العظمى
 فى التقرب الى الله تعالى والفوز بالسعادة الاخرية والجهل بهذه المعارف الالهية و
 حجبها مع وجود الاستعداد وقوة التعلم ومكنة التحصيل رأس الشقاوات والعقوبات
 ومادة كل نفاق ومرض نفسانى ومغرس كل شجرة ملعونة وشجرة خبيثة فى الدنيا
 والاخرة « اولئك الذين طبع الله على قلوبهم وسمعهم وابصارهم واولئك هم الغافلون (١) »
 ولهم العذاب والخسران العظيم والحسرة والندامة يوم القيامة. ولما كان العلوم الكمالية
 والمعارف الالهية مختلفة الانواع والفنون، متكثرة الشعب والشجون حتى أن النفوس
 الانسانية مع إحاطتها بالكليات يعجز عن إدراك أنواعها وفنونها، سيما فى تعلقها
 بهذه النشأة التعليقية، ويكفل عن إستحضارها، فرسمت رسالة فى تحقيق بعض المسائل
 المتعلقة بالمبدء والمعاد ليكون معيناً لمن له فضل قوة على تحصيل الكمال وعلى
 من له زيادة دربة فى تحصيل الحال دون القال وسميتها **بالمظاهر الالهية فى اسرار
 العلوم الكمالية**، وجاءت بحمد الله مرتباً على مقدمة وفنين وخاتمة وأسأل الله التوفيق
 فى رفع حجب الغواية والتسنن بسنن الهداية فانه المفيض فى البداية والنهاية .

المقدمة

إعلموا رفقاءى المجاهدين وإخوانى المؤمنين أن الحكمة التى هى معرفة ذات
 الحق الاول ومرتبة وجوده ومعرفة صفاته وافعاله، وانها كيف صدرت منه الموجودات
 فى البدو والعود، ومعرفة النفس وقواه ومراتبه، ومعرفة العقل الهيولانى التى هى

مجمع البحرين وملتقى الافليمين وكيفية حال السعادة والشقاوة ومعرفة النفس الموصل إلى الصعود من حضيض السافلين إلى ذروة العالمين التي هي مرعاة لمعاينة الجمال الاحدى، والفوز بالشهود السرمدى ليس المراد منها الحكمة المشهورة عند المتعلقين بالمتفلسفين المجازية المتشبهين باذيال الابحاث المتعالية بل المراد من الحكمة الحكمة التي (١) يستعد النفس به للاتقاء إلى الملاء الاعلى والغاية القصوى وهى عناية ربانية وموهبة إلهية لا يؤتى بها الامن قبله تعالى كما قال تعالى «يؤتى الحكمة من يشاء ومن يؤت الحكمة فقد اوتى خيراً كثيراً» (٢) وهى الحكمة المعبرة عنها تارة بالقرآن وتارة بالنور وعند العرفاء بالعقل البسيط وهى من فضل الله وكمال ذاته ورشحات وجوده اتاه الله لمن إختاره واصطفاه من خواص عباده و محبوبيه لا ينالها أحد من الخلق إلا بعد تجرده عن الدنيا وعن نفسه بالتقوى والورع، والزهد الحقيقى والانخراط فى سلك المقر بين عن ملائكته وعباده الصالحين حتى يعلمه الله من لدنه علماً ويؤتيه حكمة وخيراً ويحييه حياة طيبة وجعل له نوراً يمشى به فى

١ - ولما خلق الله تعالى الانسان موجوداً مركباً من الروح والبدن ولكل منهما تأثير فى الآخر وللروح اى النفس الانسانية جهتا تعلق وتجرد فيجب عليه تكميل القوتين تكميل القوة النظرية انما تحصل بتعقل نظام الوجود على ماهو عليه و بصير النفس عند تعقل الاشياء على ماهى عليها بقدر الوسع الانسانى عالمياً عقلياً مضاهياً للعالم العينى و يصير صحيفة نفسه كتاباً تاماً يطالع فيه صور الاشياء مجردها وماديتها فلكيها وعنصرها واستكمال النفس بالعلم بالله وصفاته وآثاره والعلم بكيفية رجوع الاشياء اليه تعالى هى المقصد الاعلى والغاية القصوى للانسان فالعلوم الالهية هى عين الايمان بالله و صفاته العليا و أسمائه الحسنى .

والى هذا الفن من الفلسفة تصريحات و تلويحات فى الكتب الالهية - واما تكميل القوة العملية اى العقل العملى انما تحصل بمتابعة الانبياء و اتيان الواجبات و ترك المحرمات و تهذيب الظاهر والباطن و السالك بعد الشروع الى تكميل عمارة الباطن يظهر له النور الايمانى من باطنه ثم يرى عينيه ومظهره الروحانى والنفسانى مسجونين فى سجن الطبيعة فيقول: يا صاحبي السجن ء ارباب متفرقون خيرام الله الواحد القهار و يصير متوجها الى باطنه و يدرك نقصانه وتضييع وقته ثم يجعل جميع همومه هماً واحداً

ظلمات الدنيا فمن كان ميّناً فاحييناه وجعلنا له نوراً يمشى به في الناس (١) .
واعلموا أن المباحث الالهية والمعارف الربانية في غاية الغموض، دقيقة المسلك لا يقف على حقيقتها الا واحد بعد واحد، ولا يهتدى إلى كنهها إلا وارد بعد وارد، فمن أراد الخوض في بحر المعارف الالهية والتعمق في الحقائق الربانية فعليه الارتياض بالرياض العلمية والعملية، وإكتساب السعادات الابدية حتى يتيسر له شروق نور الحق و تحصيل ملكة قلع الابدان والارتقاء إلى ملكوت السماء و لذا قال المعلم الاول أرسطاطاليس الفيلسوف: «من أراد أن يشرع في علومنا فليستحدث لنفسه فطرة اخرى» لان العلوم الالهية مماثلة للعقول القدسية فادراكها يحتاج إلى تجرد تام ولطف شديد، وهو الفطرة الثانية إن أنهان الخلق في أول الفطرة جاسية كثيفة أخرجنالله و اياكم من ظلمة غسق الطبيعة وأدخلنا بشروق نور الحقيقة وأرانا وجوده بهداه فانه رب كل شيء ومولاه ومبدء كل وجود ومنتهاه .

الفن الاول

في الاشارة إلى معرفة المبدء الاقصى والغاية القصوى و كيفية أفعاله المترتبة وفيه مظاهر .

المظهر الاول

في الاشارة الى عمدة مقاصد الكتاب الالهى التى هى الحكمة الحققة والغاية المطلوبة .

إعلم أن المقصد الاقصى واللباب الاصفى من نزول الكتاب الالهى دعوة العباد إلى الملك الاعلى رب الآخرة والاولى؛ والغاية المطلوبة فيه تعليم إرتقاء العبد من حضيض النقص والخسران إلى اوج الكمال والعرفان وبيان كيفية السفر (٢) اليه تعالى ،

١ - انعام - ١٢٢

٢ - سيأتى فى آخر الكتاب معنى السفر على طريقة اهل العرفان انشاءالله تعالى

ففضوله وابوابه ، وسوره ، و آياته منحصرة في ستة مقاصد ثلاثة منها كالدعائم و
 الاصول والاعمدة المهمة، وثلاثة منها كاللواحق والتمتمات (التمتات خ ل)
 أما الاصول الثلاثة المهمة فالاول منها معرفة الحق الاول وصفاته وآثاره
 والثاني معرفة الصراط المستقيم ودرجات الصعود الى الله و كيفية السلوك اليه
 و الثالث معرفة المعاد و المرجع اليه واحوال الواصلين اليه والى دار رحمته
 وكرامته وهو علم المعاد والايان باليوم الاخر واما الثلاثة اللاحقة ، فاحدها معرفة
 المبعوثين من عند الله لدعوة الخلق ونجاة النفوس وهم قواد سفر الاخرة ورؤساء القوافل
 و ثانيها حكاية اقوال الجاحدين و كشف فضائلهم و تسفيه عقولهم في ضلالتهم
 والمقصود فيه التحذير عن طريق الباطل وثالثها تعليم عمارة المنازل والمراحل الى
 الله تعالى والعبودية و كيفية أخذ الزاد والراحلة لسفر الاخرة والاستعداد بريضة
 المركب و علف الدابة والمقصود منه كيفية معاملة الانسان مع أعيان هذه الدنيا التي
 بعضها داخلية فيه كالنفس وقواها الشهوية والغضبية وهذا العلم يسمى تهذيب الاخلاق ،
 وبعضها خارجية اما مجتمعة في منزل واحد كالاهل والخدم والوالد والولد ويسمى
 تدبير المنزل، أو في مدينة واحدة ويسمى علم السياسة وأحكام الشريعة كالديات والقصاص
 والحكومات فهذه ستة أقسام من مقاصد الكتاب الالهي ، ونحن نورد في هذه الرسالة
 من المسائل الحكمية الالهية ما هو مطابق للاقسام الثلاثة المهمة التي هي بالحقيقة أركان
 الايمان واصول العرفان ، هداانا الله واياكم طريق البرهان وسبيل الايقان.

تبصرة

إعلم أن معرفة الرب على ثلاث مراتب معرفة الذات الالهية (١) ومعرفة الصفات
 الربانية ومعرفة الأفعال الصمدانية .

١ - اعلم انه قد اتفقت كلمة ارباب الكشف والشهود واصحاب العقل و الدراية
 على عدم امكان ادراك ذات الحق الاول تعالى بالكنه ولا نزاع لاحد من العقلاء في ذلك
 لانه تعالى لغاية احاطته و سلطته على الاشياء لا يمكن ادراكه لان ادراك الشيء بكنهه
 فرع على الاحاطة به والله تعالى لا يصير محاطاً في الصافي في سورة مباركة طه في تفسير

أما معرفة الذات فهي أضيقتها مجالاً وأرفعها منالاً وأبعدها عن الفكر والذكر إن حقيقة الواجب جل مجده هوية بسيطة ، وغير متناهية الشدة في النورية والوجود وحقيقته عين التشخص والتعيين للمفهوم له ولا مثل ولا مشابه ولا ضد ولا حد له ولا برهان عليه ، بل هو البرهان على كل شيء ولا أعرف من ذاته ولا شاهد عليه بل هو الشاهد على الكل «أو لم يكف بربك أنه على كل شيء شهيد» (١) وهو القائم على كل نفس بما كسبت (٢) وهو القاهر فوق عباده (٣) وعند الوجوه للحق القيوم» (٤) ويحترق النفس في إدراك أشعة نوره وجهه فكيف في نوره وجهه فلا يمكن الوصول إلى معرفة ذاته إلا باندك كجبل إنية السالك (٥) حتى شهد ذاته تعالى كما قال بعض العارفين:

قوله تعالى : « ولا يحيطون به علماً » في التوحيد عن أمير المؤمنين (ع) لا يحيط الخلاق بالله عز وجل علماً اذ هو تبارك وتعالى جعل على أبصار القلوب الغطاء فلا فهم يناله بالكيف ولا قلب يشتهه بالحد فلا تصفه الا كما وصف نفسه: ليس كمثله شيء وهو السميع البصير: الاول والاخر والظاهر والباطن الخالق الباري المصور خلق الاشياء فليس من الاشياء شيء مثله « ولا يخفى على المتدرب ان المراد من الغطاء في كلامه (ع) هو الحد الامكاني وهذا الحد سبب لمحدودية الممكن ومحاطيته للحق الاول و لمالم يكن له تعالى حد وجودي بل هو وجود صرف صريح يكون له الاحاطة والسلطة على الاشياء بل الحق في مقام ذاته و غيبه المنعوت بالكنز الخفي ع-ار عن التعمينات و يعلم من كلامه (ع) الالايح منه انوار الولاية ان كنه ذاته لا يدرك لاحد بشئ من انحاء الادراك و اقسام العلم حضورياً كان او حصولياً لا بالقوة العقلية يدرك و لا بالمدارك الحسية و هو لكمال عزه و سلطانه شاهد على كل شيء و به يعرف الاشياء وهو الموجد للاضداد والامثال والاشباه و الوجود اذا كان تعينه و تشخصه عين ذاته مع انه الشاهد على كل شيء و به يعرف كل مجهول، لا يمكن ادراكه لغاية ظهوره و كمال نوره وسعته

١ - سورة فصلت آية (٥٣)

٢ - الرعد (٣٣)

٣ - انعام (١٨)

٤ - طه (١١١)

٥ - قد عرفت ان ادراك ذات الحق بالكنه لا يحصل لاحد و ان سكان الملاء الا على يطلبونه كما نحن نطلبه واليه اشار النبي (ص) بقوله: «ما عرفناك حق معرفتك» و أما ادراكه بالوجه ممكن بالعلم الحصولي والحضورى معاً أما الاول وهو أن يحصل للانسان

«عرفت ربي بربى ولولأربى ماعرفت ربي» وليس للعقل سبيل إلى إدراك ذاته ولهذا ورد النهى عن التفكير في ذات الله تعالى لقوله عَلَيْهِ السَّلَامُ: «تفكر وافى آلاء الله ولا تفكر وافى ذاته» ولقول امير المؤمنين عليه السلام: «من تفكر في ذات الله الأحد ومن تفكر في صفاته أُرشد» و لهذا لا يشتغل القرآن من معرفة الذات في الاغلب الاعلى تقديسات محضة و تنزيهات صرفة كقوله تعالى: (١) لا اله الا هو و كقوله (٢): سبحان ربك رب العزة عما يصفون

صورة علمية حاكية عن الحق الاول بمشاهدة المعاليل الامكانية وجعلها دليلا على وجوده و اما الثانى فهو ان الحق تعالى باعتبار ظهوره في مراتب الاعيان وحظائر الامكان و تجليه في كل شىء معلوم ومشهود لكل شىء، وهذا العلم لغاية ظهوره قديصير مخفياً فان الخفاء لغاية الظهور ولما كان وجوده مقوماً لكل موجود وكان ظهور كل موجود بوجوده فهو اظهر من كل شىء «الا انه بكل شىء محيط» فهو دليل على كل شىء، واستبان ان الوجود الامكانى محتاج الى الدليل دون الوجود الواجبي وانه غنى عن الاثبات والاستدلال، بل انكار الواجب خروج عن الفطرة ولما كانت اضافة الحق الى الاشياء اضافة اشراقية والاضافة الاشراقية عين اليجاد، و العلة متقدمة بالوجود على المعلول فعلمنا بمبدئنا عبارة عن وجود مبدئنا مع اضافة ايجاده ايانا و لذا كان علمنا بمبدء وجودنا مقدماً على علمنا بذاتنا نحن ندرکه مقدماً على ادراكنا لذاتنا ادراكاً حضورياً و علمنا بشهودنا بآ لكون وجوده مقدماً بالايجاد علينا ويكون سبب خفاء هذا العلم كثرة ظهوره وهذا العلم الشريف فى غاية البساطة و السداجة و لكن الظهور والوجود انما هو بقدر المفاض لا المفيض و فى المصباح الانس ص ٥٩ عن الشيخ الكامل صدر الدين فى تفسير الفاتحة « و لاخلاف فى استحالة معرفة ذاته تعالى من حيث حقيقتها لا باعتبار اسم او حكم او نسبة او مرتبة» ثم قال: و التحقيق الا تم أفاد أنه متى شم أحد من معرفتها رائحة، ذلك بعد فناء رسمه وانحاء حكمه و تعينه و اسمه و استهلاكه تحت سطوات انوار الحق و سبحات وجهه الكريم انتهى كلامه اقول هذه هى المشاهدة الحضورية و الشهود العيني (لا العلمى) الحاصلة للاولياء و الكملين بعد الرياضات و هذه المشاهدة اعلى و اجل من كل عرفان و ان اعلى درجات العلم بالشىء انما يحصل باتحاد العالم و المعلوم و سبب الجهل ليس الا الغيرية و كلما كان الاتحاد اتم كانت المشاهدة اكمل و العلم الكامل انما يحصل بعد محو رسوم التعينات الامكانية - پس عدم كردم عدم چون ارغنون ❖ گويدم انالیه راجعون- وهذا هو المراد من قوله الاباند كاك جبل انيته .

و كقوله: «بديع السماوات والارض» (١) و كقوله: «فسبح باسم ربك العظيم» (٢) .
 واما معرفة الصفات (٣) فالمجال للتفكر فيها أفسح ونطاق النطق فيها اوسع
 لانها مفهومات عقلية يقع فيها الاشتراك إلا أنها في الاول تعالى مصداقها ذاته بذاته
 وفي غيره ليس كذلك ولذا اشتمل القرآن على تفاصيلها في كثير من الايات كما
 في قوله : «وهو العزيز الحكيم» (٤) وقوله : «المملك القدوس السلام المؤمن المهيمن
 العزيز الجبار المتكبر» (٥) وفي معرفة الصفات أيضاً غموض شديد لانه لا يمكن معرفة
 بعض الصفات كالالكلام الا لاهل البصائر الثاقبة وكالسمع والبصر والاستواء على العرش
 والابتلاء والمماكرة وغير ذلك مما لا يعرفه الا الراستخون في العلم (٦)
 واما معرفة الافعال فبحر يتسع اطرافه ولكل ان يخوض فيه ويسبح في غمراتها
 بقدر قوة سباحته لكن لا ينال بالاستقصاء لانها مرتبطة بالصفات كالذات و
 ليس في الوجود الا ذاته وصفاته وافعاله التي هو صور أسمائه ومظاهر صفاته فما كان من

١ - بقرة آية (١١٧)

٢ - الواقعة (٩٦ و٧٦)

٣ - وسيأتى في آخر الكتاب بيان كيفية ادراك الصفات والافعال انشاء الله تعالى
 و نقول: ان تعقل صفات الحق في عرصة الفكر الانساني من حيث الاطلاق الحقيقي من امحل
 المحالات ولا فرق بين الذات والصفات من هذه الجهة لان الوجود في الاحدية عين العلم
 والقدرة وساير الصفات

٤ - الحشر (٢٤)

٥ - الحشر (٢٣)

٦ - واما معرفة افعاله تعالى بالعلم الحسولى لا يمكن الا بالوجه لان ما ندركه
 من الاشياء ليس الا المفاهيم المنتزعة و معرفة الشيء بالكنه يرجع الى معرفة وجوده
 الخاص و ادراك الوجود لا يحصل لاحد الا بالمشاهدة الحضورية والاتصال بعلته ، لان
 ذوات الاسباب لا تعرف الا باسبابها ، والمشاهدة الحضورية لا تحصل الا لبعض المتجردين
 عن جلبات البشرية الذين ساعدتهم العناية الالهية فدخلوا حريم الشهود وشهدوا
 الحق وعرفوا بالحق اسمائه الحسنى ورأوا افعاله تعالى و جعلوا الحق على كل شيء
 شهيداً .

صفاته جلياً في عالم الشهود فالقرآن مشتمل عليها تصريحاً وتفصيلاً تلويحاً واجمالياً فالاول كذكر السماء والارض والكواكب والشمس والقمر وغير ذلك مما يعرفه الناظرون القائلون: «ربنا (١) ما خلقت هذا باطلا سبحانه فقنا عذاب النار» والثاني كذكر الملائكة والروحانيات والروح والعقل والنفس واللوح والقلم بدل العرش والكرسى عند بعض والملائكة العمالة الموكلة بعالم الارضين التي هي أدنى عالم الملكوت وكتبه الاعمان وملائكة جانب الشمال وكرام الكاتبين وأعوان ملك الموت وسدنة النيران والساكنين في البراري والجبال والجن والشياطين المسلطين على جنس الانس الذين إمتنعوا عن السجود لادم عليه السلام والملائكة السماويون التي هي أعلى عالم الملكوت فان هذه كلها خارجة عن عالم الملك والشهادة « ان الذين عند ربك لا يستكبرون عن عبادته ويسبحون له وله يسجدون (٢) » واعلى منهم حاملة العرش والكروبيون والملائكة المهيمون (٣) وهم العاكفون في حظيرة القدس لا إلتفات لهم إلى هذا العالم بل لا إلتفات لهم إلى غير الله والذين هم ساكنون في الارض البيضاء كما ورد في الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم « ان لله أرضاً بيضاء مسيرة

١ - آل عمران آية (١٩١)

٢ - الأعراف (٢٠٦)

٣- المهيمون هم الملائكة المهمة المستغرقة في شهود جمال الحق الذين لا يعلمون أن الله خلق آدم لشدة اشتغالهم بمشاهدة الحق وهيمانهم و هم العالون الذين لم يكلفوا بالسجود لغيبتهم عما سوى الحق و لهم بنور الجمال فلا يسعون شيئاً مما سواه وهم الكروبيون ؛ وقد صرح بعض أهل التوحيد (ره) : أن الملائكة المهمة لشدة هيمانهم ليست لهم وساطة التسطير والترقيم مع أنهم خلقوا في عرض عقل الاول الواسطة بين الحق والاشياء وقد تجلى لهم الحق في جلال جماله فيها جوافيه و غابوا عن انفسهم فلا يعرفون غير الحق وغلب على خلقيتهم حقيقة التجلي فاستقر قههم وأهلكهم وفيه أشكال ذكره استداد مشايخنا (الفيلسوف الماهر والعارف الكامل آقاميرزا هاشم رشتي) في تعليقاته المباركة على كتاب مصباح الانس وأجاب عنه واجود ما قيل في الجواب عن هذا الاشكال ما ذكره بعض الاكابر (وهو الحكيم المتحقق والعارف الكامل الحاج ميرزا مهدي الاشتياني قده) في كتاب اساس التوحيد

الشمس فلها ثلاثون يوماً هي مثل أيام الدنيا ثلاثين مرة مشحونة خلقاً لا يعلمون أن الله يعصى في الأرض ولا يعلمون أن الله خلق آدم، وإبليس، وأولئك هم المستغرقون في شهود حضرة الإلهية وهم من أهل الفناء في التوحيد جعلنا الله وإياكم في السارين من أهل التوحيد.

المظهر الثاني

في اثبات وجوده تعالى

شهد الله أنه لا إله إلا هو (١) أعلم أن السالكين الذين يستدلون بوجود الآثار على الصفات ومن الصفات على الذات لهم طرق كثيرة أجودها طريقان .
أحدهما معرفة النفس (٢) الانسانية « وفي أنفسكم أفلا تبصرون » « هذا أجود الطرق بعد طريق الصديقين .

وثانيهما النظر في الافاق والانفس كما اشار اليه بقوله: « سنريهم آياتنا في الافاق وفي أنفسهم حتى يتبين لهم انه الحق (٣) » وفي القرآن آيات كثيرة في هذا المنهج و لهذا مدح الله على الناظرين في خلق السموات والأرض وأثنى على المتفكرين في آثار صنعه ووجوده ولائبات هذا المطلب منهج آخر وهو الاستدلال على ذاته بذاته وذلك لان

١ - آل عمران (١٨)

٢ - وتقريره : أن النفس الناطقة الانسانية مجردة عن المادة وحدوثها انما تكون بحدوث البدن وكل حادث فله علة سبب وجودها لا تكون الاموجوداً مجرداً عن المادة لان التأثير والتأثر في الجسمانيات مقتدر الى الوضع والمحاذات ولا وضع للمجرد بالنسبة الى المادى . وبعبارة اوضح ان النفس لمكان تجرداها وتنزهها عن المادة تكون اشرف من الجسم والجسمانيات ولا يمكن أن يكون الاخص علة وجود الاشرف ، فعلتها لا بدان يكون اشرف منها فيجب ان تكون علتها الفيضة موجوداً مستغنياً عن المادة ذاتاً وفعلاً

٣ - سورة فصلت - آية (٥٣)

أظهر الأشياء هو طبيعة الوجود المطلق بما هو وجود مطلق وهو نفس (١) حقيقة الواجب تعالى وليس شئ من الأشياء غير الحق الاول نفس حقيقة الوجود فيثبت من ذلك اثبات المبدء الاعلى والغاية القصوى والحق أن وجود الواجب امر فطرى (٢) لا يحتاج الى برهان و بيان فان العبد عند الوقوع فى الاهوال وصعاب الاحوال يتوكل بحسب الجبلة على الله تعالى ويتوجه توجهها غريزياً الى مسبب الاسباب ومسهل الامور الصعاب وان لم يتفطن لذلك، ولذلك ترى أكثر العرفاء مستدلين على اثبات وجوده وتدبيره

١ - و بيان ذلك على وجه التلخيص هو ان الوجود بحسب نفس ذاته لا يكون من سنخ الماهيات الجوهرية و العرضية ولا يتصف بالامكان و نفس ذاته بذاته طارد للعدم و مناقض له ؛ و التعينات الجوهرية و العرضية لا اعتباريتهما خارجتان عن حيطه الوجود من حيث هو و عارضتان عليه بنحو خاص من العروض . ولما كان الوجود من حيث هو عارياً عن الاتصاف بالماهية يكون واجباً بذاته من دون لحاظ أمر و جهة وهو بذاته يقتضى الصرافة و ينفى الغيرية و باعتبار ظهوره فى مراتب الاكوان و تجليه فى الذهن و العين ينبعث منه الماهيات و بنفسه يقتضى أن يكون مجعماً للاسماء الحسنى و منه يظهر المفاهيم و الاعيان الثابتة و هو الذى به يظهر كل شىء و هو أظهر من كل شىء لان ظهور كل شىء منه و يظهر مما ذكرناه أن الحق الاول يكون عند العقل اظهر و اعرف من الممكن و يرى العقل الحق شاهداً على كل شىء - و المحققون من اهل التوحيد يرون الحق شاهداً على كل شىء و يستدلون من وجوده على اسمائه و من اسمائه على خلقه - و الحق ظاهر ما غاب قط و العالم غيب لم يظهر قط - لان الظهور من الوجود و كماله كان الوجود اكمل كان ظهوره و تجليه و اشراقه أتم ؛ و اذا نظرت الى الموجودات جمعاً و تفصيلاً وجدت التوحيد يصاحبها ولا يفارقها و الحق أن البسارى بحسب الفعل و الظهور عين كل شىء عن على (ع) : ظاهر فى غيب ، و غيب فى ظهور ، ظهر فبطن ، بطن فعلمن ، و قال ايضاً : اعرفوا الله بالله • هذه خلاصة طريقة الصديقين بحسب البرهان و العرفان

٢ - لان المعلول عند النظر الدقيق و الكشف الصريح ليس الا طوراً من أطوار وجود علته الفياضة، الوجود و الظهور متحدان بالذات و كلما كان الوجود اوسع و أقوى يكون ظهوره أتم ، نسبة الوجود الى الحق الاول بالوجوب و الى الماهيات بالامكان ، فالوجوب مقدم على الامكان فالوجود الواجبى لكونه مقوماً لكل شىء و كل معلول يدرك ذاته بالعلم البسيط بواسطة وجود علته الفياضة فعلمه بذاته مسبب عن علمه بعلمته و هذا العلم فطرى غير كسبى

للمخلوقات بالحالة المشاهدة عند الوقوع في الامور الهائلة كالغرق والحرق وفي الكلام الالهي أيضاً إشارة إلى هذا - فما أضلت الدهرية والطباعية والبخمية وإخوان الشياطين الذين يتشبهون بالعلماء ويكذبون أنبياء الله ويزعمون أن العالم قديم ولا قيم له فمشواهم الجحيم وجزاهم البعد عن النعيم .

توضيح عقلي

اعلم ان انيته (١) تعالى ماهيته و وجوده تعالى وجود كل شيء ووجوده عين حقيقة الوجود من غير شوب عدم و كثرة لان كل ماهية يعرض لها الوجود ففي اتصافها بالوجود و كونها مصداقاً للحكم به عليها يحتاج إلى جاعل يجعلها و لما ثبت إمتناع تائير شئى فى وجوده من جهة ان العلة تجب ان تكون مقدمة على المعلول بالوجود (٢) و تقدم الماهية على وجودها بالوجود غير معقول فوجوده تعالى ماهيته و ماهيته وجوده و لانه لولم يكن وجود (٣) كل شئى لم يكن بسيط

١ - سيأتى فى آخر الكتاب ما فى هذا البرهان من الاشكال

٢ - قد صرح الشيخ فى التعليقات والاشارات والشفا بأن الوجود مطلقاً لا يكون معلولاً للمهية لانها بنفسها لا تكون موجودة - علة الوجود وجود و سبب الماهية مهية و سبب عدم عدم

٣ - هذه الكلمة النورية القدسية قدوردت عن الاقدمين ومرادهم ليس ماتوهمه الجهلة و لب لباب مرادهم من هذا الكلام (بسيط الحقيقة كل الاشياء) أنه تعالى فردانى الذات غير مركب من الاجزاء ، لا يشذ عن حيطة وجوده و قدرته و علمه و ارادته شئى من الاشياء ؛ هذه القاعدة بعينها موافقة لكلامه تعالى : « وهو القاهر فوق عباده، ألا أنه بكل شئ محيط » وعن بعض الكملين : هو الظاهر و المظهر موافقاً لقوله تعالى : « هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن » وعن على (ع) : « داخل فى الاشياء لا بالممازجة و خارج عن الاشياء لا بالمباينة » والمراد من البسيط فى قولهم هو الوجود الصرف و تقرير البرهان انه تعالى لولم يكن بحسب ذاته متصفاً بصفة من الصفات الكمالية ، بحيث كان مصداقاً لسلب كمال و ثبوت كمال آخر يلزم تركبه من الوجدان و فقدان و التركيب ملازم للامكان الذاتى فتحقيقته تعالى يجب أن تكون واجبة بذاتها و قيوماً بنفس

الذات والامحض الوجود بل يكون وجود البعض الاشياء وعدمها للبعض فلزم فيه تر كيب من عدم و خلط بين امكان ووجوب وهو محال. فوجوده وجود جميع الموجودات لكونه صرف حقيقة الوجود «لا يغادر صغيرة ولا كبيرة إلا أحصاها(١)» فهو الاصل والحقيقة في الموجودية وماسواه شئونه وحيثياته و هو الذات وما عداه أسمائه وتجلياته و مظاهره وهو النور وما عداه اظلاله و لمعاته وهو الحق وما خلا وجهه الكريم باطل «كل شئى هالك الا وجهه» ما خلقنا السماوات والارض الا بالحق» (٢) فوجود الحقيقي هو وجود الواجب المسمى بوجوب الوجود و وجود ماسواه وجود مجازى مسمى بوجوب بالغير وقد يعبر عنهما بالسكون(٣) والحر كة بخلاف الواجب بالذات فانه موجود بجميع الاعتبار فى جميع المراتب فكانه استقر على ما هو عليه فتحدس من ذلك معنى الوجود وعدمه .

حقيقتها ولما كان ذاته منبع كل كمال فكل كمال رشح وفيض منه وعنده خزائن كل شىء واليه اشار فى كتابه الذى لا يأتية الباطل من بين يديه و لا من خلقه : « و ان من شىء الا وعندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم » و كان ذاته صرف الوجود و صرف الشىء لا يتكرر فكل ما فرض من الكمال كان ظهوره لا انه شىء بحياله و الى هذا يؤل قول من قال : ان العلية والمعلولية ترجعان الى وجود واحد ظاهر فى صورتين. و بالجملة للحقيقة الوجودية ظهور و بطون ، اولية ، آخريه و له مقام اجمال و قرآن و جمع و تنزيه و مقام تفصيل و فرقان و تشبيه فمقام اجمالها و قرآنها و جمعها و تنزيهها حق و مقام تفصيلها و فرقانها و تشبيهها خلق - حقيقته تعالى مع كونه ظاهراً بذاته و مظهراً لغيره و وسع كل شىء علماً و قدرة و وجوداً فهو غيب محض و مجهول مطلق

دائماً او بادشاه مطلق است در كمال عز خود مستغرق است
او بسر نايد ز خود آن جا كه اوست كى رسد عقل وجود آنجا كه اوست

١ - سورة الكهف ؛ آية (٤٩)

٢- الدخان آية (٢٨ و ٢٩)

٣ - فى المبدء والمعاد ص ١١ : قد عبر المعلم الاول عن الوجود بالذات بالسكون وعن الوجود بالغير بالحر كة و وجهه واضح

تنبيه

لا نظن بأن الوجود أمر اعتباري كما توهمه المحجوبون عن شهوده بل هو أمر متحقق في الاعيان لانه احق الاشياء (١) بالتحقق لان غيره به يكون متحققا وكائناً في الاعيان أو في الازهان فهو الذي به ينال كل ذي حق حقيقته (حقه خل) فكيف يكون أمراً اعتبارياً ولا يمكن تعريفه لانه بسيط ولا شئ أعرف منه ولا يمكن تصويره لان تصور الشئ عبارة عن حصول معناه وانتقاله من حد العين إلى حد الذهن فهذا يجري في غير الوجود أما في الوجود فلا يمكن ذلك الا بصريح المشاهدة والعيان (٢) دون الحد والبرهان.

١ - وقد بين المصنف في كتبه اصالة الوجود وقد ذكرنا تفصيل هذه المسئلة في رسالة صنفناها حول المشاعر

٢ - شمول حقيقة الوجود للاشياء وبسط نور الحق على المهيئات ليس مثل شمول المفاهيم والمهيئات الكلية للجزئيات الخاصة الخارجية (نحو شمول الاجناس للانواع والانواع للأفراد) بيان هذا : ان الكلية والعموم والاطلاق تسارة تكون في المفاهيم نظير صدق كل مهية كلية على الافراد الخارجية واخرى تكون في الوجود بحسب الخارج شمول حقيقة الوجود للماهيات بحسب الخارج عبارة عن سريانها وانبساطها على الماهيات وينبعث هذا الانبساط والشمول والسريان عن التجلي الاحدى وظهور الحق في مرآت كل شئ وخفائه في كل شئ (وهو نهاية الاستجلاء)

بدت باحتجاب واختفت بمظاهر على صبغ التلوين في كل برزة

وكل شئ نسب اليه تعالى ليس الانوار تجليات ذاته وصفاته الازلية. ان الاطلاق والكلية والعموم في الماهيات ناشية عن الضعف والقصور وبعدها عن الوجود وكما كان الاطلاق والكلية والعموم اوسع يكون عن التشخيص والوجود أ بعد و منشاء الكلية والابهام ليس الا البعد عن الوجود بخلاف الكلية والعموم في الوجود فانها ناشية عن التمامية والسعة والاحاطة ، والعرفا يطلقون على الوجود المنبسط باعتبار ظهوره و سريانه في الاشياء لفظ الكلي والعام والمطلق و يعبرون عن الوجود المحدود بالخاص والمقيد والجزئي وهذا الفيض العام والرحمة الواسعة لا يمكن أن يشار اليه وأن يحكم عليه بحكم لانه ربط صرف و تعلق محض

واعلم ان شمول (١) الوجود للاشياء ليس كشمول الكلى للجزئيات بل شموله من باب الانبساط والسريان على هياكل الماهيات سريانا مجهول التصور وهو في ذاته ليس بجوهر ولا عرض لان كلاهما عنوان لماهية كلية وقد ثبت ان الوجود متشخص بنفسه متحصل بذاته ولو كان تحت الجوهر الذي هو معنى جنسى او تحت معنى جنسى من الاعراض لكان مفتقر الى ما يحصل وجوداً كالفصل وما يجرى مجراه من سائر المحصلات للوجود فلم يكن الوجود وجوداً هذا خلف فتأمل فيما سردنا عليك من التحقيق لان التأمل في الحق حقيق .

المظهر الثالث

في توحيده تعالى - في وجوب الوجود

قال الله تعالى (٢) : «والهكم اله واحد لا اله الا هو» اله العالم واحد لاشريك له في الالهية فبراهينه كثيرة فمن جملة البراهين النظر في وحدة العالم بأن العالم كله شخص واحد وحدة طبيعية بعض اجزائه اشرف واعلى من بعض فالكل حيوان واحد ناطق مسمى بالانسان الكبير وعالم الاجسام بمنزلة بدنه وظاهره وعالم الارواح بمنزلة روحه وباطنه والمجموع منتظم في سلك واحد واذ كان العالم واحداً كان اله العالم وصانعه واحداً لاشريك له في الالهية كما لاشريك له في ذاته كما قال : «افى الله شك فاطر السماوات والارض» (٣) وقال : «وما كان معه من اله اذ اذهب كل اله بما خلق و لعلا بعضهم على بعض سبحانه الله عما يصفون (٤) عالم الغيب والشهادة تعالى عما يصفون» (٥) ولذلك المطلب طريق آخر هو ان تشخص المعلول بتشخص فاعله المفيض

١ - سورة البقرة آية (١٦٣)

٢ - ابراهيم (١٠)

٣ - المؤمنون (٩١)

٤ - الحشر (٢٢)

لوجوده ان الوجود فى كل شىء عين تشخصه وتشخصه عين وجوده فمفويض وجوده مفويض تشخصه فكما لا يكون لشىء واحد شخصى وجود ان ولا تشخصان فكذا لا يكون له موجودان مشخصان لان أنحاء الوجود والتشخص متبائنة متنافية والاتصاف بكل منها يقتضى نفي الاتصاف بغيره فكذا الحال فى الاتصاف بمبدئه وجوده وتشخصه فاذا فرض لشىء واحد وجودان فهما متفاسدان ان لا ترجيح لاحدهما على الاخر وهذا البرهان هو معنى قوله تعالى : «لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا» (١) لا المعنى الذى توهمه بعضهم من وقوع العريضة والنزاع بين الهين مفروضين لانه كلام خطابى بل شعري جل جناب القران عن امثال هذا النقصان ويؤيد ذلك قوله تعالى : (٢) «ام جعلوا لله شركاء خلقوا كخلقه فتشابه الخلق عليهم قل الله خالق كل شىء وهو الواحد القهار» (٣)

١ - الانبياء (٢٢)

٢ - سورة الرعد آية (٣٣) وجعلوا لله شركاء

٣ - الفرق بين الاحد والواحد : أن الاحد هو الذات وحدها بلا اعتبار كثرة فيها: أى الحقيقة المحضة التى لا يعتبر فيها اسم وصفة وتعين بل هى صرف الوجود وأنه وجود محض بلا قيد لان القيد منبع التغاير والاختلاف والكثرة (وقولنا أنه وجودان ما هو للمتفخيم) كما قال رئيس الموحدين على (ع) : « كمال التوحيد نفي الصفات عنه » وبالجملة الاحد عبارة عن الحقيقة المحضة التى هى منبع الكافورى بل العين الكافورى نفسه و هو الوجود المطلق بلا قيد « حقيقة الوجود حق والمطلق فعله والمقيد أثره »

والواحد هو الذات مع اعتبار الكثرة الاسمائية والصفاتية والمظاهر الخلقية. والفرق بين الواحد والاحد اعتبارى لان الكثرة الاعتبارية لا يقدح فى الوحدة الصرفة الحقيقية بل الحضرة الواحدية هى بعينها الحضرة الاحدية وقوله تعالى : « قل هو الله أحد » خطاب أمرى من عين الجمع والاحدية الذاتية وارد على مظهر التفصيل وهو من أسماء الذات والله اشارة الى الحضرة الواحدية . ولما كان الفرق بين الاحدية والواحدية بالاعتبار قال : « هو الله أحد، الله الصمد » الصمد هو الله لان اسم الله وضع للذات باعتبار كونها جامعة لجميع الكمالات الاسمائية والصفاتية والصمد أيضاً هى الذات فى الحضرة الواحدية باعتبار افتقار كل ممكن اليها وهى باعتبار جامعيتها للاسماء العسنى تكون مستند الكل - ولما كانت الصمدية المطلقة ملازمة لصرافة الوجود وغير قابلة للكثرة والتعدد اذ ليس فى الوجود شىء الا وهو داخل فى صرف الوجود و صرف

تكلمة

في واحديته - وأحديته تعالى

إعلم أن الايات الواردة في توحيد كثره منها قوله : (١) «ولتدع مع الله إلهاً آخر، لا اله الا هو» وقوله (٢): «قل إنما يوحى إلي انما الحكم إله واحد» و(٣) قوله: «ولا تتخذوا الهين اثنين إنما هو اله واحد» واما البرهان العقلي على وحدانيته فهو أيضاً ذاته فانك قد علمت انه حقيقة الوجود وصرفه وحقيقة الوجود أمر بسيط لا ماهية له ولا فصل له ولا تركيب فيه أصلاً فثبت أنه أحد صمد و كلما كان أحداً صمداً فهو واحد فرد لا شريك له ولا تعدد فيه .

ومن البراهين الدالة على الوجودانية والاحدية قوله تعالى: «قل هو الله احد الله الصمد» وهذا دليل على أنه أحدي الذات لانه لو كان له جزء لكان مفتقراً إلى غيره فلم يكن غنياً وقد فرض غنياً هذا خلف. اما فرضه غنياً لانه فرض الله صمد والصد هو الغنى الذى يحتاج اليه كل شىء ولو كان واحداً يكون فردانياً لا شريك له لانه لو كان له شريك فى معنى ذاته لكان هر كباً مما يمتاز وما به يشترك فيكون مر كباً ولو كان له شريك فى ملكه لم يكن غنياً يفتقر اليه غيره، فصدىته دليل احديته - وأحديته دليل فردانيته .

برهان عقلى

إعلم أن كل اثنين فائنييتهم اما من جهة الذات والحقيقة كالسواد والحر كة

الشيء لا يشنى قال : ولم يكن له كفواً أحد. فوجوب الوجود يقتضى الصرافة المحضة والصرافة المحضة ملازمة للوحدة وكل ما فرض من الكثرات فهو متأخر عن الذات الصرفة غير تش غير در ميان نكداشت
زين سبب أصل جمله اشياء شد

١ - ولتدع مع الله سورة القصص آية (٨٨)

٢ - قل انما يوحى انبياء (١٠٨)

٣ - ولتتخذوا الهين النحل (٥١)

واما من جهة جزء الحقيقة خارجاً كالانسان والفرس أو ذهنا كالسواد والبياض أو من جهة كمالية ونقص في نفس الحقيقة المشتركة كالسواد الشديد والسواد الضعيف، أو بسبب أمر زائد عارض كالكتب والامى وشيء من هذه الوجوه لا يتصور أن يكون منشاء لتعدد الواجب اما الاول فلا تحاد حقيقة الوجود، و أما الثانى فلبساطتها، واما الثالث فلتمامية الذات الواجبية وكون كل ناقص محدود معلول للغيره، واما الرابع فلاستحالة كون الواجب متأخراً عن مخصص خارجى بل كلما فرض مخصصاً من كم أو كيف او غير ذلك يجب ان يكون متأخر الوجود عن حقيقة الوجود فاذاً ذات الواجب يجب أن يكون متعينة بذاتها فذاته شاهدة على وحدانيته ذلك بأن الله هو الحق وأن ما تدعون من دونه هو الباطل ان الله هو العلى الكبير.

تحقيق عرشى

فى توحيد صفاته الكمالية

إعلم أن صفات (١) الله مجردة غير عارضة لما هيته أصلاً و كل صفة منه حق صمد فرد يجب أن يكون قد حصل فيه جميع كمالاته إلى الفعل لم يبق منها شيء فى ممكن القوة والامكان فكما ان وجوده تعالى حقيقة الوجود فيكون كل الوجود وكله الوجود فكذلك جميع صفاته الكمالية من ذاته فعلمه حقيقة العلم وقدرته حقيقة القدرة وما هذا شأنه يستحيل فيه التعدد فعلمه علم بكل شيء وقدرته قدرة بكل شيء وإرادته

١- أعلم أن توحيد صفاته يعلم من وحدة ذاته لان ذاته كل الوجود وما وجد فى غيره من الكمالات كان منه ، وجميع الصفات الكمالية من العلم والقدرة والإرادة فى السعة والإطلاق تدور مع الوجود حيثما دار وكما أنه تعالى يكون صرف الوجود يكون صرف العلم والقدرة والإرادة ، فالوجود والعلم والقدرة والإرادة فى ذاته الاحدية واحدة بالذات و اختلافها انما يكون فى المفهوم فقط وتعدد هذه المفاهيم لا يوجب اتصافه تعالى بصفات و معان متميزة نفس الامرية ؛ وأن علوه و مجده تعالى بنفس حقيقته المقدسة لاشيء قائم به و كما أن كل واحد من الموجودات الامكانية معلولة ومقدورة ومرادة له تعالى بلا اختلاف جهة وحيثية خارجية كذلك موجد الممكنات ومفيض الانيات عالم وقادر ، و موجد وموجود مع كونه فرداً أحداً ذاتاً وصفة

ارادة لكل شىء «والله على كل شىء قدير» (١) «له ما فى السماوات وما فى الارض ما شاء الله كان وما لم يشاء لم يكن» فعلمه قدرته وقدرته علمه وإرادته كلاهما فلا تغاير بين الصفات إلا فى المفهوم ونعم ما قال بهمئىار فى التحصيل : «واجب الوجود كله علم كله قدرة كله إرادة» وقول أمير المؤمنين عليه السلام : «كمال التوحيد نفى الصفات» ليس المراد نفى معانيها عن ذاته وإلا يلزم التعطيل وهو كفر فضيع بل معناه نفى صفات زائدة على ذاته بحسب الوجود والحقيقة فعلى هذا صح قول من قال : إن صفاته عينه كما هو مذهب الحكماء والمحققين وصح قول من قال : أنها غيره وصح قول من قال أنها لا عينه ولا غيره كما هو مذهب الأشعريين؛ لو علم ما حققناه. فكن على بصيرة فى هذا الامر ولا تكن من الغافلين .

المظهر الرابع

فى تحقيق أسمائه وصفاته

اعلم أن العلم بالأسماء الإلهية علم شريف دقيق فى غاية الغموض (٢) وفاق به أبونا

١- الإنفال آية (٤١)

٢- قد اتفقت كلمة ارباب التحقيق : أن حقيقة الوجود هو الحق وليس فى الدار الا هو وتجلياته الذاتية والصفاتية وأنه باعتبار ذاته المتعالية غنى عن العالمين وليكن أسمائه الرابط بينه وبين الخلاق تقتضى مظاهرا خارجية، والمظاهر هى المهيئات؛ وقد حقق أن بين كل اسم ومظهر مناسبة ذاتية غير مجعولة بلامجعولية ذاته المقدسة الاحدية، فكل اسم يظهر أثره فى ذلك المظهر و كل مظهر يستدعى اسماً متجلياً ظاهراً فيه؛ فالاسم على مشربهم عبارة عن الذات باعتبار صفة من الصفات فالاسم والمسمى متحدان بالذات مختلفان بالاعتبار فالاسماء المفوظة لأسماء الاسماء وهو الموجد البارىء المصور المدبر للعالم بأسمائه فالقرآن الكريم والاحاديث النبوية والاعخبار الولوية مشحونة بما ذكرنا

فالاسماء الحاكية عن اللطف والرحمة والانس والهيبه تسمى بالجمالية والاسماء الحاكية عن القهر والغضب سميت بالجلالية وأن تحت كل جلال جمال كالهيمان الحاصل من الجمال الاحدى وهو عبارة عن انقهار العقل منه وتحيره فيه ولكل جلال جمال وهو اللطف المستور فى القهر الإلهى : «وفى القصاص حيوة يا اولى الالباب، حفت الجنة بالمكاره وحفت النار

على الملائكة حيث قال الله تعالى: «وعلم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال أنبئوني باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين ، قالوا لاعلم لنا إلا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم ؛ قال يا آدم انبئهم باسمائهم فلما أنبأهم قال ألم أقل لكم انى أعلم غيب السماوات والارض واعلم ما تبدون وما تكتمون» (١) والمراد من الاسم هو المعنى المحمول على الذات عند العرفاء والفرق بين الاسم والصفة كالفرق بين المركب والبسيط بوجه فان الاسم كالبياض والصفة كالبياض فالمسمى قديكون واحداً والاسماء كثيرة وهى محمولات عقلية وليس المراد بها الالفاظ لانها غير محمولة حملاً لإتحادها واما تلك المحمولات فهى بالحقيقة علامات ومعرفات للذات الموسومة (الموصوفة خل) بها وقد يعبر عن الصفة بالاسم وبهذا المعنى يحمل الاختلاف فى ان الاسم عين المسمى ام لا « والله الاسماء الحسنى فادعوه بها وذروا الذين يلحدون فى اسمائه» واذا تحققت هذا فاعلم أن أسماء الله تعالى بالحقيقة هى المحمولات العقلية المشتملة عليها ذاته الاحدية لا يتعلق بها جعل وتأثير بل هو موجوده بالاجعل الثابت للذات؛ وأليق المجموعات بأن يعرف بها ذاته تعالى ويكون مظاهراً لاسمائيه وصفاته هى كلمات الله التامات والارواح العاليات

✽ بالشهوات» وعن أمير المؤمنين ورئيس الموحدين: «سبحان من اتسعت رحمته لا ولياته فى شدة نعمته واشتدت نعمته لاعدائه فى سعة رحمته» فالظاهر الخلقية كالمرايا الشفافة تحكى عن الحق

خلق را چون آب دان صاف و زلال أندر او پیدا جمال بيمثال
فالحق فى ظهوره يقتضى المظاهر والاستدعاء من الطرفين ، والسعيد يستدعى السعادة والشقى يستدعى الشقاوة بلسان الاستعداد أحدهما لا يخيب حالا ومقلا وثانيهما يخيب قولاً ولكن يستجيب حالا «وما دعاء الكافرين الا فى ضلال»

سايه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد ما باو محتاج بوديم او بما مشتاق بود
فبالاسماء كلها داخله تحت حيطه اسم الله الاعظم الجامع لكل اسم والمحيط به و مظهر هذا الاسم يكون اكمل المظاهر الجامع لجميع المظاهر وله السيادة على الكل وهو نبينا محمد (ص) وهو افصح عن هذا بقوله : آدم ومن دونه تحت لوائى
بود نور نبى خورشيد اعظم گه از موسى پديد و گه ز آدم

التي هي بمنزلة اشعة نور وجهه وكماله و معرفات جلاله وجماله فهي الاسماء الحسنی .

تحقيق

اعلم أن صفاته تعالى منها حقيقية كمالية كالوجود والقدرة والعلم، وهي لا تزيد على ذاته بل هي عين ذاته بمعنى أن ذاته من حيث حقيقته مبدء لا تنزعها عنه ومصداق لحملها عليه .

ومنها سلبية محضة كالقدوسية والفردية والازلية وغيرها ؛ والاتصاف بها يرجع إلى سلب الاتصاف بصفات النقص ومنها إضافية محضة كالمبدئية والمبدعية والخالقية وأمثالها وهي زائدة على ذاته متأخرة عنه وعماضيف بها إليه ولا يدخل بوحداً نيته زيادة هذه الصفات فإن الواجب ليس علوه ومجده بنفس هذه الصفات الاضافية ؛ بل بكونه في ذاته بحيث ينشأ منه هذه الصفات (١) ولا يخفى أن صفاته الحقيقية لا يتكثروا ولا يتعددوا ولا اختلاف فيها إلا بحسب التسمية كما قال الشيخ الرئيس في التعليقات : « إنه الاول لا يتكثر لاجل تكثرف صفاته لان كل واحدة من صفاته إذا حققت تكون الصفة الاخرى بالقياس إليه ، فيكون قدرته حياته ، وحياته قدرته فتكونان واحدة ، فهو حي من

١- قال الشيخ في الهيات الشفاء : « ولانبالي بأن يكون ذاته تعالى مأخوذة مع اضافة ما ممكنة الوجود فانها من حيث هي علة لوجود زيد ليست بواجبة بل من حيث ذاته » وما ذكره الشيخ في التعليقات مناف لما ذكره في الشفاء والحق مع مصنف هذا الكتاب ولعمري أن التحقيق في المسائل الحكمية والفواض الالهية كان حقه (ره) في الدورة الاسلامية والواجب بالذات كما علمت واجب من جميع الجهات وليس فيه جهة امكانية أصلاً بوجه من الوجوه ويبطل هذا قول المعتزلة القائلين بنفي الصفات وقول بعض الغاغة من المتكلمين القائلين بحدوث الصفات وقول جمع من المقلدين القائلين بجواز انفكاك الصانع عن الصانع الحقيقي وقد ذكرنا أن جميع صفاته عين ذاته وفضائله عين فواضله وجميع صفاته ترجع الى أصل واحد ومصداق فارد فصفاته الوجودية ترجع الى وجوده و صفاته السلبية مرجعها سلب الامكان و صفاته الاضافية ترجع الى الاضافة الاشرافية وهي ظهوره ووجهه تعالى ونوره وما هو من صقعه ثابت والخلق زائل متغير

حيث هو قادر وقادر من حيث هو حى» و كما قال أبو طالب المكى : «مشيته تعالى قدرته»
و كذلك صفاته الاضافية لا يتكثر معناها ولا يختلف مقتضاها ، و كذا الصفات السلبية
فان إضافاته إلى الاشياء وإن تعددت أساميها وإختلفت لكنها كلها يرجع إلى معنى
واحد وإضافة واحدة هي قيمته الايجابية للاشياء (١) ومن ههنا يظهر معنى كلام
الشيخ الرئيس فى التعليقات : «الاشياء كلها عند الاوائل واجبات ليس هناك إمكان البتة
فاذا كان شىء لم يكن فى وقت فانما يكون من جهة القابل لامن جهة الفاعل فانه
كلما حدث إستعداد من المادة حدثت فيها صورة من هناك إذ ليس هناك منع ولا بخل
فالاشياء كلها هناك واجبات لاتحدث وقتاً وتمتنع وقتاً ولا تكون هناك كما تكون
عندنا» .

واعلم أنه لا يتغير ذاته بتغير جزئيات ما اضيف إليه وإن تغيرت إضافته إليه
(اليهاخ ل) كما نقل عن الشيخ الالهى شهاب الدين السهروردى : «إن مما يجب أن
تعلمه وتحققه أنه لا يجوز أن يلحق الواجب إضافات مختلفة توجب إختلاف حيثيات
فيه بل له أضافة واحدة هي المبدئية» ليس عند ربك صباح ولا مساء»

تبصرة

إعلم أن الله إسم للذات الالهية باعتبار جامعيتها لجميع النعوت الكمالية وصورته (٢)

- ١- وهذه الاضافة باعتبار استنادها الى الحق واحدة وان كانت بحسب القوابل متعددة
وقد ورد فى الصحيفة الملكو تية «وما أمرنا الا واحدة» وليس المراد من الامر- الامر التشريعى
لانه متعدد بالبداهة بل هو أمر تكوينى قال لسان العرفا وناظم جواهر الاولياء
اين همه عكس مى ورنك مخالف كه نمود يكفروغ رخ ساقيست كه در جام افتاد
- ٢- قد بينا قبل ان الاسم الله مشتمل على جميع الاسماء لان هذا الاسم يحكى عن الذات
الاحدية الجامعة لكل الاسماء والصفات ويتجلى فى جميع الاسماء بحسب المظاهر الالهية
وبحسب الرتبة مقدم على جميع الاسماء فمظهر هذا الاسم مقدم على جميع المظاهر و له
السيادة التامة عليها وهذا الاسم الجمعى الالهى باعتبار ظهوره فى كل واحد من الاسماء،
تكون جميع المظاهر مظهر لهذا الاسم وباعتبار اشتماله على الاسماء كلها تكون جميع الاسماء
من شعبه وفروعه وأجزائه ❀

الانسان الكامل وإليه أشير بقوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «أوتيت جوامع الكلم» والرحمان هو المقتضى للوجود المنبسط على الكل بحسب ما يقتضيه الحكمة، والرحيم هو المقتضى لكمال المعنوى للأشياء بحسب النهاية ولذلك قيل: يارحمان الدنيا ورحيم الآخرة فمعنى بسم الله الرحمن الرحيم بالصورة الكاملة الجامعة للرحمة الخاصة والعامّة التي هي مظهر الذات الإلهية وإلى هذا المعنى أشار النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بقوله: «بعثت لاتمم مكارم الأخلاق» لان مكارم الأخلاق محصورة في الحقيقة الجامعة الإنسانية .

✽ ويعلم من هذا أن جميع ما في الكون في جميع المنشآت الوجودية تكون من ظهورات حقيقة المحمدية وأن العالم صورة حقيقتها الجامعة وجميع المظاهر من العقل الأول والروح الأعظم إلى الهيولى الأولى رقائق لهذه الحقيقة وبهذه الجامعة استحقت الخلافة و لما كانت للانسان الكامل الظاهر في كل شيء ظهورات و تدليات و تجليات في كل شيء يكون أول ظهوره في العقل الأول ولذا قال أول ما خلق الله نوري و اضافته من النور الأول إلى نفسه اشارة دقيقة يعرفها من ذاق من مشرب المحمدى (ص) إلى أن العقل حسنة من حسناته وبالجملة هذا الانسان يسرى في جميع الموجودات ولذا قال علي (ع) انا القلم وانا اللوح و قال في موضع آخر: كنت مع الانبياء سرّاً ومع محمد جهرّاً. وسمعيته (ع) مع الانبياء سرّاً ومع محمد (ص) جهرّاً: أن جميع الانبياء كانوا من مظاهر وجوده و كانت ولايتهم من شعوب ولايته و فروعه وهو الظاهر في وجودهم والظاهر مستور في المظهر وان كانت نفسه الزكية من مظاهر ولاية خاتم الانبياء ولذا قال: مع محمد سرّاً

مبادا خاليت شكر ز منقار	ألا اي طوطى گویای اسرار
که خوش نقشی نمودی از رخ یار	سرت سبز و دلت خوش باد جاوید
خدا یا زین معما پرده بردار	سخن سر بسته گفتمی با حریفان
چه سنجد پیش عشق کیمیا کار	خرد هر چند نقد کائنات است
بلفظ اندک و معنی بسیار	بیا و حال اهل درد بشنو

صفات منقسم میشوند بصفتی که دارای حیطة کامله هستند مثل حیوة، علم، قدرت سمع، بصر، کلام. و صفتی که دارای حیطة کامله نیستند - اول را اسمای محیطه و دوم را اسمای محاطه نامیده اند .

اسماء بتقسیم دیگر منقسم میشوند با اسمای ذات و اسمای صفات و اسمای افعال اگر چه در حقیقت همه اسماء - اسمای ذات اند ولی باعتبار ظهور ذات در آنها اسماء ذات و باعتبار ظهور صفات و باعتبار ظهور افعال - اسمای افعال نامیده شده اند .

لهجة

إعلم أن جميع الموجودات مظهر لصفات الله تعالى وآثاره على سبيل الاختلاف في الخفاء والجلاء ويؤيد ذلك ماروى أبو يزيد: «ان الكفل في الكل» ورسول الله ﷺ مظهر لجميع الصفات الالهية على سبيل الاستواء فاذا كان مظهريته مستوياً فيكون كخط الاستواء في أقاليم الوجود فاذا لمع وأشرق نور الحق من سماء الحقيقة فلا يكون له عند وصول نور الحقيقة من وسط السماء الدنيا ظل فتحدس من ذلك معنى قولهم إن النبي ﷺ والوصي ﷺ يرى من خلفه كما يرى من قبله. فتبصر في ذلك وكن متأملاً في هذا المقال ليظهر لك جليلة الحال .

تكملة

لاشك أن الاسم الاعظم ينبغي أن يكون معناه مشتملاً على جميع معاني الاسماء الالهية على الأجمال وكذا مظهره يجب أن يكون حقيقة مشتملة على مجموع حقائق الممكنات التي هي مظاهر ولا يصلح من الاسماء لهذه الجمعية إلا الاسم الله و كذلك الحي القيوم لكن الاول يصلح بحسب الوضع العلمى والثانى بحسب اللقبى «الله لا اله الا هو الحي القيوم» إن إشمال الحي القيوم على جميع الصفات الكمالية لان حيييته تدل على وجوب الوجود . وهو منبع الصفات ، وقيوميته مبالغة في القيام لادامة الموجودات على وجه التمام عدة ومدة وشدة ؛ فهو مشتمل على جميع الاسماء الفعلية فهذان الاسمان هما الاسم الاعظم لمن تجلى له فمن ذكرهما بلسان العيان لا بلسان البيان فقد ذكر الله باسمه الاعظم الذى إزادعى به أجاب وإذا سئل به أعطى و اعلم ان الاسم الاعظم الذى روى أنه مخفى، خفائه لاجل ان لكل سائل ليس له لسان حال فانه ان كان له لسان حال فكل اسم دعى به ربه يكون الاسم الاعظم ولذلك لما سئل ابو يزيد عن الاسم الاعظم فقال: « ليس له حد محدود و لكن فرغ بيت قلبك لوحيدانيته فاذا كل اسم هو الاسم الاعظم» ولا يخفى عليك ان من الاسماء ما هي حروف مر كبة ومنها ما هي كلمات مر كبة مثل الرحمن الرحيم فلها خواص بتر كيبها وخواص اخرى

بانفر أدها كالعقائير بالنسبة إلى المعاجين قل «لو كان البحر مداداً لكلمات ربي لنفد البحر قبل أن تنفذ كلمات ربي ولو جئنا بمثله مداداً» (١)

المظهر الخامس

فى علمه بذاته وبغيره

كل وجود (٢) لا يشوبه عدم ولا يغطيه حجاب وغشاوة ولا التباس ولا يغشاه الظلمات فهو مكشوف لذاته حاضر غير غائب من ذاته فيكون ذاته علماً وعالمًا بذاته ومعلومًا لذاته إذ الوجود والنور شيء واحد «الله (٣) نور السماوات والارض» ولا حجاب له الا العدم والقصور فكل وجود بحسب سنخه يصلح أن يكون معلومًا والمانع له عن ذلك اما العدم والعدمى كالهيولى الاولى لتوغلها فى الابهام ، والواجب جل ذكره لكونه برىء الذات عن شوب العدم والجسمية والتركيب والامكان فهو فى أعلى مرتبة المدرسية والمدرسية والعاقلية والمعقولية « (٤) الا يعلم من خلق و هو اللطيف

١- سورة الكهف آية (١٠٩)

٢- اعلم أن العلم مطلقا على طريقة اهل الحق يرجع الى نحو من الوجود الخاص الخالص الغير المشوب بالعدم وبيانه أن الجسم والجسمانيات لكونها حقيقة افتراقية فى الوجود لا تصلح لتعلق العلم بها لان الجسم مركب من المادة و الصورة الحالية فيها ، والهيولى أمر مبهم غاية الابهام ليس له تحصل و فعلية و تعين بل هو غير موجود بالفعل و تعينه انما يكون بالصورة الحالية فيه ؛ وكل صورة جسمانية لتركيبها من الاجزاء ليست لها ذات صريحة صالحة للمعلومية لان كل جزء من الجسم غائب عن جزئه الاخر بل ان سئلت الحق كل صورة جسمانية حالة فى الهيولى لكونها متحركة على الدوام فى وجودها قوة عدمها وكل هوية تدريجية الوجود لا توجد بتمام ذاتها لذاتها وليست لها هوية صريحة فى الاعيان و اذا لم يكن للشئ ثبوتاً لذاته و وجوداً فى نفسه ، فلا ينال ذاته ولا يمكن ادراكه والله تعالى ليجرده عن المادة ولو احقها يدرك ذاته أتم ادراك و يدرك الاشياء بعين ادراك ذاته على ما يأتى تفصيله

٣ هـ سورة النور آية (٣٥)

٤- الملك آية (١٤)

الخبير ، وما يعزب عن ربك مثقال ذرة في الارض ولا في السماء ولا أصغر من ذلك ولا أكبر الا في كتاب مبين» وتحقيق (١) حقيقة العلم مرتبط بتمهيد مقدمات ذات تبين لا يسعها هذه الرسالة فتر كنا ايرادها فمن كان ذا بصيرة قلبية يكتيفه ما اوردها وسنورد في مراتبه لان يتنور باطنه بنور الحق فيشاهد أنه العالم الحقيقي والمعلوم الحقيقي والعلم الحقيقي وإشكال تفهم حقيقة العلم من التعلقات الحسية والقاذورات الجسدانية «فمن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى» (٢) ولذلك قال بعض المحققين : «من أراد أن يتنور بيته بادراك حقايق الاشياء فعليه أن يسد الروازن الخمس»

اشراق

إعلم أن العلم قد يطلق على المعلوم بالذات الذي هو الصورة الحاضرة عند المدرك حضوراً حقيقياً أو حكماً فالعلم والمعلوم على هذا الاطلاق متحدان ذاتاً ومختلفان إعتباراً، وقد يطلق العلم على نفس حصول شيء عند القوة المدركة او إرتسامه فيها وهو المعنى الاضافي الانتزاعي الذي يشتق منه العالم والمعلوم وأمثالهما ، والواجب تعالى عالم بالمعنى الاول قال الشيخ في التعليقات : «إذا قلت إنني أعقل الشيء فالمعنى أن أترأ منه موجود في ذاتي فيكون لذلك الاثر وجود لذاتي وجود ذلك الاثر فاذا كان وجود ذلك الاثر لا في غيره بل فيه لكان أيضاً يدرك ذاته كما أنه لما كان وجوده لغيره ادركه الغير و من توهم أن كون المجرد عالماً بذاته وصف زائد على ذاته يستدعي مصداقاً لزمه القول بعدم كون الواجب الحق عالماً بذاته إلا بعد تحقق أمر زائد على ذاته تعالى ، وهو قول فضيح وظلم قبيح جداً عند المحققين» انتهى

١- اعلم ان العلم مثل الوجود لا يدخل تحت مقولة من المقولات وهو حقيقة واحدة و له درجات متفاوتة متفاضلة في مرتبة يكون علماً بكل شيء غير مشوب بالعدم في مرتبة يكون علماً بشيء وجهلاً بشيء آخر ولما كان ذاته تعالى وجود كل شيء على نحو الاتم فهو علم بكل شيء من دون شوبه بالجهل وكان ذاته علماً تفصيلاً بكل شيء على نحو لا يشذ عن حيطة علمه ذرة فحضور ذاته لذاته علم اجمالي في عين الكشف التفصيلي

فاطرد عنك ظلمة هذا الوهم و تبصر لان العلم إذا كان حصول شيء معرى عما يلابسه الامر مجرد مستقل في الوجود بنفسه أو بصورته حصولاً حقيقياً أو حكماً فواجب الوجود لما كان في أعلى غايات التجرد عن المواد والتقديس عن الغواشي الهيولانية كان عاقلاً لذاته وعالمياً به فعلمه أتم العلوم وأشدها نورية وأقدسها بل لانسبة لعلمه إلى علوم ماسوا بذاتها كما لانسبة بين وجوده الحقيقي وبين وجودات الاشياء (۱) «فلا تدركه الابصار، وهو يدرك الابصار، وهو اللطيف الخبير» و لا تمثله الافكار و لا تنفذ فيه الاوهام ولا يصل الي ادراكه عقول الانام .

حکمة مشرقية

إعلم أن مراتب علمه تعالى بالاشياء بالاجمال والتفصيل كثيرة ، فمنها العناية (۲)

۱- سورة الانعام آية (۵۹)

۲- عنایت بنا بر طریقۀ مصنف علامه که قائل بعلم تفصیلی در موطن ذات است عبارت از علم ذاتی حضوری کاشف از جمیع اشياء بنحو تفصیل در مرتبه ذات قبل از وجود موجودات می باشد برهان بر این مطلب عظیم که از مبتکرات مصنف علامه است توقف بر بیان مقدماتی دارد که در کتب خود آن مقدمات را بطور کامل بیان فرموده آن مقدمات هم از مطالبی است که در غیر کتب این حکیم متبحر شیعی اثنا عشری موجود نمی باشد مقدمه اول آنکه موجوداتی که دارای ماهیت کلیه اند در مصداق بودن از برای مفاهیم مختلفند برخی بحسب وجود خارجی بسیطند اگرچه در موطن عقل ترکیب دارند بعضی از موجودات مرکب از ماده و صورت خارجی اند و هر ماده و صورت خارجی هم بنحوی از انحاء اتحاد متحدند آن چیزی که منشاء و مبدء انتزاع جنس و فصل است و وجود واحد است که دارای دو جهت است یا بیشتر از دو جهت دارد ولی همه جهات بیکو وجود موجودند مرکبات موجوده در عالم طبیعت اختلاف دارند ممکن است بیکو وجود بحسب قوت جامع همه مفاهیم مختلفه موجوده در عالم طبیعت باشد و همه مفاهیم متفرقه موجوده بوجودات منجازه در یک وجود موجود باشد هر هويت وجودیه ای که بحسب نحوه وجود کاملتر باشد اکثر حیطة است نسبت بمفاهیم مختلفه نظیر وجود انسان که جمیع مفاهیم متفرقه از قبیل جماد و نبات و حیوان با جمیع ذاتیات و عرضیات در او جمعند

من کل شیء کنهه و لطیفه مستودع فی هذه المجموعة

مقدمه دوم - وجود خاص از هر نوعی از انواع آن وجودی است که بحسب وجود

وهی العلم بالاشیاء التي هو عین ذاته المقدسة وهو العقل البسيط لتفصیل فيه ولا اجمال فوقه؛ والعناية علم تفصیلی متکثر؛ فهی علی ما یراه المشاؤون ومن یحذو حذوهم کالمعلم الثانی والشیخ الرئیس وتلمیذه بهم نیار نقش زائد علی ذاته لها محل هو ذاته وعلی رأی من لم یثبت صوراً فی ذاته تعالی زائدة علیه کالر واقیین و أصحابهم سیما الشیخ الالهی فی حکمة الاشراق کون ذاته تعالی بحیث یفیض عنه صور الاشیاء فلیس لها محل بل هو علم بسيط محیط بجمیع الاشیاء خلاق للعلوم التفصیلیة التي بعده و هی ذوات الاشیاء الصادرة عنه بطبایعها علی أنها عنه لاعلی أنها فيه و إليه الاشارة بقوله: «وعنده مفاتيح الغیب لا یعلمها الا هو» (۱) ومنها القلم واللوح فالقلم موجود عقلي متوسط بین الله و بین خلقه فيه جمیع صور الاشیاء علی الوجه العقلي و هو أيضاً عقل بسيط إلا أن الحق الاول واحد حقیقی بسیط و ذلك الافلام متعددة لیس فی غاية البساطة والی هذا أشار بقوله (۲) «وان من شیء إلا عندنا خزائنه» وقوله: «ولله خزائن السماوات

❁ خارجی متمیز از غیر خودش باشد مثلاً انسان اگر چه در طور وجود ونحوه تحقق مشتمل بر جماد و جسم نامی و حساس و متحرك بالاراده است ولیکن از تجمع این معانی در انسان لازم نمی آید که وجود انسان همان وجود جماد و نبات و حیوان باشد بنحوی که انسان از افراد این معانی گردد معنای اشتمال انسان بر این معانی آنستکه انسان در درجه وجود و هستی فعلیتی را دارد که همه معانی متفرقه در این وجود واحد جمع است و این معانی ناشی از استکمالاتی است که از مرتبه جمادیت شروع و بمرتبه عقل بالفعل و عقل بالمستفاد بلکه نسبت ببعضی از افراد تا فناء فی الله ختم میشود .

مقدمه سوم - در فن حکمت متعالیه اساطین فن خصوصاً مصنف علامه (قده) بیان کرده اند که علت مفید وجود باید از معلول خود بحسب ذات اشرف و اکمل باشد چه تساوی در مرتبه منافی باعلیت و معلولیت است علت اصل و معلول فرع و قائم بعلت است وقتی این مقدمات را بطور کامل بررسی کردی معلوم خواهد شد که حقیقت بسیطه حق باید جامع جمیع نشئات وجودیه باشد بنحوی که آنچه از کمال در متن اعیان فرض شود آن حقیقت همه آن کمالات را بنحو اعلی و اتم واجد باشد و آنچه از کمالات بطور تفرق در اشیاء دیده میشود بنحو صرافت و عدم محدودیت در آن وجود جمع است و لایشدن عن

حیطة علمه شیء من الاشیاء

۱ - سورة الانعام آية (۵۹)

۲ - سورة الحجر (۲۱)

والارض» (١) و العقول الفعالة أقلام لان شأنها تصوير الحقائق فى ألواح النفوس و صحائف القلوب كما ينتقش بالاقلام الصحائف والالواح؛ وأما اللوح فهو جوهر نفسانى وملك روحانى يقبل العلوم من القلم ويسمع كلام الله منها وقد يعبر عن هاتين المرتبتين بالقلم الاعلى و العقل الاول و الروح الاعظم و الملك المقرب و الممكن الاشرف، و معلوم أن صور جميع ما أوجده الله تعالى من ابتداء العالم إلى آخره حاصلة فيها على وجه بسيط مقدس عن كثرة تفصيلية وهى صورة القضاء الالهى فمحلها عالم الجبروت وهو المسمى بام الكتاب بهذه الاعتبار كما قال الله تعالى (٢) « وانه فى ام الكتاب لدينا لعلى حكيم» و بالقلم باعتبار إفاضة الصور منه على النفوس الكلية و الفلكية قال تعالى: «إقرء وربك الاكرم الذى علم بالقلم» (٣) أما تسمية هذا العالم بعالم الجبروت لانه كما يفيض منها صور الاشياء وحقائقها بافاضة الحق سبحانه فكذلك يفيض منها صفاتها وكمالاتها الثانوية التى بها تجبر نقصانها فيها هذا الاعتبار او اعتبار أنها تجبرها على كمالاتها تسمى بعالم الجبروت وهى صفة صورة جبارية الله تعالى (٤) «ولاحبة فى ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس الا فى كتاب مبين»

ومنها القضاء و القدر (٥) فالقضاء عبارة عن وجود جميع الموجودات بحقائقها

١ - سورة المنافقون آية (٧)

٢ - سورة زخرف آية (٤)

٣ - سورة العلق آية (٣)

٤ - سورة الانعام آية (٥٩)

٥ - ذهب بعض أهل الحكمة الى أن تلك الصور الجزئية الموجودة فى الخارج أخيرة مراتب علمه تعالى؛ وقد مر أن كل وجود جسمانى فهو متبدل الذات و الوجود، و الوجود مادام كونه واقعاً فى سلسلة الحركات لا يمكن ادراكه الا بالآلة جسمانية و ما قيل ان الموجودات الجسمانية بالقياس الى العلل العالية ثابتة غير متغيرة، و لا مختلفة بالتجدد و الانقضاء قول فاسد لان المادى - مادى أبداً و لان المقارنة للمادة و التجرد عنها ليست من باب المضاف نعم لو قيل انها معلومة بالعرض بواسطة الصورة الادراكية لكان له وجه فكل موجودى مادى لا بد من ادراكها من وجود ادراكى متحد مع الصورة الجسمانية اتحاد الحاكي بالمحكى عنه

الكلية والصور العقلية فى العالم العقلى على الوجه الكلى لاعلى سبيل الابداء وتلك مرتبطة بالحق الاول موجودة فى صقع الهية لاينبغى عدها من جملة العالم بمعنى ما سوى الله بل انها معدودة من لوازم ذاته الغير المجعولة فهو خزان الله تعالى التى هى سرادقات نورية ولمعات جمالية وجلالية واما القدر فهو قدران قدر علمى وقدر خارجى .

اما القدر العلمى فهو عبارة عن ثبوت صور جميع الموجودات فى العالم النفسى على الوجه الجزئى مطابقة لما فى موادها الخارجية مستندة إلى أسبابها وعللها واجبة لازمة لاوقاتها منطبعة فى قوة ادراكية ونفس انطباعية .

واما القدر الخارجى فهو عبارة عن وجودها فى موادها الخارجية مفصلة واحدا بعد واحد مرهونة باوقاتها و أزمنتها موقوفة على موادها وإستعدادها متسلسلة من غير انقطاع ولازوال «وما ننزله الا بقدر معلوم» وأشار الى القدر العلمى بقوله : «انا كل شئء خلقناه بقدر» (١)، يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب» (٢).

وإعلم أنه كما ان العالم العقلى المعبر عنه بالقلم محل القضاء فالعالم النفسانى السماوى محل قدره تعالى ولوح قضائه إذ كل ماجرى فى العالم اوسيجرى مكتوب مثبت فى النفوس الفلكية فانها عالمة بلوازم حركاتها فكما ينتسخ بالقلم فى اللوح نقوش حسية كذلك إرتسمت من عالم العقل فى عالم النفوس الكلية صور معلومة مضبوطة بعلمها وأسبابها على وجه كلى فتلك الصور هى قدره تعالى ومحلها و هو عالم النفوس الكلية التى بين قلب العالم الكلى عند الصوفية محل القدر ولوح القضاء ثم ينتقش منه فى القوى المنطبعة الفلكية نقش جزئى وهذا العالم هو عالم الخيال الكلى وعالم المثال وهو لوح القدر كما أن ذلك العالم الذى هو عالم النفوس الناطقة الكلية لوح القضاء وكل منهما كتاب مبین إلا أن الاول لوح محفوظ هو ام الكتاب والثانى كتاب المحو والاثبات وهذا العالم أى عالم لوح القدر عالم الملكوت العمالة وبالجملة فهذه العوالم كليتها وجزئيتها كلها كتب إلهية ودفاتر سبحانه للاحاطته بكلمات الله التامات فعالم العقول والنفوس كتابان إلهيان وقد يعبر عنهما بام الكتاب والكتاب المبین

١ - القمر آية (٤٩)

٢ - الرعد آية (٣٩)

لاحاطتهما بالاشياء إجمالاً ولظهورهما فيها تفصيلاً ويقال للنفس المنطبعة كتاب المحو
والاثبات والانسان الكامل المسمى بعالم الكبير كتاب جامع لهذه الكتب (۱) كما قال العالم
الرباني حكيم العرب والعجم **عليه السلام** .

«دوائك فيك ولا تشعر* ودائك منك ولا تبصر* وأنت الكتاب المبين الذي*
بآياته يظهر المضمرة* وتزعم انك جرم صغير* وفيك إنطوى العالم الاكبر»
و يؤيد ذلك ما قال أبو يزيد: «لو أن العرش وما فيها ألف مرة في زاوية
قلب العارف لماملها» فمن حيث عقله كتاب عقلي يسمى بام الكتاب، ومن حيث نفسه
لوح محفوظ، ومن حيث روحه النفسانية التي في فلكك دماغه كتاب المحو والاثبات
فهى الصحف المكرمة المطهرة التي لا يمسها الا المطهرون فتحسد مما سردنا عليك
معنى قول بعض اليونانيين من ان النفس جوهر شريف يشبهه (يشبهه خ) دائرة لا بعد
لها ومر كزها هو العقل والذك العقل دائرة استدارت على مر كزها وهو الخير المطلق
الاول فكل المجردات قد استدارت عليه وهو مر كزها التساوى لنسبتها إليه إنتهى
إليه و يؤيد ما قلنا ما قيل فى الفارسية .

از حق چو رسد بعقل کل راز	از عقل بنفس کل رسد باز
از نفس رون بخانه نور	بسر لوح خیال جمله مسطور
فکرت ز خیال یابد الهام	در حال کند بحفظ پیغام
حفظش جو بنطق کرد اشارت	آورد کتاب در عبارت

فاحفظ ما سردنا عليك ولا تدعها الا لمن له قلب سليم او القى السمع وهو شهيد
جعلنا الله واياكم من المتفكرين ورزقنا سبيل السالكين .

المظهر السادس

فى دوام الهيته

إعلم أن جماعة من المتكلمين الخائضين فيما لا يعنيههم زعموا أن إله العالم

۱ - مصنف علامه (اعلى الله مقامه) جميع مراتب امكانيه را كلام و كتاب حق
تعالى قرار داده است ما برأى توضيح كلام او و بيان مطلب دقيق ترى تا چاريم از بيان*

كان في أزل الازال ممسكا عن جوده وأنعامه واقفاً عن فيضه وإحسانه ثم سنج له أن

✽ تحقیقی که از غوامض مباحث الهیه است: در نزد اهل معرفت الفاظ موضوع از برای معانی عامه است و الکلام مایعرب عن ضمیر المتکلم اعم از این که متکلم خلق یا حق باشد کلام امری غیبی و یا شهودی باشد و الکتاب وضع لكل ما یکتب فيه الشیء أو ینتقش فيه الشیء سواء كان من القرطاس والالواح الظاهرية أو الواحاً معنوية بنا بر این جمیع صفحات وجود کتاب تکوینی حق است که بقلم قدرت خود نوشته

چو قاف قدرتش دم از رقم زد هزاران نقش بر لوح عدم زد

و چنانچه کلام و کتاب حساکی از ضمیر متکلم و کاتب می باشند همچنین جمیع مراتب آفاق و انفس و درجات وجود حساکی از علم و ضمیر حق اند، و جمیع مراتب وجودی در نزد او مشهود و معلوم و بلکه او در مرتبه ذات خود جمیع اشیاست این کلمات وجودیه حق از مقارعه نفس رحمانی با مخارج ماهیات سماوات ارواح و اراضی اشباح حاصل شده است و ماسوای حق کلمات و علوم و کتاب اویند. قال بعض اهل التحقيق: « الکلام الذی هونسبة بین الظاهر و المظهر (لانه عبارة عن اجتماع الحقائق البسيطة منفردة أو معتبرة مع توابعها لیفید صورة جمعیة یفهم منها و بها احکام تلك الحقائق و ذلك الاجتماع كما أنه نکاح باعتبار انتاج نشأة فهو ایجاد باعتبار تحصیل الوجود الاضافی و کتابة باعتبار تحصیل نقش التعین و کلام باعتبار الافهام اللایق بكل مرتبة علی التفصیل) من حيث اطلاقه و اصلته صورة علم المتکلم بنفسه أو بغيره و المعلومات حروفه و کلماته و لكل منها مرتبة معنوية » از آنچه که ذکر شد معلوم میشود که فرق بین کلام و کتاب اعتباری است و جمیع صفحات وجود کتاب، و کلام و قرآن و فرقان الهیه است که حاصل شده است از کلمات تامات و محکمات و اخر متشابهات متکلم باین کلمات وجودیه حق است و اوست که بقلم قدرت خود این کتاب تکوینی آفاقی و انفسی را که در آن نقص و فتوری دیده نمیشود بوجود آورده از برای کتاب قرآنی و فرقانی حق ظهر و بطن و حد و مطلع و از برای بطن آن بطون متعدده است اگر ما جمیع صفحات وجودیه را کتاب حق قرار دهیم مطلع این کتاب کلام ذاتی و تجلی اعرابی در مرتبه احدیت است این مرتبه باعتباری اصل جمیع کتب الهیه و مطلع و مبدء آن می باشد و این کلام غیبی و کتاب الهی مقدم بر همه تعینات است حد آن عبارت از مرتبه عمائیه و فیض فاصل بین مظاهر خارجی و کونیه و حقیقت مطلقه است بطن عبارت از عوالم غیبیه و عقول مجرد و مثل معلقه منفصله و ظهر آن عالم شهادت و صور کونیه حاله در ماده و هیولی است حق تعالی در مرتبه احدیت و تعین اول جمیع موجودات و تعینات و مجالی وجودیه و ✽

یفعل ، فشرع فی الفعل والتكوين والتقویم فخلق هذا الخلق العظيم الذي بعضه مكشوف بالحس والعيان وبعضه معلوم بالقياس والبرهان وهذا الرأى من سخييف الراء ومن قبيح الاهواء فان صفات الحق عين ذاته وكمالاته الفعلية التي هي مبادئ أفعاله كالقدرة والعلم والارادة والرحمة والوجود كلها غير زائدة على ذاته فهو بنفسه قادر مرید خالق لما يشاء كيف يشاء فاعل لما يريد كيف يريد فكان خالقاً لم يزل ولا يزال فاعلا للعالم كما يعلم فى الابد والازال فالخلق قديم والمخلوق حادث والعلم قديم والمعلوم متجدد وكذا الارادة والافاضة مستمرة أزلية ، والمراد والمفاض حادث متجدد (۱) «ولن تجد لسنة الله تبديلا» لعدم تغييره فى ذاته وكمالات ذاته ولامحول لفيضه

❁ مظاهر خارجيه واسماء الهية از جلاله وجماليه را بنحو رؤية المفصل مجملا شهود مينمايد در اين مرتبه تعين و تكثر و تمايزى نيست وراء اين مرتبه وجود صرف مطلق عارى از جميع تعينات است كه

نه اشارت مى پذيرد نه عيان
نه كسى زو نام دارد نه نشان
در مرتبه احديت اگر چه كثرتى بالفعل وجود ندارد ولكن يسم منها رائحة الكثرة تجلى حق در اين مرتبه تجلى واحديست كه مبدء واصل آن حب الهى است وبهمن معنى اشاره شده است در حديث قدسى: كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف - اين ميل اصلى وحب ذاتى واسطة بين خفاء ذات وظهور خارجى است كه مبدء نكاح سارى در جميع اشياست اين مرتبه باصطلاح اهل توحيد مطلع صفحة وجودات است كه از آن بتجلى اعرابى تعبير نموده اند . مرتبه دوم از تعينات مقام واحديت واسماء و صفات و حضرت علم است اين مرتبه نيز كتاب الهى است كه در آن شهود مينمايد ذات خود را در كسوت صفات واسماء و مظاهر خلقى شهودى تفصيلى فرقانى (شهود المجمل مفصلا) بعد از اين مرتبه مراتب كوني و خلقيه اند كه مصنف بطور تفصيل بيان کرده است .

بعضى در فرق بين كلام و كتاب گفته اند كه كتاب از عالم فرق و كلام از عالم جمع است و ما بيان كرديم كه مرتبه احديت و واحديت باعتبارى كتاب حق مى باشند - جمعى ديگر گفته اند عوالم وجوديه را اگر بحق نسبت دهيم كلام واگر بخلق نسبت دهيم كتابند جمعى فرق بين كلام و كتاب را باجمال و تفصيل دانسته اند ولكل واحد من هذه الاقوال وجه وان شئت تفصيل هذه العويصة فعليك بالمرآة اللى كتب اهل العرفان . لاسيما كتاب مصباح

الانس فان فيه ما يشفى العليل ويروى القليل

«ولامبدل لكلماته؛ ولا تبدل لخلق الله؛ ذلك الدين القيم» فقوله ابداعه و أمره كلمته وتكوينه «ومن آياته أن تقوم السماء والأرض بأمره» (١) وأمره دائم، ولا تشتبه عليك مقايسة هذا الكلام بكلام الأشعرى من أن العلم قديم والتعلق حادث لأن بين الكلامين بوناً بعيداً وفرقاً شديداً والذي دعاهم إلى هذا الظن القبيح المستنكر ما توهموا أن حدوث العالم حسبما إتفق عليه أهل الشرايع من اليهود والنصارى والمسلمين تبعاً لاجماع الأنبياء عليهم السلام ولم يتبصروا بأن العالم بلكه وجزئه و كليمته وجزئته حادث زمانى وذلك لا ينافى كونه قائماً بالقسط والعدل والجود والكرم ازلا وابدأ «وما كان عطاء ربك محظورا» (٢) .

تحقيق

اعلم ان حقائق الاشياء كلها وصورها العلمية الاصلية موجودة عند الله تعالى واجبة بوجوده الذاتى باقية ببقاء الله لا ببقاء انفسها ، وهى واحدة من حيث الوجود بحيث لا كثرة فى وجودها وان كانت كثيرة من حيث معانيها واعيانها التى هى صور اسماء الله وصفاته كما قال سبحانه : « (٣) وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو » وبهذا يندفع الشبهة الواردة فى قول والله اعلم : « كان الله عالما ولا معلوم » وإلى الصورة العلمية أشار بقوله : « (٤) وما من غائبة فى السماء والأرض الا فى كتاب مبين » وقوله تعالى : « وان كل لما جميع لدينا محضرون (٥) » « و يمحق الله الباطل و يحق الحق بكلماته انه عليهم بذات الصدور ».

واعلم ان البارى تعالى تام القدرة والقوة لا يلحقه عجز ولا قصور فى ذاته ولا

١ - سورة الروم آية (٢٥)

٢ - سورة الاسراء آية (٢٠)

٣ - سورة الانعام آية (٥٩)

٤ - سورة النمل آية (٧٧)

٥ - سورة يس آية (٣٢)

دثور ولافتور في فعله وفاعل بالاختيار لا بالطبع تعالى الله عما يقوله الملحدون وهو
 قيوم الكل مفوض الخير اذ لا وابدأ وناسر لواء القدرة باظهار الممكنات وايجاد المكونات
 وخلق الخلائق وتسخير الامور و تدبيرها فالكل منطوية مطموسة تحت سلطان
 نوره وسطوة كبريائه. «الالى الله تصير الامور» (١)

الفاعل على ستة اصناف - فاعل بالطبع وهو الذي يصدر عنه فعل بلا شعور منه
 وفاعل بالقسر وهو الذي يصدر عنه فعل بلا شعور ولا ارادة والفرق بينهما أن في الاول
 فعله ملائم لطبعه وفي الثاني على خلاف مقتضى طبعه وفاعل بالجبر وهو الذي يصدر
 عنه فعله بالاختيار بعد ان يكون من شأنه اختيار ذلك الفعل و عدمه وهذه الثلاثة
 مشتركة في كونها غير مختارة في فعلها وفاعل بالقصد وهو الذي يصدر عنه الفعل
 مسبقاً بارادته المسبوقة بعلمه المتعلق بغرضه من ذلك الفعل و يكون نسبة اصل
 قدرته وقوته من دون انضمام الدواعي او الصوارف الى فعله و تر كة في درجة واحدة و فاعل
 بالعناية وهو الذي يتبع فعله علمه بوجه الخير فيه بحسب نفس الامر و يكون علمه
 بوجه الخير في الفعل كافيًا لصدوره عنه من غير قصد زائد على العلم و فاعل بالرضا

١- والدليل على ما ذكره المصنف العظيم: أن فاعلية الحق الاول لوجوب وجوده وتمامية ذاته
 وحقيقته يستحيل أن يكون من امر خارج عن ذاته، وكل ما له دخل في فاعليته يجب أن يكون عين ذاته
 وذاته تعالى تكون غاية الغايات وكل موجود لا تكون جهات الفاعلية عين ذاته ووجوده لا يكون مستقلاً
 في الوجود ولا يكون مختاراً تماماً و خلاصة الكلام أن الواجب لذاته لتمامية ذاته وحقيقته يجب
 أن يكون فياضاً وهاياً دائماً، فيضه لا ينقطع ونوره لا يأفل و لو كان فعله متوقفاً على
 شرط أو صفة أو ارادة أو مصلحة أو أمر آخر (مما ذكره اهل الجدل) لكان الفاعل مجموع
 هذه الامور و ننقل الكلام اليها فيجب انتهائها الى واجب بالذات والحاصل ان فيضه دائم
 قديم ولا مانع من أن يكون فيضه وما هو من صقعه قديم والمفاض حادث فهذه جادة سبيل
 الحق ومسلك اهل الايقان من الحكماء الراسخين واما المتكلمون كـ بعض المعتزلة من القائلين
 بارادة متجددة في ذاته و بعض المتفلسفين كابى البركات الهندي وبعض الاخر منهم القائلون
 بارادة قديمة زائدة على ذاته (وهو لاء من كثرة الجهل جعلوا العدم الصريح قبل وجود
 العالم تقدراً ممتدأ من دون ان يكون له بداية بل اثبتوا للمهيمن القدوس خواص الزمانيات
 من التقدير والتكتم والاقوات والحدود والجهات) ففي كل واديهيمون وفي كل تيه يتيهون.

وهو الذى يكون علمه بذاته الذى هو عين ذاته سبباً لوجود الاشياء و نفس معلومية الاشياء له نفس وجودها عنه بلا اختلاف و اضافة عالميته بالاشياء هى بعينها اضافة فاعليته لها بلا تفاوت وتعدد وهذه الثلاثة الاخيرة مشتركة فى كونها تفعل بالاختيار ولا يخفى ان اتصافه تعالى بالفاعلية بالوجوه الثلاثة الاول غير جائز وذاته ارفع ايضا من أن يكون فاعلا بالمعنى الرابع لاستلزامه مع قطع النظر عن الاضرار التكثير المستلزم للتجسيم فهو فاعل (١) إما بالعناية او بالرضا لكن الحق انه فاعل بالاول منهما لانه تعالى يعلم الاشياء قبل وجودها بعلم هو عين ذاته فيكون علمه بالاشياء الذى هو عين ذاته منشئاً لوجودها فيكون فاعلا بالعناية ولا تصح الى قول الطباعية و الدهرية خذلهم الله من ان الواجب فاعل بالطبع والى قول جمهور الكلاميين من انه فاعل بالقصد وقول الشيخ الرئيس ومتابعيه من ان فاعليته للاشياء الخارجية بالعناية وللصورة العلمية الحاصلة فى ذاته بالرضا وكن موقنا فيما سردنا عليك من تحقيق المقام و ارفع عن بصيرتك غشاوة الجهل و حجب الظلام و كن من الذين هدى الله فبهداهم اقتده ذلك هدى الله يهدى به من يشاء « (١)

توضيح

إن أردت تحقيق كلماته فاعلم أن بين البارئ تعالى وبين العالم وسائط نورية وأسباب أفعاله هى فوق الخلق ودون الخالق وهم الحجب (٢) الالهية والسرادق النورية

١ - سورة الانعام آية (٩٠)

٢- اعلم أن قاعدة امكان الاشرف يقتضى أن يكون اول الصوادق عن الحق الاول موجوداً تاماً أبدياً و عقلاً مجرداً غير معروض للتجدد والزوال ويجب أن يكون بين العقول المجردة والواجب وكذا بين كل عقل وتاليه اتصالاً معنوياً واتحاداً وجودياً (اتحاد الحقيقة والريقة) وان كانت للعقول جهات متكثرة عقلية غير متناهية ولو لم يكن بين المراتب اتحاداً معنوياً يلزم (بناء على قاعدة امكان الاشرف) وجود انوار غير متناهية بين كل مرتبة وتاليها، ولا يمكن التخلص عن الاشكال الابن يقال : جميع سلسلة العقول موجودة بوجود واحد وحية بحيوته واحدة بل ان سئلت الحق ان العقول طرأ من مراتب وجوده تعالى لانه ❀

والاضواء القيومية كاضواء هذه الشمس المحسوسة كانها برزخ بين الذات النيرة و بين الاشياء المستنيرة وتلك الوسائط قد يعبر عنها بكلمات الله وبكلمات التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر من شر كل شيطان و هي من عالم الامر و هي خير كله لاشرفيها و لذلك وقع الاستعاذة من الشرور بكلمات الله و كل ما في عالم الخلق مملو بالشرور والنقائص والافات و اشار بتوسط الكلمات للافاضة بقوله «لو كان البحر مداداً لكلمات ربي لنفد البحر قبل أن تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مدداً» (١) فالكلمات إشارة إلى ذوات نورية بها يصل فيض الوجود إلى الاجسام والجسمانيات والبحر إشارة إلى هيولى الاجسام التي شأنها القبول والتجدد ، وشأن الكلمات الافاضة بعد الافاضة ولاشك أن الوسائط هويات وجودية بسيطة ، وذوات مجردة عن المواد الجسمية و كل مجرد أمر روحاني وجوده عين العلم والادراك ، فهي لامحالة عقول قدسية وأرواح عالية متصلة بالحق الاول إتصال الشعاع بالشمس ؛ ولهذا اضيفت إليه تعالى بقوله (٢) « وتمت كلمة ربك

✽ رفيع الدرجات وله شئون وسرادقات نورية وحجب الهيء وهذه الحجب النورية اضواء لوجوده ورقائق لحقيقته « الحقيقة كشف سبحات الجلال من غير اشارة » كثرة العقول لا يقدر في وحدتها واتحادها مع الحق القيوم لها لان كثرة الجهات والاعتبارات وتمدد الحيشيات غير قادمة في وحدة أصل حقيقة الوجود ، وجميع العقول داخلية في سلك وجود واحد بل ان نظرت بعين الجمع بين الوحدة والكثرة ان التجسم والتقدير والظهور بصورة الاكون بل الاكل والشارب لا تنافي وحدة اصل الحقيقة الموجودة بالوحدة الاطلاقية وللوجود ظهور وخفاء وغيب وشهادة وسر وعلن ظهوره يرجع الى بطونه وشهوده الى غيبه وعلنه الى سره وانظر الى نفسك مع وحدة ذاتها واحدية وجودها لها درجات من الوجود والفعالية ولوجودك مقام تنزيه وتشبيه تجرده لا ينافي تجسسه وتعقله غير قادم في تخيله وهكذا فعل ساير القوى والسرفيه ان الوجود الجمعي الكامل جامع بين التجرد والتجسم فطالع نفسك ثم ارجع الى ربك واجمع بين التنزيه والتشبيه ونعم ما قيل .

و ان قلت بالتنزيه كنت مقيداً
و ان قلت بالامر ين كنت مسدداً
و اياك والتشبيه ان كنت ثانياً
و ان قلت بالتشبيه كنت مجدداً
و كنت اماماً في المعارف سيداً
و اياك والتنزيه ان كنت مفرداً

١- سورة الكهف آية (١٠٩)

٢- سورة الانعام آية (١١٥)

صدقاً وعدلاً لا مبدل لكلماته» وقد يعبر عن هذه الكلمات بعالم الامر وقد يعبر عنها بقول الله كما قال الله: «انما قولنا لشيء اذا اردناه ان نقول له كن فيكون» (١) وقال تعالى: «لقد (٢) حق القول على أكثرهم فهم لا يؤمنون» وبالجملة كلمات الله امر موجود وروحاني مؤيد للانبياء عليهم السلام بالوحي «(٣) كذلك أوحينا اليك روحاً من أمرنا» وهذا هو الروح العلوي الذي قيل انه لم يقع تحت ذل (قول خل) كن لانه نفس كلمة كن و هو بعينه نفس الامر وكلمة الله هي العليا ومن حيث هي يكون بها حيوة الموجودات يقال لها روح الله (٤) «قل الروح من امر ربي ، وما امرنا الا واحدة» (٥).

١- سورة النحل آية (٤٠)

٢- سورة يس آية (٧)

٣- سورة الشورى آية (٥٢)

٤- سورة الاسراء آية (٨٥)

٥- من القواعد المقررة عند اهل التحقيق من العلماء الراسخين وجوب السنخية بين كل علة مفيدة لوجود المعلول و معلولها المفاضة منها والعلة اذا كانت واجبة بذاتها وغير مركبة من الاجزاء وكانت وجوداً صرفاً بسيطاً في غاية البساطة لا تكون علة لشيئين في رتبة واحدة لان لكل معلول خصوصية في ذات علته الفياضية بها يصدر عن العلة والالزم التريجح بالمرجح لتساوي وجود جميع الاشياء بالنسبة اليها ولازمه جواز صدور كل شيء عن كل شيء ويجب ان يكون تلك الخصوصية مخصصة بهما (اي العلة والمعلول) وقد يعبر عن هذه الخصوصية بالوجوب السابق على وجود المعلول وهذه الخصوصية هي التي بها يتعين وجود المعلول وبها ينسأ نحاء عدمه و يخرج عن حد الاستواء والحاصل ان العلة الفياضية لكل شيء يجب ان يكون في ذاتها جهة اقتضاء تام بها يتعين وجود المعلول و وجود المعلول في مرتبة وجود علته أقوى وأتم من وجوده الخاص وقد ذكرنا أن علم جاعله بنفسه عبارة عن علمه به على نحو اشرف واذ اعرفت ماتلونا عليك نقول : لو صدر عن الحق الاول اكثر من معلول واحد يجب أن يكون لكل واحد من المعلولين خصوصية متميزة عن الاخر في ذات ميده و يلزم من هذا عدم كون المبدء واحداً حقيقياً بسيطاً بل موجوداً متكثراً وان فرض وحدة العلة وبساطتها ومع بساطتها صدرت عنه المتكثرات يلزم أن فيجب أن يكون اول الصوادر موجوداً تاماً جامعاً لجميع النشآت وأن يكون بوحدته كل الاشياء و هو عند المحققين من الحكماء عبارة عن العقل الاول وعند اهل العرفان وجود المنبسط والمصنف جمع بين هذين القولين ويقول : ان الفرق بين العقل الاول والوجود المنبسط انما تكون بالاجمال والتفصيل والحق معه (اعلى الله قدره)

اشراق عقلى

لاشك أن إرادته أزلية وتخصيص بعض الاشياء بتعلق الارادة فى اوقاتها المعينة الجزئية عند حضور استعداداتها إنما هو لاجل قصور قابلياتها عن القبول الا تم فاذا كانت الارادة دائمة فالقول واحد والخطاب دائم (١) «إنما امره اذا اراد شيئاً أن يقول له كن فيكون» وان المقول له والمخاطب حادث متجدد فكلامه الذى هو امره متعلق بجميع المكونات امر التكوين وهو خطاب بكلمة كن وهى كلمة وجودية فسمعت اعيان المكونات خطابه ودخلت (٢) فى باب الوجوه، «وما امرنا الا واحدة كلمح البصر» (٣) فمن كان له سمع حقيقى يسمع كلام الحق وخطابه وقد ورد عن النبى ﷺ : «أن فى امتى محدثين مكلمين وليس هؤلاء المكلمين أنبياء تشريع ورسالة» لان الرسالة قد انقطعت وابوابها قد غلقت بعد نبينا ﷺ وأيضاً ورد عنه ﷺ : ان الله عبداً ليسوا بانبياء يغبطهم النبيون» أى ليسوا بانبياء تشريع هم فى الشريعة تابعون لمحمد ﷺ واعلم أن الكلم الحقيقى ليس من شرطه أن يكون بكسوة الالفاظ والحرروف ولا تمثل المتكلم بصورة شخصية بل إلقاء كلام معنوى إلى قلب مستمع من الله «ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا وهم لا يسمعون ، ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون ، ولو علم الله فيهم خيراً لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون» (٤)

هداية

إعلم أن كلامه تعالى ليس كما زعمته الاشاعرة من أنه معان نفسية (صفة نفسية هي معان قائمة بذاته خ ل) قائمة بذاته تعالى و سموها الكلام النفسى ، ولا كما

١- سورة يس آية (٧٢)

٢- وهى اول كلام شق اسماع الممكنات و كلمة وجودية وقعت المقارعة بينها و

بين الاعيان

٣- سورة القمر آية (٥٠)

٤- سورة الانفال آية (٢١)

ذهبت إليه المعتزلة من أنه خلق أصوات وحروف دالة على المعانى فى جسم من الاجسام والا لكان كل كلام كلام الله؛ بل حقيقة التكلم إنشاء كلمات تامات، وانزال آيات محكمات وأخر متشابهات فى كسوة الالفاظ والعبارات، والكلام قرآن وهو العقل البسيط والعلم الاجمالى وفرقان وهو المعقولات التفصيلية، وهما جميعاً غير الكتاب لانهما من عالم الامر وعالم القضاء وحاملها اللوح المحفوظ والقلم والكتاب من عالم الخلق والتقدير ومظهره عالم القدر الذهنى والقدر العينى والاولان غير قابلين للنسخ والتبديل لانهما فوق الزمان بخلاف الثالث لانه موجود زمانى ومحل له لوح قدرى نفسانى هو لوح المحو والاثبات والكتاب يدركه كل أحد والقرآن لا يمسه الا المطهرون (١) واعلم أن الكلام المنزل من عند رب العالمين له منازل الاول القلم الربانى والثانى اللوح المحفوظ والثالث لوح القدر والسماء الدنيا والرابع لسان جبرئيل ﷺ تلقاه الرسول الامين ﷺ فى جميع المقامات تارة أخذه من الله بلا واسطة ملك كما قال تعالى: «ثم دنى فتدلى فكان قاب قوسين أو أدنى فاوحى الى عبده ما اوحى ما كذب الفؤاد ما رأى (٢)» وتارة بواسطة جبرئيل ﷺ «وما ينطق عن الهوى ان هو

١ - سورة الواقعة آية (٧٩)

٢ - سورة النجم - ترتيب الايات: والنجم اذ هوى ،ماض صاحبكم وماغوى ، وما ينطق عن الهوى ، ان هو الاوحى يوحى ، علمه شديد القوى ، ذومرة فاستوى ، وهو بالافق الاعلى ، ثم دنى فتدلى ، فكان قاب قوسين أو أدنى قوله ثم دنى : أى رسول الله (ص) الى الله تعالى وترقى عن مرتبة الجبرئيل و اتصل بالرفيق الاعلى ولذا قال جبرئيل : لودنوت انملة لاحترقت

كفت جبريلا بيراندر پيم
گفت رورومن حريف تونيم
احمد ار بگشايد آن پر جليل
تاأبدمدهوش گردد جبرئيل

قوله فتدلى - اى مال رسول الله الى الجهة الانسية والخلق وهذا مقام الصحو بعد المحو والتمكين بعد التلوين والفوز بالحسنين والرجوع الى الخلق بالوجود الحقانى قوله فكان قاب قوسين - أى كان صلى الله عليه وآله وسلم مقدار دائرة الوجود الشامل للكل المنقسمة بخط موهوم القاسم للدائرة الى نصفين فباعثيار البداية والتداني يكون الخلق هو القوس الاول الحاجب للهوية فى اعيان المخلوقات وصورها والحق هو النصف الاخير الذى يقرب منه شيئاً فشيئاً هكذا ذكره بعض اهل التحقيق ❀

إلأوحى يوحى علمه شديد القوى» وثارة فى مقام غير ذلك المقام الشامخ الالهى «ولقد رآه نزلة اخرى عند سدرة المنتهى عندها جنة الماوى» ومن هذا المقام ما كان فى اول البعثة فى جبل حرا أوفى جبل فاران فاتاه جبرئيل عليه السلام بصورة محسوسة وسمع منه «اقرأ باسم ربك الذى خلق خلق الانسان من علق اقرأ وربك الاكرم الذى علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم» (١) كما سمع موسى عليه السلام فى طور سيناء «اذ رأى ناراً فلما اتاها نودى يا موسى انى اناربك فأخلع نعليك، واستمع لما يوحى انى انا الله لا اله الا انا فاعبدنى» (٢) ومن منازل كلام الله ما يدون فى القراطيس يبدول لكل احد ويتكلم به كل متكلم و يسمعه كل مستمع «وانه لتنزىل رب العالمين، وانه لفى زبر الاولين» (٣)

المظهر السابع

فى حدود العالم وكون وجوده ووجود كل ما فيه مسبقاً بالعدم الزمانى
اعلم ان الكتب الالهية والايات الكلامية قائلة ناطقة بأن العالم باسره حادث

❁ قوله أو أدنى-إشارة الى ارتفاع الاثنينية والفناء فى التوحيد والبقاء به والى

هذا أشار ابن فارض

وفى الصحو بعد المحولم اك غيره و ذاتى بذاتى اذ تجلست تجلست
و كيف باسم الحق ظل تحققتى تكون أراجيف الظنون مخيقتى
فأوحى الى عبده من الاسرار الالهية فى مقام الاحدية بلا واسطة جبرئيل (ع) و
الى هذا المقام أشار (ص) لى مع الله وقت لا يسعه ملك مقرب ولا نبي مرسل
فرشته گر چه دارد قرب درگاه ننگنجد در مقام لى مع الله
و مساكذب الفؤاد ماراى فى مقام عين الجمع والاحدية والتعين الاول من الحقايق
الالهية والفؤاد باصطلاح اهل التوحيد هو القلب المترقى الى مقام الروح فى الشهود والمشهد
للذات مع جميع الصفات الموجودة بالصفات الحقانى وهذا الجمع هو جمع الوجود لاجمع
الوحدة الذى لا فؤاد فيه ولا عبد لفناء الكل فيها المسمى عندهم عين جمع الذات

١- سورة العلق آية (١)

٢- سورة طه آية (١٠)

٣- سورة الشعراء آية (١٩٢ ، ١٩٦)

زمانى لان الغرض من خلق العالم ليس نفسه بل ماهو أشرف منه فان الغرض من خلق السماوات والارض و ما فيهما تبليغ الاشياء إلى غاياتها الذاتية و خيراتها الاصلية وإزالة شرورها ونقائصها عنها ليكون العالم كله خيراً محضاً لأشرفيه ونوراً محضاً لاظلمة فيه وتاماً لانقص فيه (معخ ل) ويكون الدين كله لله فالغرض من أصل الابداع وجود البارى وفيه أن يصل كل ناقص إلى كماله وتبليغ المادة إلى صورتها والصورة إلى معناها و نفسها والنفس إلى درجة العقل ومقام الروح وهناك الراحة والطمأنينة والسعادة القصوى والخير الاعلى والمقصد الاقصى واللباب الاصى فى بناء الارض والسماء وجرى سفينة الهيولى فى طوفان الدنيا وليحيى من حى عن بينة و يهلك من هلك عن بينة (١) ولاجل هذا جيئى الانبياء والرسل والكتاب والدعاة التى هى كالمعلم لهذه السفينة حتى تقطع السفينة طريق الشر وينقطع الشر ويصل الجالسون فيها إلى مقارهم و يزول الدنيا ويقوم القيامة وينمحق الشر واهله فاحفظ ياأخى هذا العلم المخزون والسر المكنون الذى لايمسه إلا المطهرون .

برهان عقلى

إعلم أن الحادث بعد ما لم يكن لا بدله من مرجح لاستحالة حدوث شىء لاعتنا سبب وذلك المرجح لا بد أن يكون حادثاً كله أو شىء من تمامه وإلدام الترجيح فدام الاثر فلم يكن حادثاً وقد فرض حادثاً هذا خلف ثم يعود الكلام إلى مرجح فاما أن يتسلسل علل حادثه مجتمععة لا إلى نهاية وهو باطل لما علمت أن البارى جل اسمه مبدء سلسلة الممكنات كلها وهو أزلى غير حادث أو يكون أسباباً متعاقبة كل منها سبب لللاحقه فيجب أن ينتهى السلسلة إلى سبب هو علة العلل كلها فإذا قد ثبت أن العالم الجسمانى حادث بجميع ما فيه .

واعلم ان مسألة (٢) حدوث العالم مع اثبات الصانع وتوحيده وتوحيد صفاته إحدى

١ - ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حى عن بينة - سورة الانفال آية (٢٤)

٢ - واعلم ان هذه المسئلة ايضاً من المسائل التى لم يتيسر تحقيقها وادراك كنهها ❁

المسائل الشريفة التي من الله على محققيه وفضلهم على كثير من خلقه تفضيلاً «الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله» (١)

❁ لاحد من الفلاسفة والعرفاء من السابقين واللاحقين الا لمصنف هذا الكتاب (أعلى الله مقامه) وهو ممن تفرد بين الحكماء في الجمع بين الشريعة والحكمة وقد أثبت أن العالم بشرائح وجوده متجدد الوجود والهوية وأن حقيقته عين التغير والاستحالة وكل موجود زماني مسبوق بالعدم الصريح الزماني بحسب ذاته وجوهره وكل هوية مادية كائنة فاسدة لا بقاء لها آئين ولا شأن لها الا التجدد، ثباتها عين التجدد، وكل وجود وتعين يتبدل وجوده وتعيينه في كل آن. ان الله تعالى يتجلى في كل موجود بأسمائه الجلالية والجمالية، وكل تجل يقتضي خلقاً حادثاً جديداً وكل يوم هو في شأن ولما كان هذا التجلي ثابتاً مستمراً يزعم الغافل أن الاشياء كلها ثابتة (بل هم في لبس من خلق جديد) والحق لا يمنع عن الفيض والايجاد بل فطرته الافاضة وسجيته الكرم ولولم يكن الامداد من الحق لانعدم الكائنات كلها ويداها مبسوطتان يعطى خلقاً ويذهب بخلق آخر واعلم أن اثبات حدوث العالم بطريق اهل البحث على نحو الاختصار هو أن التغير لا يختص بالاعراض من الكم والكيف والوضع والايين لان مبدء الحركة والفاعل المباشر للتغير لا يجوز ان يكون أمراً ثابت الذات غير متغير الوجود، وعللة التغير تجب أن تكون أمراً متغيراً سيالاً ولا يخفى أن الشيخ وأترابه (قدس الله أرواحهم) اذعنوا بأن عللة المتغير يجب أن يكون أمراً متغيراً وقالوا إن الطبيعة من جهة الثبات لا تكون عللة للحركة بل لا بد من لحوق التغير لها من الخارج كتجدد مراتب القرب والبعد من الغاية المطلوبة في الحركات الطبيعية وكتجدد احوال الباعثة للحركة، وأن في كل حركة سلسلتان احديهما سلسلة عن النفس حسب تجدد الاحوال الباعثة للحركة، والآخرى سلسلة منتظمة من الاحوال المتواردة، فالثابت كالطبيعة مع كل شطر من احديهما عللة شرط من الاخرى و بالعكس لاعلى سبيل الدور المستحيل ولكن هذا الجواب غير مرضي عند المتدرب في الحكمة وان تلقاه جمع بالقبول لان الكلام في العلة الموجبة للحركة والتغير لا في العلة المعدة وجميع التغيرات العرضية والاعدادية لا بد ان ينبعث عن الطبيعة الجوهرية لان فاعل جميع الحركات هي الطبيعة الجسمانية والطبيعة الثابتة لا تصير عللة للمتجدد والمتغير وان شئت تفصيل هذا الكلام فعليك بالمراجعة الى الاسفار وسائر كتب المصنف

تكملة

إعلم أن في الكتاب الالهي آيات كثيرة دالة على دثور العالم وخرابه واضمحلال وجوده مع بقاء صورها العلمية عند الله القديم حسبما رآه كبراء الحكماء وأساطينهم الاقدمين ما خلا أصحاب أرسطو ومن لحقهم فمن الايات قوله تعالى «والارض جميعاً قبضته يوم القيامة والسموات مطويات بيمينه» (١) ومنها قوله: «فنفخ في الصور فصعق من في السموات ومن في الارض» (٢) وقوله: (٣) «وترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمرمر السحاب صنع الله الذي اتقن كل شيء» وقوله «ان يشأ يذهبكم ويأت بخلق جديد» (٤) وقوله (٥) : «يوم تبدل الارض غير الارض والسموات» فكل هذه الايات تدل على أن كل ما في السموات والارض يفنى ويزول بالنفخ الاسرافيلي في الصور- ومن الايات الدالة على حدوث العالم قوله تعالى «هو الذي خلق السموات والارض في ستة ايام ثم استوى على العرش» (٦) فالله سبحانه أخبر عن خلق المكونات في هذه المدة وذلك لان الحداث التدريجي الوجود زمان حدوثه بعينه زمان ثبوته وإستمراره إذ لا بقاء له إلا الحدوث التجديدي فعلم بالبرهان والقرآن جميعاً أن هذا العالم الجسماني بلكه حداث مسبق بالعدم الزماني ولا بقاء للجسم الطبيعي لانه في ذاته لا يخلوا عن الحدوث و ما لا يخلوا في ذاته عن الحدوث فهو حداث الهوية تدريجي الذات متغير الكون لكن الحقائق النوعية ثابتة الوجود في علم الله تعالى فعلمه تعالى بالاشياء ثابت غير متغير والمعلومات متكثرة متغيرة كما أن قدرته أزلية و المقدورات حادثة « فما عندكم ينقدو ما عند الله باق» (٧)

١ - سورة الزمر آية (٦٧)

٢ - سورة الزمر آية (٦٨)

٣ - سورة النمل آية (٨٨)

٤ - سورة ابراهيم آية (١٩)

٥ - سورة ابراهيم آية (٤٨)

٦ - سورة هود آية (٧)

٧ - سورة النحل آية (٩٦)

تحقيق عرشى

إعلم أن هذه الايام التى وقع خلقة المكونات فيها ليست من أيام الدنيا التى كل يوم منها فى دورة الشمس بحركة الفلك الاقصى بل من أيام الربوبية التى كل يوم منها مواز لالف سنة مما تعدون؛ (١) «يدبر الامر من السماء الى الارض ثم يعرج اليه فى يوم كان مقداره الف سنة مما تعدون، وإن يوماً عند ربك كالف سنة» فهذه الايام الستة ستة الاف سنة من زمان آدم ﷺ مبدء خلق الكائنات بحسب ما يعده أهل التواريخ و يضبطه المنجمون إلى بعثة الرسول الخاتم ﷺ فاخبر سبحانه عن خلق المكونات فى هذه المدة باعتبار تكميلها لان تكميل المكونات بوجوده ﷺ و رسالته

إعلم أن ايام الالهية غير ايام الربوبية لان اليوم الالهى هى يوم ذى المعارج مقداره خمسين الف سنة (٢) « ليس له دافع من الله ذى المعارج » تعرج الملائكة والروح إليه فى يوم كان مقداره خمسين ألف سنة فاصبر صبراً جميلاً

استبصار عقلى

إعلم أن سبب وقوع النفس الانسانية فى هذا العالم وإبتلائه بهذه البليات الدنيوية التى أحاطت بهم فيها هو الحظيئة (٣) التى إكتسبها لنقص إمكان

١- سورة ألم سجدة آية (٥)

٢- سورة المعارج آية (٢)

٣- واعلم أن للنفوس قبل هذا الوجود الجسمانى المادى وجوداً فى عالم العقل

لاعلى نحو التكثر والتعدد لان التعدد والتكثر من خواص المادة الجسمانية والنفوس فى هذه النشأة باعتبار تعلقها بالبدن وحدونها فى المادة الجسمانية متعددة، متكررة ولكل نشأة خواص ولوازم مخصوصة بها. واعلم ان مسألة حكاية هبوط النفس من العالم القدس وموطن أبيها المقدس مما كثرت ذكرها فى الايات القرآنية وكتب السماوية ومسفورات الاقدمين من الحكماء وسبب هبوطها ونزولها إنما هو سيئة وقعت لها وصارت سبب نزولها وهبوطها ولا يمكن ادراك هذا التحقيق ❀

(إمكانى خ ل) فى جوهره وقصور طبيعى فى ذاته، ابوهم آدم عليه السلام لما ذاق الشجرة و بدت سوءاته (١) وهى الشجرة المنهية عن أكلها ثم لما تمت حيلة إبليس على آدم عليه السلام ونال بغيته بايصال الاذية إليه و بلغ امنيته بايقاع الوسوسة عليه سأل ربه الانظار إلى يوم يبعثون فلما اجيب إلى يوم الوقت المعلوم إتخذ لنفسه جنة غرس فيها أشجاراً و أجرى فيها أنهاراً مشا كلا بالجنة التى أسكنها آدم عليه السلام و قاس عليها وهندس على مثالها ليجعل مسكن امامه و ذريته واولاده و أتباعه و أشياعه، وهى كمثل السراب الذى يحسبه الظمئان ماءً حتى اذا جائه لم يجده شيئاً و ذلك انه من الجن وقياسه كالقياس المغالطى السفسطى و غرضه من ذلك الهندسة والقياس ابعاد الخلائق عن سنن الحق و الصراط المستقيم و الطريق القويم فاجتهد أيها السالك إلى الله تعالى والطائر بجناحي العلم والعمل لعلك توفق للخروج من جنة إبليس فترجع إلى جنة أبيك آدم عليه السلام وتتخلص من أدناس أجناس ذرية إبليس وهم المعتكفون فى زوايا الامور الدنياوية من الكفرة المتمردين والضلال المنافقين أعاذنا الله من اتباع إبليس و جنوده و رزقنا الاجتناب من محاسن امور الدنيا و زخارفها

❁ الالمن كان لله قدم راسخ فى المعارف الحكمية و عرف ان لكل شىء درجات من الوجود و علم ان للانسان وجود عقلى و وجود مالى و وجود مادى و اذ عن وجود رجوع النهايات الى البدايات
 > ان الله و انا اليه راجعون <

راجع آن باشد كه باز آيد بشهر
 وقد قرر فى محله ان سلوك الاشياء فى استكمالها و بلوغها الى غاياتها الصورية و رجوعها الى بداياتها و مبادئها الفاعلية هى غاية ايجاد الحق وان لكل شىء غاية يصل اليها
 هر كسى كودورماند از اصل خویش
 باز جوید روزگار وصل خویش
 و اعلم أن هذه السیمة التى صدرت من ابينا المقدس خطیئة تكوينية وهى عبارة عن الجهات والحیثیات الموجودة فى العقل المجرد والنفوس قبل الابدان موجودة بجهات و حیثیات عقلية متقدمة على أطوارها المادية و لكل عقل قوة وجود النفوس المتفرقة فى الابدان و نعم ما قيل

پیش از بنای مدرسه و دیر و سومنات
 ما بوده ایسم در اطوار کائنات
 ١- سورة الاعراف آية (٢٢) و الاية الشريفة : « ولما ذاقا الشجرة بدت لهما الخ »

ومثالاتها الهيولانية، فان من ركن إليها وغرق في بحار شهواتها وتناول محرقاتها وأنهمك في لذاتها فقد طالت بليته وعظمت رزيتها وحيل بينه وبين جنة أبيه
آدم عليه السلام

المظهر الثامن

في كيفية البدء والاعادة والاشارة إلى سلسلتى الهبوط و الصعود

إعلم أن الله تعالى مدبر في الخلق باخراجهم عن مكمن الامكان إلى عالم الارواح ثم أهبطهم من عالم الارواح إلى عالم الاشباح عابرين على الملكوت الاعلى والاسفل من النفوس السماوية والارضية مارين على الافلاك والنجم والاثير والهواء والماء والارض إلى أن يبلغوا إلى أسفل السافلين والهاوية المظلمة اعنى الهيولى والبحر المظلم فالقرية الظالم اهلها وهى نهاية تدبير الامر على ما قال (١): « يدبر الامر من السماء إلى الارض » ثم يقع الاعادة فى باب الانسانية بجذبات العناية الحاضرة الالهية من حيث وقع النزول ماراً على المنازل والمقامات حتى يصل إلى الانسان الكامل الذى هو روح العالم و مظهر اسم الله وخليقته و بهذا المعنى يشير ما قيل

ليس من الله بمستنكر
ان يجمع العالم فى واحد
« و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور » (٢) والله خالق الظلمات والنور.

كشف وازاءة

اعلم ان الحقيقة المحمدية صلى الله عليه واله وسلم (٣) مظهر اسم الله الاعظم و قد تقرر فى العلوم

١- سورة الم سجدة آية (٥)

٢- سورة النور آية (٤٠)

٣- عند المحقق البصير ان اسم الله الاعظم وتجلياته و ظهوراته ينشاء من الاحدية

والاحدية، لذاتية بعينها مرتبة الانسان الكامل الختمى واوصياؤه لان الولاية الكلية المحمدية ❀

الالهية ان الحق تعالى برهان على كل شىء كما قال : « اولم يكف بربك انه على كل شىء شهيد » (١) أيضاً أن المبدء عين الغاية والبداية عين النهاية وان الله فاعل كل شىء وأن الانسان الكامل الذى لا اكمل منه غاية المخلوقات « لولاك لما

✽(ص) تكون باطن الالهية والدليل على ذلك انه (ص) مظهر للتجلى الذاتى وليس هذا المنصب لغيره من الانبياء وان ساير الانبياء مظاهر للتجليات الاسماءية والصفاتية ولذا قال « آدم ومن دونه تحت لوائى » وعنهم : « نحن الاخرون السابقون » واعلم انه (ص) بعد ما وصل الى مرتبة الواحدية و مظهرية الاسماء الالهية والبرزخية الثانية بقيت له (ص) مرتبة اخرى من المظهرية وهو مقام أو أدنى وعرش الهوية والبرزخية الاولى وان توجه الحجبى الذى اشار اليه بقوله : « فاحببت ان اعرف » الذى هو اصل النكاح السارى فى الاشياء والحافظ لجميع الكثرات صار سبباً لاجتماع الاسماء الذاتية والمفاتيح الغيب الاولى الاسماءية فى الاحدية والاسماء الكلية الاصلية فى الواحدية ومن تحقق الاجتماع والامتزاج والتناكح بين الاسماء الذاتية فى الاحدية والاسماء الكلية فى الواحدية تولد قلب تقى نقى احدى احدى جمعى جامع بين الكمالات الذاتية والاسماءية وهو صورة تعين الاول و مظهر الاحدية ويعبر عن هذا المقام بمقام جمع الجمع ولانهاية لحسنات صاحب هذا المقام وختم بوجوده جميع مدارج الولاية، ان هذا المقام مختص به (ص) واوصيائه (ع) ومنهم يتولد جميع المظاهر الكونية وقال على (ع) : « نزلونا عن الربوبية ثم توأفنا ما شئتم » وذل (ع) : « نحن اسرار الله المودعة فى الهياكل البشرية » وعن أبى محمد العسكري عليه وابنه افضل صلوات رب العباد : « قد صدقنا ذرى الحقايق باقدام النبوة والولاية إلى أن قال فالكليم البس حلة الاصطفاء لماعهدنا منه الوفاء ؛ روح القدس فى جنان الصاغورة ذاق من حدائقنا البالكورة » وهذا سر ولاية المطلقة المحمدية

دماغ آسوده دارد بوى ايشان
گر آميزد بخاك كوى ايشان
بخور يك شربت آب از جوى ايشان
خوشا ايشان و گفتگوى ايشان

بهشت ديده آمد روى ايشان
شود مشكين نسيم صبحگاهى
چو خضرت كوسر آب حيات است
بگفتارى از ايشان خوشدل من

✽ ✽ ✽

مناقبهم جاءت بوحى و انزال
وفى سورة الاحزاب يعرفها التالى

هم العروة الوثقى لمعتصم بها
مناقب فى الشورى و سورة هل أتى

٤- سورة فصلت آية (٥٣)

خلقت الأفلاك» فإذا يجب أن يكون هو البرهان على سائر الأشياء كما قال: «قد جاءكم برهان من ربكم» (١) وقال وجئنا بك على هؤلاء شهيداً» (٢) واعلم أن الله تعالى قد جعل نفس النبي ﷺ برهاناً لا كمثل الانبياء التي كان برهانهم في أشياء غير انفسهم كبرهان موسى ﷺ في عصاه وفي يده وفي الحجر الذي «انجست منه إثمى عشرة عيناً قد علم كل اناس مشربهم» (٣) وإذا كان نفس النبي ﷺ برهاناً بالكلية فيكون كل عضو من أعضائه الظاهرة والباطنة برهاناً فبرهان قوة علمه ما قال على ﷺ: «علمنى رسول الله ﷺ الف باب من العلم فاستنبطت من كل باب الف باب» وإذا كان حال الوصى هكذا فكيف حال النبي ﷺ المعلم له . وأما برهان عقله العملى فقوله تعالى: «وانك لعلى خلق عظيم» (٤) وقس عليهما سائر براهين أعضائه وهو

١- سورة النساء آية (١٧٤)

٢- سورة النساء آية ٤١- والسرفيه أن له مرتبة أو أدنى وجمع الجمع وهو متجل فى جميع المظاهر ويكون وجود سائر الانبياء بمنزلة فروعه واغصانه وله المقام الختمية المطلقة وليس وراء هذه المرتبة الا الغيب المطلق ولصاحبها من الفتوح الفتح المطلق ومن البطون البطن السابع ومن المقام مقام أو أدنى ومن اللطائف اللطيفة السابعة الانسانية وهو صلى الله عليه وآله وسلم قد ظهر وتجلى فى مظاهر جميع الانبياء والاولياء من لدن آدم الى زماننا هذا وان لاوصيائه عليهم السلام أيضاً من الفتوح الفتح المطلق ولكن هذا المقام لهم ورائة فلهم أيضاً ظهور و سريان فى جميع الاشياء . وللمحقيقة الاحمدية والولاية الكلية المحمدية ظهورات وتجليات تارة تظهر بصورة النبوة المطلقة الجامعة بين التشريع والتعريف و اخرى بصورة الولاية الكلية من دون كساء النبوة لان الولاية باطن النبوة والولى باطن اسم الله والولاية باطن الالهية والفرق بينهما بالظهور والخفاء و سرافضلية نبينا محمد (ص) من غيره انما هو سعة دائرة ولايته و النبوة يتحقق من اشتداد جهة الولاية و من عرف هذا عرف سرافضلية ائمتنا الطاهرين عن الانبياء المرسلين و اولوالعزم منهم وعن مولانا العسكري: «وفينا النبوة والولاية والكرم ونحن منار الهدى والانبياء كانوا يقتبسون من أنوارنا وسيظهر حجة الله على الخلاق»

مژده آيدل كه مسيحا نفسى مي آيد
كه زأنفاس خوشش بوى كسى مي آيد
ازغم هجرمكن ناله و فرياد كه من
زده أم فالى و فرياد رسى مي آيد

٣- سورة الاعراف آية (١٦٠)

٤- سورة القلم آية (٤)

قواء الظاهرية والباطنية « وما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى » (١)

تنبيه

لا تظن ان النبي ﷺ لم يكن عالماً بالروح فكيف يكون برهاناً ومظهر الجميع الصفات كما توهمه جماعة من أن الله تعالى أبهم علم الروح على الخلق وإستأثره لنفسه حتى قالوا لفرط جهلهم بمنصب النبوة: إن النبي ﷺ لم يكن عالماً به جل منصب حبيب الله عن أن يكون جاهلاً بالروح وقد من الله عليه بقوله « علمك ما لم تكن تعلم وكان فضل الله عليك عظيماً » (٢) وإعلم أن سكوتهم عن جواب السؤال عن الروح وتوقفه إنتظار اللوحى حين سألتهم اليهود؛ فقد كان لغموضه فيرى في معزز الجواب دقة إن لا يفهمها اليهود لبلاغة طباعهم وقساوة قلوبهم وفساد عقائدهم فان المدرك لا يدرك شيئاً ليس من جنسه فالحس لا يدرك إلا المحسوسات والخيال لا يدرك إلا المتخيلات، والوهم لا يدرك إلا المعقولات قال تعالى: « وما يعقلها إلا العالمون » (٣) الذين فنوا بسطوات الجلال عن إنانية وجودهم ووصلوا إلى لجة بحر الحقيقة فعر فوالله بالله ووحده وقدسوه فبالله يسمعون وبه يبصرون وبه ينطقون وبه يبسطون فكيف تبقى لمعرفة الروح خطر عند من له هذه المقامات العلية والدرجات الرفيعة ذلك فضل الله يؤتية من يشاء والله ذو الفضل العظيم » (٤).

تحقيق

إعلم أن الغرض من هذه الموجودات وقواها الطبيعية والنباتية والحيوانية كلها خلقه الانسان الذى هو الثمرة العليا واللب الاصفى والغاية القصوى من وجود سائر الاكوان وللإشارة إلى أن كلما يوجد فى العالم من سائر الاكوان فانما خلق لاجل الانسان قال تعالى فى باب المعادن والجمادات: « وما ذرء لكم فى الارض مختلفاً

١ - سورة النجم آية (٣)

٢ - سورة النساء آية (١٣)

٣ - سورة العنكبوت آية (٤٣)

٤ - سورة الجمعة آية (٤)

ألوانه ان فى ذلك لايات لقوم يذكرون» (١) وقال: «هو الذى سخر البحر لتأكلوا منه لحماً طرياً و تستخرجوا منه حلية تلبسونها» (٢) وقال تعالى فى باب الثبات: «اللَّهُ الذى خلق السماوات والارض و أنزل من السماء ماءً فأخرج به من الثمرات رزقاً لكم» (٣).

وإعلم أن الله تعالى جعله إنساناً فى سبع درجات و أشار إلى ذلك فى عدة مواضع مختلفة حسب ما أفضت الحكمة فقال فى موضع «خلقه من تراب» (٤) إشارة إلى المبدء الاول وفى الآخر من طين إشارة إلى الجمع بين التراب والماء، وفى آخر من حماء مسنون (٥) إشارة إلى الطين المتغير بالهواء أدنى تغير، وفى آخر (٦) من طين لازب؛ إشارة إلى الطين المستقر على حالة من الاعتدال يصلح لقبول الصورة وفى آخر (٧) «من صلصال من حماء مسنون» إشارة إلى سنه وسماع صلصلة منه وفى آخر «من صلصال كالفخار» (٨) وهو الذى قد يصلح أثر من النار فصار كالخزف، وبهذه القوة النارية حصل فى الانسان أثراً من الشيطنة وعلى هذا المعنى اشار بقوله: «خلق الانسان من صلصال كالفخار وخلق الجان من مارج من نار» (٩) فنبه على أن الانسان فيه من القوة الشيطانية بقدر ما فى الفخار من أثر النار وأن الشيطان ذاته من المارج الذى لا يستقر له ثم نبه على تكميل الانسان بنفخ الروح فيه بقوله: «إنى خالق بشرأ من طين فاذا سويته و نفخت فيه من روحي» (١٠) ثم نبه على تكميل نفسه بالعلوم والمعارف بقوله «وعلم

١ - سورة النحل آية (١٣)

٢ - سورة النحل آية (١٤)

٣ - سورة الم سجدة آية (٤)

٤ - سورة آل عمران آية المباركة (٥٩)

٥ - سورة ص آية (٧١)

٦ - سورة الصافات آية (١١)

٧ - سورة الحجر آية (٢٦ و ٣٣)

٨ - سورة الرحمان آية (١٥)

٩ - سورة الرحمن آية (١٥)

١٠ - سورة ص آية (٧١)

آدم الاسماء كلها» (١) فقد تبين أن وجود الانسان لم يحدث من الله إلا بعد إستيفاء الطبيعة جميع درجات الاكوان وطبيها منازل النبات والحيوان ويجتمع فى ذاته جميع القوى الارضية والاثار النباتية والحيوانية وهذا هو أول درجات الانسانية التى اشترك فيها جميع أفراد الناس ثم فى قوته الارتقاء إلى عالم السماء ومجاورت الملكوت الاعلى بتحصيل العلم والعمل ثم له أن يطوى بساط الكونين ويرتفع من العالمين ، بأن يستكمل ذاته بالمعرفة الكاملة والعبودية التامة ويفوز بلقاء الله بعد فناءه عن ذاته و يسمع دعائه فى حظيرة قدس الجبروت ، وحينئذ يكون رئيساً مطاعاً فى العالم العلوى مسجوداً للملائكة سارياً حكمه فى الملك والملكوت اولئك خيار خلق الله جعلنا الله وإياكم بشراً يقينياً وإنساناً حقيقياً .

تكملة

إعلم أن الله تعالى قد جمع فى الانسان قوى العالم وأوجدته بعد وجود الاشياء التى جمعت فيه - الذى احسن كل شىء خلقه؛ وبدء خلق الانسان من طين» (٢) فان الله تعالى اوجد فيه بسائط العالم ومر كباته وروحانياته و مبدعاته ومكوناته فالانسان من حيث جمع فيه قوى العالم كالمختصر من الكتاب والنسخة المنتخبة من الكتاب الذى قليل لفظه ومستوفى معناه، فهو كالزبد من المخيض ، والدهن من السمسم ، والزيت من الزيتونة ، وقال تعالى «مثل نوره أى فى قلب المؤمن كما فى قرائة ابن مسعود كمشكوة فيها مصباح، المصباح فى زجاجة الاية» (٣) فالمشكوة البدن والزجاجة الروح الحيوانى التى هى بمنزلة المرآت لصفائها والزيت القوة القدسية التى هى أفضل ضروب العقل الهولانى ، وهو أول درجة النفس الناطقة وآخر درجة النفس الحاسة والشجرة المباركة هى القوة الفكرية؛ هى أفضل ضرب من القوة الخيالية فتحس من

١ - سورة البقرة آية (٣١)

٢ - سورة الم سجدة آية (٧)

٣ - سورة النور آية (٣٥)

هذا تشبيهات اخر تنفعك فى المرام ففى الانسان أشياء هى أمثال ما فى العالم الكبير فسيحان من هو خالق هكذا ولا هكذا غيره (١) «فتبارك الله احسن الخالقين»

تنبيه

إعلم أن هذا الروح الطبى الذى يتقوم البدن- مثاله جرم نار السراج والقلب له كالمسرجة والدم الاسود الذى فى باطن القلب له كالفتيلة وما يتغذى به من الاغذية اللطيفة كالزيت والحيوة الظاهرة فى أعضاء البدن بسببه كضوء السراج فى جملة البيت وكما أن السراج إذا انقطع زيتته انطفى فسراج الروح أيضا ينطفى إذا انقطع غذائه وكما أن الفتيلة قد يحترق ويصير ماداً بحيث لا يقبل الزيت فينطفى السراج مع كثرة الزيت وكذلك الدم الذى تشبث به هذا البخار فى القلب فينطفى مع وجود الغذاء فإنه لا يقبل الغذاء الذى يبقى الروح ، كما لا يقبل الرماد الزيت فلا يشبث به النارية ؛ فكما أن السراج تارة ينطفى من داخله كما ذكره وتارة بسبب من خارج كريح عاصفة فكذلك الروح تارة ينطفى بسبب من داخل وتارة ينطفى بسبب من خارج كالعقل ، وكما أن إنطفاء السراج هو منتهى وقت وجوده فيكون ذلك أجله الذى فى ام الكتاب بأحد الاسباب المقدره المرتبة فى القدر من فناء الزيت أو بفساد الفتيلة أو بريح عاصفة أو باطفاء إنسان ، كذلك إنطفاء الروح أجله المؤجل فى قضاء الله وقدره بأحد الاسباب ، وكما أن السراج اذا انطفى أظلم البيت كله ؛ فالروح إذا انطفى اظلم البدن (ظلم البدن خل) كله وفارقتة أنواره فتحدس مما أشرنا عليك إشتعال النفوس من المبادئ العالمية والكلمات التامة والاضواء القيومية فكفاك ما أوردت لك من المسائل الالهية إن كنت من أهله ، ولا تكن جاحداً لما يقرع سمعك من إشتباه بعض المسائل الحققة بالمسائل الباطلة لان الاشتباه من تصرفات الوهم فان ميزت عقلك وإشتعلته بالنور القدسى إتضح عندك حقيقة ما اوردنا لك وإن شئت أن اوضح لك ما فى نفسك وباطنك حتى تكون موقنا بما ذكرت لك فامثل لك مثلاً فاستمع الآن إلى ما أقول لك من العرش والكرسى .

إعلم أن العرش مظهر الرب والكعبة معلمه فدعا الله العباد إلى مظهره بقلوبهم وإلى معلمه بأبدانهم وإذ عرفت هذا فاعلم أن العرش هو قلب العالم والانسان الكبير، والكرسى هو صدره لان المراد من القلب المعنوى هو مرتبة النفس المدبرة المدركة للكليات والقلب الصنوبرى مظهرها ، وكذا المراد من الصدر المعنوى هو مرتبة النفس الحيوانية المدركة للمجزئيات ؛ وهذا الصدر الجسماني مظهرها ونسبة إستواء النفس الانسانية على قلبه بالتدبر إلى إستواء الرحمان على عرشه بالعناية والرحمة ، كنسبة القلب الصنوبرى إلى العرش الصنوبرى، كذلك نسبة تصرف النفس الحساسة الحيوانية فى الصدر المحيط بجوهر الكبد لمكان الدم الطبيعى المنتشر فى البدن كله إلى تصرف القوة الملكوتية باذن الله فى الكرسى المحيط بجوهر السماوات السبع بأنوارها النافذة فى الكل كنسبة الصدر الجزئى إلى الكرسى الجسماني ؛ فافهم ما قلنا لك و تحقق ما هو الحق فان الحق بالخذ أليق .

تتهيم

إعلم يا أختى إن الله تعالى قد مدح الناظرين فى ماهيات الاشياء والمتفكرين فى خلق السماوات والارض والذاكرين الله من ملاحظة آثار صنعه وجوده (١) «الذين يذكرون الله قياماً وقعوداً ويتفكرون فى خلق السماوات والارض» فالعمدة العظمى والعروة الوثقى من النظر والتفكير التقرب إلى الله والفوز بالسعادة الاخرى فلا يكون هذا التقرب إلا باقتناء العلم والمعرفة دون مجرد العمل والطاعة ، وان كان العمل الصالح وسيلة (٢) «إليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه» وقد حث سبحانه عباده فى كثير من الايات على إكتساب العلم بالنظر والاعتبار والتأمل فى أفعاله والتدبر فى آياته مثل قوله (٣) «فاعتبروا يا اولى الالباب» وقوله: (٤) «ان فى خلق السماوات والارض لايات لاولى

١- سورة آل عمران آية (١٩١)

٢ - سورة فاطر آية (١٠)

٣ - سورة الحشر آية (٢)

٤ - سورة آل عمران (١٩١)

الالباب» وقوله (١): «اولم ينظروا، أولم يتفكروا» وجعل الله سبحانه الجهل بالله وآياته منشأ الرجوع إلى نار الجحيم والعذاب الاليم قال تعالى (٢): «ومن اعرض عن ذكرى فان له معيشة ضنكا ونحشره يوم القيامة أعمى» فمن نسى ذكر الله يكون من أهل العذاب ومستعداً للعقاب ويحشر أعمى وأصم لان بناء الآخرة على المعرفة والذكر؛ لانها نشأة إدراكية ونوات حيرانية كما سنبين فعمارتها بالاعتقادات والنيات الصالحة والادراكات الخالصة وبناء الدنيا على الظلمة المادية و عمارتها بالامور الشهوية و الامانى الباطلة لانها نشأة كدرية جرمانية (٣) «ومن كان فى هذه أعمى فهو فى الآخرة أعمى وأضل سبيلاً» فكن يا أخى من العارفين بالاسرار الالهية ومن المشاهدين آيات الربوبية حتى اشرق نور الحق من افق الرحمة وإنمحق ظلمة السوهم وغاب عن افق الضلال لترى الساكنين فى أقاليم وجودك ورؤساء السفن الجارية فى بحار بطنك» (٤) ليحيى من حى عن بينة ويهلك من هلك عن بينة»

الفن الثانى فى المباحث المتعلقة بالمعاد وفيه مظاهر

المظهر الاول فى إثبات المعاد الجسمانى

إعلم أن المحققين من الفلاسفة والمحققين من أهل الشريعة ذهبوا إلى ثبوت المعاد (ن) ووقع الاختلاف فى كيفيته فذهب جمهور المتكلمين وعامة الفقهاء إلى أنه جسمانى فقط بناءً على أن الروح لطيف سار فى البدن، وجمهور الفلاسفة إلى أنه روحانى فقط، وذهب كثير من الحكماء المتألهيين (ومشايخ العرفاء فى هذه الملة خ ل) إلى القول بالمعادين جميعاً، والمعاد الجسمانى هو أن لهذا الشخص الانسانى روحاً وجسداً يعود فى الآخرة بحيث لو يراه أحد عند المحشر يقول : هذا فلان الذى كان فى الدنيا . ومن أنكر هذا فقد أنكر كناً عظيماً من الايمان فيكون كافراً عقلاً وشرعاً ولزمه إنكار كثير من النصوص ، ويصير من

١ - سورة الاعراف آية (١٨٤)

٢ - سورة طه آية (١٢٤)

٣ - سورة الاسراء آية (٧٢)

٤ - سورة الانفال آية (٤٢)

٥ - سيأتى بيان الاقوال فى المعاد فى آخر الكتاب .

الملاحدة والدهرية ممن الذين لإعتداد بهم في الفلسفة، ولإعتماد عليهم في العقليات ولا نصيب لهم من الشريعة وهم الذين ينكرون حشر الاجساد والنفوس زعما منهم ان الانسان إذامات فات وليس لها معاد اولئك اراذل الناس (أرذل الناس رأيا خل) ونقل من جالينوس التوقف في أمر المعاد لترده في أمر النفس هل هي المزاج، فيفنى أم صورة مجردة فيبقى .

وإعلم أن إختلاف أصحاب الملل والديانات في هذا الامر وكيفيته إنما هو لاجل غموض هذه المسألة ووقتها حتى أن الحكماء كالشيخ الرئيس ومن في طبقتهم أحكموا على المبادى ، وتبلدت أذهانهم في كيفية المعاد ؛ والكتب السماوية أيضاً متشابهة آياتها في بيان هذا المعنى إذ في الانجيل ورد: « أن الناس يحشرون ملائكة لا يطعمون ولا يشربون ولا ينامون . ولا يتو دون » وفي التورية: « أن أهل الجنة يمكثون في النعيم عشر الف سنة ثم يصيرون ملائكة ، وأهل النار يمكثون في الجحيم كذا ثم يصيرون شياطين » وفي بعض آيات القرآن ان الناس يحشرون على صفة التجرد كقوله (١): « كل اتيه يوم القيامة فرداً » وفي بعضها على صفة التجسيم كقوله: « يوم يسحبون في النار على وجوههم » (٢) فبعضها يدل على ان المعاد للابدان، وبعضها يدل على أنه للارواح ؛ والحق انه لكليهما والمعاد في يوم المعاد هذا الشخص بعينه (٣) نفساً وبدناً وان تبدل خصوصيات البدن من المقدار والوضع وغيرهما لا يقدح في بقاء شخصية البدن فان تشخص كل بدن إنما هو ببقاء نفسه مع مادتها (مادة ما خل) وإن تبدلت خصوصيات المادة حتى انك لو رأيت إنسانا في وقت سابق ثم تراه بعد مدة كثيرة وقد تبدلت أحكام جسميته أمنك أن تحكم عليه بان ذلك الانسان فالعبرة بتبدل المادة البدنية بعد إنحفاظ الصورة النفسانية فكثير من لوازم هذه الابدان مسلوب عن الابدان الاخرية ، فان البدن الاخرية كظل لازم للروح أو كعكس يرى في مرآت كما أن الروح في هذا البدن كضوء واقع على جدار فتأمل في هذا المقال ليظهر لك جلية الحال .

١ - سورة مريم آية (٩٥)

٢ - سورة القمر آية (٤٨)

٣ - ويأتى في آخر الكتاب بيان مرامه ودفع الاشكالات الواردة عليه

تحقيق

إعلم أنه إذا انقطع تعلق النفس عن هذا البدن فتبقى النفس وتصلح النفس بتلقفه ومما يدل بهذا (١) قول موسى وعيسى عليهما السلام وغيرهما من الانبياء وذلك ان موسى عليه السلام قال لاصحابه توبوا الى بارتكم فاقتلوا انفسكم يعنى هذه الاجساد بالسيف لان جوهر النفس لايناله الحديد و قال عيسى عليه السلام للحواريين: «اذا فارقت هذا الهيكل فانا واقف في الهواء عن يمين العرش بين يدي أبى و ابيكم أشفع لكم فانهبوا الى الملوك في الاطراف و أدعوهم الى الله ولا تهابوهم فانى معكم حيثما ذهبتم بالنصر والتأييد لكم» وأشار سيدنا عليه السلام : «انكم تردن على الحوض» ومما يدل عليه ان اهل بيت نبينا عليه السلام كانوا يعتقدون هذا الراى لتسليم أجسادهم الى القتل بكر بلا اختياراً ورضاءً ولم يرضوا ان ينزلوا على حكم يزيد وابن زياد و صبروا على الطعن والضرب والعطش حتى فارقت نفوسهم اجسادهم .

وارتقت ملكوت السماوات ولقوا ابائهم الطاهرين ومن كلام الاكابر ما يدل على ذلك قول افلاطون الالهى فى بعض حكمه: «لولم يكن لنا معاد نرجوا فيه الخير لكانت الدنيا فرصة الاشرار» وقال ايضاً «نحن ههنا غرباء فى اسر الطبيعة وجوار الشيطان اخر جنان عالمنا بخيانة كانت من ابينا ادم عليه السلام» وقد اشرنا فيما سبق ما يدل على ذلك و ايضا يدل بهذا قول فيثا غورس صاحب العدد فى رسالته المعروفة بالوصايا الذهبية (٢) فى وصيته لديوجانس فى آخر وصيته: ان افارقت هذا البدن حتى تصير مخلى فى الجوى يكون حينئذ سائحا غير عائد الى الانسية ولا قابلا للموت. والغرض من الاستشهاد بكلام الحكماء ووصاياهم بعد افعال الانبياء (٣) لان فى الناس اقواماً من المتفلسفين لا يعرفون من الفلسفة

١ - فى المبدء والمعاد: ومما يدل أيضاً على بقاء النفوس وأن صلاحها بتلف الاجساد

٢ - وفى المبدء والمعاد : وهى موجودة عندنا

٣ - وشرائعهم

الا اسمها ولا يفهمون أسرارها (١) فيضلون وهم لا يشعرون. واعلم ايضاً ان النفس اذا تركزت تدبير البدن لفساد المزاج فلا يخلوا اما ان ينتقل الى عالم العقول او الى عالم المثال الذى يقال له الخيال المنفصل تشبيهاً لها بالخيال المتصل او الى بدن حيوانى من هذا العالم وتصير معطلة فالاحتمالات لا يزيد عن اربعة فالأخران باطلان فبقى الاولان احديهما للمقربين وثانيهما لاصحاب اليمين واصحاب الشمال على طبقات من كل صنف.

كشف غطاء

اعلم ان النفس لا يتناسخ من بدن الى بدن آخر فى الدنيا سواء كان انسانيا وهو المسمى بالنسخ او حيوانيا وهو المسخ او نباتيا وهو الفسخ او جماديا وهو الرسخ نعم للنفس نشآت مختلفة فى دار اخرى غير هذه الدار والتناسخ بمعنى صيرورة النفس بحسب النشأة الاخرى بصورة بصورة حيوانية او نباتية او جمادية ناقصة المراتب بحسب اخلاقها الدينية وعاداتها الردية فليس مخالفا للتحقيق بل هو (٢) ثابت عندها هل الحق وارباب الملل والشرايع كما فى قوله تعالى (٣): «وجعل منهم القردة والخنازير وعبد الطاغوت» اى مسخهم اليها وقوله تعالى: «فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين» (٤) يعنى بعد المفارقة البدنية كقول النبى ﷺ: «يحشر الناس يوم القيامة على وجوه مختلفة» أى على صور مناسبة لهيئاتهم النفسانية ولذا قيل: ما من مذهب الا و للتناسخ فيه قدم راسخ . وبهذا المعنى محمول ماورد من القول بالتناسخ من أساطين الحكمة كافلاطون

١- وفرائضها و نوافلها وأقواماً من الشرعيين لا يعرفون من الشريعة الارسمها يتصدرون و يتكلمون بما لا يحسنون ويتناظرون فيما لا يدرون فيتناقضون تارة فى الفلسفة بالشريعة وتارة الشريعة بالفلسفة فيققون فى الحيرة والشكوك فيضلون ويضلون ولا يشعرون (المبدء والمعاد) ص ٢٣٣ .

٢- امر محقق عند أئمة الكشف والشهود (خ ل)

٣- سورة المائدة آية (٦٥)

٤- سورة البقرة آية (٦١)

ومن قبله مثل سقراط وفيثاغورس وأنبازفلس واغاناذيمون وهرمس المسمى بوالد الحكماء واذ حققت هذا يظهر لك أن النزاع لفظي؛ فالكل متفقون في بطلان التناسخ بالمعنى المشهور . و من التناسخ الحق عند أئمة الكشف والشهود وارباب الملل والشرائع ما يمسخ الباطن وينقلب الظاهر من صورة ما ينقلب إليه الباطن لغلبة القوة النفسانية حتى صارت تغيير المزاج والهيئة على شكل ما هو عليه من صفة حيوان و هذا في قوم غلبت شقوة نفوسهم وضعفت عقولهم وهذا المسخ كثير في زماننا هذا كما كان مسخ الظاهر في بنى اسرائيل ويدل بهذا قول النبي ﷺ في صفة قوم : « اخوان العلانية أعداء السريرة ، السنتهم أحلى من العسل وقلوبهم امر من الصبر ، و قلوبهم قلوب الذئب ، يلبسون للناس جلود الضأن من اللين » فهذا مسخ البواطن ان يكون قلبه قلب ذئب وصورته صورة انسان والله العاصم من هذه القواصم .

تحقيق في دفع حجج الخصوم

إعلم أن المشهور في بيان إبطال التناسخ أن النفوس إذا كانت مستنسخة لزم أن يكون لبدن واحد نفسان أو لبدن واحد نفوس والكل محال وهذا الدفع مشهور كما ذكره الشيخ في الاشارات ولنورد بعض حججهم ونجيب عنهم بتوفيق الله تعالى .
حجة لهم وهى أن الجهال والفجرة لو تجردوا عن الابدان والاجرام وعن قوة مذكرة لقبائح أفعالهم وخطاء جهالاتهم مدركة لملكاتهم و آرائهم فتخلصوا الى الملكوت الاعلى فاين الشقاوة .

والجواب

أن لهم أبدان اخروية حشر واليهما وأدر كوابها وتعذبوا بأنواع الالام المناسبة لاعمالهم .

حجة اخرى (١) ليس للحيوان عضوا للحرارة عليه سلطنة بالتحليل ثم ان

١- فى الشواهد الربوبية طبعة الحجرية ص ١٦٣ : وليس لاحد أن يقول الفرس لا يزال

ينتقص فى فرسيته الخ •

للحيوانات عجائب أفعال وحركات ذهنية كالنحل ومسدساته والعنكبوت ومنسوجاته والقرود والبيغاء ومحركاتهما لأفعال العقلاء وغير ذلك من رياسة الاسد وتكبير النمر وسماع الابل وفراسة الفرس ووفاء الكلب وحيلة الغراب هذه كلها بكيفية المزاج أو بالطبيعة الجرمية ، وإحتراس الغنم عن الذئب ان كان عن خوف جزئى يحفظ فى الخيال فلم يكن يحترس عما يخالفه فى المقدار والشكل واللون واذليس ، فعن معنى كلى يستلزم نفساً مجردة لم يجز فى العناية إهمالها دون الصعود إلى رتبة الانسان أو الوصول إلى السعادة العقلية بعد المفارقة .

التجواب

ان لكل حيوان ملكاً يلهمه وهادياً يهديه الى خصائص أفاعيله العجيبة كما فى قوله تعالى : «وأوحى ربك الى النحل» (١) وأسخف التناسخين فى الرأى من ذهب إلى إمتناع مفارقة شىء من النفوس عن الابدان لانها جرمية النسخ مترددة فى أجساد الحيوانات (٢) «اولئك ممن غضب الله عليهم ولعنهم واعدلهم جهنم وسأنت مصيراً»

تذنيب

إعلم أن الغزالي صرح فى مواضع من كتبه (فى كثير من مواضع كتبه خ ل) بأن المعاد الجسمانى هو ان يتعلق المفارق عن بدن ببدن آخر، واستنكر عود أجزاء البدن الاول قال : إن زيدا الشيخ هو بعينه الذى كان شاباً وهو بعينه الذى كان طفلاً و

١- وفى الشواهد بعد الآية الشريفة من سورة النحل آية ٧٠ : وبعض أفاعيلها غير مستبعد عن ذوات المشاعر الجزئية على اننالم ننكر أن يكون لاعداد منها قربية الدرجة الى اوائل رتبة الانسانية حشرالى بعض البرازخ السفلية الاخروية .

٢- فى الشواهد ١٦٤ فيقال لهم: ان هذه النفوس ان كانت كلها منطبعة فمع مصادمته للبرهان على تجرد النفوس الانسية يتنافى مذهبهم لامتناع انتقال الصور والاعراض من محل الى محل آخر وان كانت مجردة فالعناية مقتضية لا يصلح كل موجود الى كماله وغايته وكمال الانسان فى النشأة الثانية - سواء كان سعيداً او شقيماً - وأما الذين سعدوا فى الجنة وأما الذين شقوا فى النار .

وجنيناً صغيراً فى بطن الام مع عدم بقاء الاجزاء فى الحشر أيضاً كذلك (١) وقال : هذا ليس بتناسخ فان المعاد هو الشخص الاول والمتناسخ شخص آخر فالفرق بينهما أن الروح اذا صار مرة اخرى متعلقاً ببدن آخر فان حصل من هذا التعلق الشخص الاول كان حشراً واقعاً لاتناسخاً وقال فى موضع آخر : إن الروح يعاد إلى بدن آخر غير الاول ولا يشارك له فى شىء من الاجزاء ثم قال : فان قيل هذا هو التناسخ قلنا سلمنا ولا مشاحة فى الاسماء ، والشرع جوز هذا التناسخ (٢) فتلقيه جماعة بالقبول لزعمهم أن المحذور من قول هذا الفاضل إطلاق التناسخ حتى أجاب بأن الشرع جوز هذا النحو من التناسخ والظاهر ان الاشكال المذكور اللازم للتناسخ الغير المجوز وارد هيئتنا أيضاً من كون بدن واحد ذاتين لان كلامه فى غاية الاجمال ولم يظهر منه الفرق بين الحشر والتناسخ وقد علمت أن الحق فى المعاد عود البدن بعينه وشخصه كما يدل عليه الشرع الصحيح من غير تأويل ويحكم عليه العقل الصريح من غير تعطيل .

المظهر الثانى (٣) فى ان الانسان يبعث بجمع قواه وجوارحه

إعلم أن كل قوة من قوى العقل العملى للانسان يسرى من نفسه إلى البدن فان النفس بمنزلة طير سماوى له أجنحة ورياش (٤) فالجناحان (٥) قوتاه العلمية والعملية ورياشه هى القوى ، والبدن الجسمانى بمنزلة البيضة التى يخرج منها الطير فاذا حان وقت الطيران يطير بجناحيه إلى السماء ، ويحمل معه كل ريشة من ريشه فهذا هو مثال النفس والغرض من بعث القوى الاشارة الى ان لكل قوة كمالا ولذة و المأ يناسبها .

١- فى الاسفار طبعة الحجريّة بعد كذلك : والملتزمون بعود الاجزاء مقلدون من

غير دراية .

٢- وفى نسخة غير مطبوعة والشرع جوز هذا التناسخ ومنع غيره .

٣- فى الشواهد ص ١٩٣ - الاشراف الثامن فى ان الحكمة يقتضى بعث الانسان بجمع

قواه وجوارحه .

٤- والرياش لكل من الجناحين هى القوى والفروع لها (شواهد) ص ١٩٣ .

٥- فالجناحان هما (خ ل) .

تحقيق

إعلم أن خلق عالم الكبير وبعثه كخلق عالم الصغير وبعثه (١) «ما خلقكم ولا بعثكم إلا كنفس واحدة» فكما أن أعضاء البدن بعد الفطرة مستحيلة كائنة فاسدة وروحه باقية الا انها في أوائل النشأة ضعيفة الوجود وبالقوة، شبيهة بالعدم حتى يخرج في ايام الحياة البدنية من القوة إلى الفعل ويشتد وجود الروح ويستكمل ويقوى على التدريج ويضعف البدن ويهرم ويكل القوى والالات شيئاً فشيئاً وهكذا إلى أن يفنى البدن ويموت «كل نفس (٢) ذائقة الموت» و يبقى الروح راجعة إلى ربها «يا ايتهيا النفس المطمئنة إرجعي إلى ربك راضية مرضية» (٣) وكذلك جملة العالم فان السماوات والارض وما بينهما أبدأ في الانتقال والتبدل حتى يخرج ما فيها من النفوس والارواح من القوة إلى الفعل على التدريج في مدة عمره الطبيعي ويدور كل ماهو دوار في مدة خمسين ألف سنة، فيرجع في تلك المدة جميع النسب والاوضاع إلى ما كانت اولاً لقوله تعالى: (٤) «والسماوات ذات الرجوع» وقوله: «تخرج الملائكة والروح اليه (٥) في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة» فاذا انقضت المدة وتمت العدة برزت إلى عالم الآخرة حقيقة الدنيا وخرجت من القوة إلى الفعل جميع ماهو مكنون في قبور الاجسام و مخزون في صدور النفوس و خزائن الارواح «يوم يقوم (٦) الروح والملائكة صفاً لا يتكلمون إلا من أذن له الرحمن وقال صواباً»

تنبيه

إعلم أنه كما أن الشخص الأدمي إذا عرض له الموت وخرجت روحه من البدن

- ١- سورة لقمان آية (٢٧) .
- ٢- سورة آل عمران (١٨٢) أنبياء (٣٦) عنكبوت ٥٧ .
- ٣- سورة الفجر آية (٢٨) .
- ٤- سورة الطارق آية (١١) .
- ٥- سورة المعارج آية (٤) .
- ٦- سورة عم آية (٣٨) .

قامت قيامته لقوله ﷺ . «من مات فقد قامت قيامته» و عند ذلك إنفطرت سمائه
التي هي ام دماغه وانتشرت كواكبها التي هي قواه المدركة ، وانكدرت نجومها التي
هي حواسه وكورت شمسها التي هي قلبه ومنبع أنوار قواه وحرارته العنيزية وتزلزلت
أرضه التي هي بدنه ودكت جباله التي هي عظامه وحشرت وحوشه التي هي قواه
المحركة ؛ فكذا قياس موت الانسان الكبير أعنى جملة العالم الجسماني الذي هو
حيوان مطيع لله متحرك بالارادة وله بدن واحد هو جرم الكل وطبع واحد سارفي
الجميع وهو طبيعة الكل ونفس واحدة كلية وروح كل مشتمل على جميع العقول
المعبر عنه بالعرش المعنوي التي يستوى عليه الرحمان فبدن العالم وطبيعته هالكتان
داثرتان وأما نفسه وروحه الكليتان محشورتان إلى الدار الآخرة راجعتان إلى الله
قائمتان عنده (١) : « كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام»

المظهر الثالث

في حقيقة الموت

إعلم أنه قد ثبت ان الانسان مر كب من جوهرين بدن جسماني ونفس عقلائي
والبدن محمول والنفس حاملة ، لأن البدن حامل لها كما ظن أكثر الخلق حيث
قرع أسماعهم أنها زبدة العناصر وصفوة الطبائع (٢) وليس الامر كما توهموه ولا تظن
(ولا تظنن خل) ان ماسرنا عليك مناف لقول المتألهين من أن النفوس مسافر إلى الله
تعالى والابدان مر كب المسافرين لان قولهم بعين ما قلنا لان الركب يحفظ المر كب
ويربيه و بالجملة حقيقة الموت انزجار النفس عن البدن وإعراضها عن عالم
الحواس وإقبالها على الله وملكوته على التدريج حتى إذا بلغت غايتها من الجوهر و
مبلغها من الفعلية والاستقلال في الذات ، ينقطع تعلقها عن البدن بالكلية وهذا
هو الاجل الطبيعي القضائي دون الاجل الاختراמי الذي هو بحسب القواطع الاتفاقية

١- سورة الرحمن آية (٨٦ ، ٢٧) •

٢- وظنوا أيضاً أن النفس يحصل من الجسم وانما تقوى لقوة الغدا وتضعف بضعفه

(اسفار) ص ١٠٩ •

القدرية وليس الامر فى حقيقة الموت ما قاله بعض الطبيعيين والاطباء من ان إنقطاع تعلق النفس من البدن لفساد مزاج البدن وإختلال البنية ولندكر لتوضيح هذا المقام مثالا مقرباً الى الافهام: فاعلم أن مثال البنية الانسانية فى هذا العالم مثال السفينة المحكمة الالة فى البحر وما فيها من القوى النفسانية والجنود المسخرة باذن الله أمر هذه السفينة المصلحة حالها فان سفينة البدن لا يتيسر لها السير إلى الجهات الابهبوب رياح الارادات التى يختار صاحبها فاذا سكنت الريح وقفت السفينة عن الجريان • بسم الله مجريها ومرسيها» (١) فكما انه اذا سكنت الريح التى نسبتها إليه كنسبة النفس إلى الجسد ، وقفت السفينة قبل أن يتعطل شىء من الاتها كذلك جسد الانسان إذا فارقته النفس لا يتهيأ له الحركة وإن لم يعدم من آلتها شىء إلاذهاب ربح الروح منه؛ وبالبرهان حقق أن الريح ليس من جوهر السفينة ولا السفينة حاملة للريح بل الريح حاملها كذلك الروح ليس من جوهر الجسم وتحسد من هذا الفرق بين الاجل الطبيعى والاخترامى المسميان عند المحدثين بالاجل الحتمى والاجل الموقوفى لان الفرق فى مثال السفينة ظاهر لانك إذا علمت أن هلاك السفينة إذا هلكت لا يخلو امن حالين إما بفساد من جهة جرمها أو إنحلال تر كيميها فيدخلها الماء ويكون ذلك سبباً لغرقها واستحالتها وهلاك من فيها ان غفلوا عنها ولم يتداركوا باصلاحها لها كهلاك الجسم وقواه من غلبة إحدى الطبائع من تهاون صاحبه به وغفلته فلا يبقى النفس معه وقت فساده كما لا يبقى الريح للسفينة والريح وجوده فى هبوبها غير معدومة فى الموضع الذى كانت قبل السفينة فهذا هو الاجل الاخترامى .

وأما الاجل الطبيعى مثل أن يكون هلاك السفينة بقوة الريح العاصفة الهابة الواردة منها على السفينة ما ليس فى وسع آلتها حملها فيضعف الالة وتكسر الادوات فغرقت السفينة فكذلك الروح والجسم فان كان الساكنون فى السفينة عارفين بموجب التقدير الالهى وإطمأنت نفوسهم وسلموا إلى ربهم ووعظ بعضهم بعضاً بالصبر وقلة الجزع وشوق الارتحال إلى دار المعاد؛ فاذا تم لهم هذا العمل والسياسة فقد

استراحوا من الغم والههم ووصلوا إلى النعيم الدائم وإن كانوا غير عارفين فجزائهم الجحيم
والحرمان عن النعيم والبعد عن الحق العليم .

فاعلم أيها السالك الخبير والطالب البصير أنك قاصد بحسب الفطرة إلى ربك
صاعد إليه منذ يوم خلقت نطفة في الرحم ، تنقل من حال إلى حال ومن مرتبة إلى
مرتبة حتى تلقى ربك وتشاهده وتبقى عند نفسك إما فرحانة ملتذذة مخلدة أبداً
مع النبيين والصدّيقين والشهداء والصالحين « وحسن أولئك رفيقاً » وإما محزونة
متألّمة خاسرة معذبة بنار الله الموقدة مع الكفرة والشياطين والفجرة فبئس القرين؛
اعاذنا الله وإياكم من شر هذه النفوس المرديّة المهلكة .

تنبيه

إعلم أن الروح إذا فارق البدن العنصرى يبقى معه أمر ضعيف الوجود من هذ
البدن قد عبر عنه في الحديث بعجب الذنب وقد اختلفوا في معناه قيل: هو العقل
الهيولانى وقيل الهيولى الاولى (١) وقيل: الاجزاء الاصلية وقال أبو حامد الغزالي: إنما

١- في الحديث النبوى (ص): « ينشأ الله النشأة الاخرة على عجز الذنب الذى يبقى
من هذه النشأة الدنياوية ولعل « سر تعبيره بعجز الذنب ان الصورة البرزخية الصعودية آخر ما
يكتسب من البدن المادى فيصح التعبير عنها بعجز الذنب الذى هو مؤخر البدن ، فى رواية
اخرى « كل ابن آدم يبلى الا عجز الذنب » وفى تفسير العسكري فى تفسير قوله تعالى :
فقلنا اضربوه ببعضها قال: اخذ واقطعة وهى عجز الذنب الذى خلق منه ابن آدم و عليه
يركب اذا اعيد خلقاً جديداً « و قد علمت ان المصنف جعل ملاك حشر الاجساد الابدان
المثالية ويقول انه عين البدن الموجود فى دار الغرور والدنيا، والابدان الاخروية بناء على
ماحققه (ره) مجردة عن المادة الدنيوية القابلة للاستحالات ولا يمكن عود الروح من البرزخ
الى الدنيا وتعلقها ببدن دنيوى كتعلقها قبل الموت والقائلون بحشر الاجساد الدنياوية
من دون تغيير وتبديل قد جعلوا الدنيا و الاخرة داراً واحداً مع ان الضرورة قائمة على
مخالفة نشأة الاخرة لهذه النشأة فالبدن الاخرى عند المصنف قائم بالجهة الفاعلية و
هو ليس الا البدن البرزخى وهو يقول: بفساد البدن الدنيوى والبدن بدن مادام كونه مادة للنفس
و اذا خرجت عنه النفس لا يطلق عليه البدن الا بالمسامحة العرفيه

العجب ج عجوب مؤخر كل شىء اصل الذنب عند رأس العصص (المنجد)

هو النفس وعليها منشأ النشأة الاخرة وقال ابو بريد الوقوفي: هو جوهر فرد يبقى من هذه النشأة لا يتغير، ينشأ عليه النشأة الثانية وعند الشيخ العربي: هي أعيان الجواهر الثابتة ولكل وجه. لكن الحق بقاء القوة الخيالية فالنفس إذا فارقت البدن وحملت المتخيلة المدركة للمصور الجسمانية فلها أن يدرك اموراً جسمانية ويتخيل ذاتها بصورتها الجسمانية التي كانت تحس بها في وقت الحيوة كما في المنام كانت تتصور بدنها الشخصي مع تعطل هذه الحواس فان للنفس في ذاتها سمعاً وبصراً وذاقاً وشمياً يدرك بها المحسوسات الغائبة عن هذا العالم إدراك جزئياً، فيتصور ذاته مفارقة عن الدنيا ويتوهم نفسه عين الانسان المقبور الذي على صورته، ويجد بدنه مقبوراً ويدرك الالام الواصلة إليه على سبيل العقوبات السيئة. ولا تعتقد أن هذه الامور التي يراها الانسان بعد موته من أحوال القبر وأحوال البعث امور موهومة لاجود لها في الأعيان كما زعمه بعض الاسلاميين المتشبهين باذيال الحكماء الغير الممعنين في أسرار الوحي والشريعة فان من كان معتقداً هذا فهو كافر ضال في الحكمة بل امور القيامة أقوى في الوجود وأشدّ تحصلاً في التجوهر.

المظهر الرابع

في ماهية القبر وعذابه وثوابه

إعلم أن للانسان الكامل في أيام كونه الدنيا وى أربع حياتات. النباتية والحيوانية والنطقية والقدسية - إثنان دنيا وبيتان وإثنان اخر وبيتان فان شئت توضيح هذا المقام فعليك التفهم بمثل الكلام وإن شئت مثلاً لهذا فنضرب لك مثلاً كالكلام فان له حيوة إمتدادية نفسية هي بمنزلة الطبيعة النباتية وحيوة صوتية لفظية هي بمنزلة الحيوانية وحيوة معنوية هي بمنزلة الانسانية وحيوة حكمية هي بمنزلة الروح الالهية، فاذا خرج الكلام من جوف المتكلم ودنياه دخل إلى باطن السامع واخراه فورد أولاً في منزل صدره ثم إلى قلبه فاذا ارتحل من عالم التكلم والحرارة إلى عالم السمع والادراك إنقطعت عنه الحياتان الاوليان لانه إنقطع النفس وعدم الصوت فلا

يخلوا حاله بعد ذلك عن أحد أمرين لأنه إما في روضة من رياض الجنة وذلك إذا وقع في صدر من شرح بأنوار معرفة الله وإلهامات ملائكته فيكون قرين ملائكة الله وعباده الصالحين الزائرين لهذا القبر وإما في حفرة من حفر النيران وذلك إذا وقع في صدر ضيق حرج مشحون بالشرو والافات موطن للشياطين والظلمات ومورد للنعنة الله و مقتته ومخلداً في العذاب؛ فان من البواطن والصدور ما ينزل فيه كل يوم الوف من الملائكة والانبياء والاولياء لغاية صفائه فهو كروضة الجنان، ومنها ما يقع فيه كل يوم الف وسواس وكذب وفحش (١) فهو بعينه من الضيق والظلمة كحفرة من حفر النيران فهو يستحق اللعنة والعذاب الاليم (٢) «من شرح بالكفر صدرأ فعليهم غضب من الله ولهم عذاب اليم» فكذلك الانسان إذا مات وإرتحل من هذا العالم فقد بقيت له حياتان أخرى ويتان إن كان من أهلها إنقطعت عنه حيوة النباتية والحيوانية وإنما قلنا إنقطعت دون إنعدمت لان التحقيق (٣) أن ما وجد من الاشياء لا يمكن إنعدامه بالحقيقة والا فيلزم أن يكون قد خرج وزال عن علم الله سبحانه وقد قال: «وما يعزب (٤) عن علمه مثقال ذرة في الارض ولا في السماء»

وإعلم أن لكل من الحيوة النباتية والحيوانية قبرأ هو مقدار تكونهما التدريجي ومدة تقلبهما الاستكمال في دار الدنيا وهي مقبرة ما في علم الله من صور الاكوان الحادثة الموجودة سابقاً ولاحقاً في علمه تعالى قبل ورودها في قبور (٥) هذه الدنيا

١ - وخصومة ومجادلة مع الناس فهو منبع المقت واللعن والغصبة والعذاب الاليم (شواهد الربوبية)

٢ - سورة النحل آية (١٠٨)

٣ - يعني ان الاشياء التي صارت موجودة امتنع انعدامها للزوم زوالها وخروجها عن علم الله سبحانه (منه)

٤ - سورة السبا آية (٣) «لا يعزب عنه مثقال ذرة في السماوات ولا في الارض ولا اصغر الخ»

٥ - وإعلم ان المراد بالقبر الذي يشاب الميت او يعاقب فيه احوال بعد هذه النشأة بناء على ماورد عن الائمة الطاهرين عليهم السلام عالم البرزخ. في مرآت العقول: الحيات ❁

وبعد صدورها عنها وبهذه القبلية اشير في قوله **وَاللَّهُ يَخْتَارُ**: «خلق الارواح قبل الابدان بالفى عام» وإلى هذه البعدية بقوله تعالى «وإلى الله ترجع الامور» (١) وأشار إلى إجتماع القبلية والبعدية بقوله: «كما بدئكم تعودون» و أما قبر النفس والروح فالى ماوى النفوس ومرجع الارواح كل شىء يرجع إلى أصله «انا لله وانا اليه راجعون» (٢)

كشف غطاء

إعلم أن الموت يرد على الاوصاف لاعلى الذوات لانه تفريق لإعدام ورفع وأن المقابر بعضها عرشية وبعضها فرشية لان الله سبحانه أبدع بقدرته الكاملة دائرة العرش بعقلها ونفسها فجعلها ماوى القلوب والارواح وأنشأ بحكمته البالغة نقطة العرش وجعلها مسكن الطبائع والاجساد ثم أمر بمقتضى قضائه الازلى وصوره الاسرافيلى لتلك الارواح والقلوب الفرشية ان تعلقت بالقوالب والابدان الفرشية ثم أمر بقدره الحتمى أن يقبل قابلية هذه القوالب والاجساد واستعدادهما شطراً من الازمنة هذه القلوب والارواح كما شاء الله فاذا بلغ أجل كتاب الله الذى هو آت وقرب الموعد للممات والملاقات للحياة رجعت الارواح إلى رب الارواح قائلين: «إنا لله وإنا إليه راجعون» وعادت الاشباح إلى التراب الرميم: «منها خلقنا كم» (٣) وفيها نعيد كم.

وأما الارواح الكدرة الظلمانية المنكوسة والنفوس الشقية التى كفرت بأنعم

والعقارب اما مثالية تلذع الاجساد المثالية اوهى المتولدة من القبر. ونقل عن شيخنا البهائى: فلعل عدد هذه الحيات بقدر عدد الصفات المذمومة من الكبر والرياء والحسد وسائر الاخلاق والملكات الردية فانها تتشعب وتنوع أنواعاً كثيرة. وهى بعينها تنقلب حيات فى تلك النشأة.

قال شيخنا الاقدم العلامة المجلسى (قده) فى مرآت العقول: «لعل المراد بالقبر عالم البرزخ» والروايات الواردة فى عذاب القبر صريحة على ما ذكره (ره)

١ - سورة الاعراف آية (٢٩)

٢ - سورة البقرة آية (١٥٦)

٣ - سورة طه آية (٥٥)

الله «فاذا قلبها الله لباس الجوع والخوف» (١) فقصدت مع أثقالها من حضيض الفرش إلى جهة العرش بأجنحة مغموصة وأيدي مغلولة بحبائل التعلقات (٢) فصاروا معلقين بين الفرش والعرش (٣) «ولو ترى اذ المجرمون ناكسوا رؤسهم عند ربهم» فالمقابر العرشية للسابقين المقربين والقبور الفرشية إمارضة من رياض الجنان أو حفرة من حفر النيران: «فريقاً هدى (٤) وفريقاً حق عليهم الضلالة» والعرش مقبرة الارواح العرشية والفرش مقبرة الاجساد الفرشية: «كما بدأنا اول خلق (٥) نعيده»

اشراق

إعلم أن كل من شاهد بنور البصيرة باطنه فى الدنيا لآه مشحوناً بأنواع الموزيات والسباع مثل الشهوة والغضب والحسد والحقد والكبر والمكسر والرياء والعجب (٦) إلا أن أكثر الناس محجوب العين من مشاهدتها فاذا إنكشف الغطاء و وضع فى قبره عاينها وقد تمثلت بصورها وأشكالها الموافقة لمعانيتها فىرى بعينه العقارب والحيات التى هى ملكاته وصفاته الحاضرة الان فى نفسه فهذا عذاب القبر ان كان شقيماً ويقابله إن كان سعيداً (٧) وقد ورد فى الحديث عن النبى ﷺ فى عذاب القبر

١ - سورة النحل آية (١١٢)

٢ - فى الشواهد ص (٢٠٠) وارجل مقيدة بقيود الشهوات وكلمة خبيثة اجثت من فوق الارض ما الهامن قرار فصار وامنكوسين معلقين بين الفرش والعرش «و لو ترى اذ المجرمون ناكسوا رؤسهم عند ربهم» فظهر ان الموت وارد على الاوصاف لاعلى الذوات الخ

٣ - سورة الم سجدة آية (١٢)

٤ - سورة الاعراف آية (٣٠)

٥ - سورة الانبياء آية (١٠٤)

٦ - وهى التى لايزال يفرسه وينهشه وان سهى عنها لحظة - شواهد ص (٢٠٠)

٧ - فبالموت يتجرد النفس عن البدن و ليس يصحبها شىء من الهيئات البدنية وهى عند الموت فارقة بمفارقة البدن عن دار الدنيا مدركة ذاتها بقوتها الوهمية عين الانسان المقبور الذى مات على صورته كما كان فى الرؤيا يشاهد نفسها على صورتها التى كانت فى الدنيا بعينها ويشاهد الامور مشاهدة عيان بحسها الباطنى فىرى بدننها مقبورة ويشاهد الاموال واصلة اليها على سبيل العقوبات الحسية على ماوردت به الشرايع ❁

انه قال : «هل ترون فيما ذالانزلت : فان له معيشة ضنكا قالواالله ورسوله أعلم قال :
فى عذاب الكافر فى قبره تسلط عليه تسعة وتسعون تينياً هل تدرون ما التينين : تسعة
وتسعون حية لكل حية تسعة رؤس ينهشونه ويلحسونه وينفخون فى جسمه الى
يوم يبعثون» .

فانظرأيها العارف بعين التدبر والاعتبارفى هذاالحديث و تبصرواهتد بأن هذا
الحديث ونظائره الواردة من أربابالعصمة (ع) فى أحوال القيامة وأهوالها حق و
صدق ولاتكن كالمتفلسف الجاهل بأحكام الاخرة وأحوال القيامة ينكرون هذاوأمثاله
ويقول إنى نظرت فى قبر فلان فلم أر شيئاً من تلك الحيات أصلاً ، ولايعلم هذاالعنين
فى معرفة الله أن هذالتنين له صورة غائبة عن هذه الحواس ، إذ مدركاتهما مختصة بماله
وضع مادى بالنسبة إلى محل الحس الدائر وليست لهذه الحيات والعقارب صور خارجية
عن ذات الميت ، لانها صور أخلاقه وأعماله فصورة التنين كانت مع الكافر المنافق قبل
موته أيضاً متمكنة من باطنه لكن لم يكن شاعراً بههذه الحيات ورؤسهاقال بعض
العلماء : أصل هذالتنين حب الدنيا التى هى رأس كل خطيئة ويتشعب منه رؤس
بعده مايتشعب من حب الدنيا من الاخلاق الذميمة ذلك بانهم «استحبوا الحيوه الدنيا
على الاخرة ، فحقت عليهم كلمة العذاب» (١)

ومما يدل على تجسم الاعمال والاخلاق ما قال فيثاغورس : أعلم أنك سيعارض
لك فى أقوالك وافعالك وأفكارك وسيظهر لك من كل حركة فكرية أو قولية أو فعلية
صور روحانية وجسمانية فان كانت الحركة غضبية أو شهوية صارت مادة شيطان تؤذيك
فى حيوتك وتحجبك عن ملاقاته النور بعد وفاتك وإن كانت الحركة عقلية صارت ملكا
ملتذاً ملتذاً منه فى دنياك و تهتدى بنوره فى آخرتك (اخرا ك خ ل) إلى

❁ الحقة وهذا عذاب القبر وان كانت سعيدة فيتخيّل ذاتها وصور أعمالها و نتائج ملكاتها و
ساير المواعيد النبوية (ص) فوق ماكانت يعتقدها من الجنات و الحدائق و الحور العين
و الكأس من المعين وهذا ثواب القبر فا القبر الحقيقى هذه الهيئات و عذابه و ثوابه
ما ذكرناه . شواهد الربوبية ص (٢٠١)

المظهر الخامس في البعث

إعلم ان البعث هو خروج النفس عن غبار الهيئات البدنية المحيطة بها كما يخرج الجنين من قرار المكين ومدة كون الميت في القبر ككون الجنين في الرحم ، ونسبة حالة القبر الى حالة البعث كنسبة الجنين الى المولود. «ومن وراءهم (١) برزخ الى يوم يبعثون» وقد ثبت أن للانسان نشآت وجودية بعد هذا الوجود و نشآت وجودية قبله كل بازاء نظيره وقد وقع الاشارة الى الاطوار السابقة في قوله تعالى: (٢) «واذ اخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم وأشهدهم على أنفسهم ألست بربكم قالوا بلى» أي أخذ أرواحهم من ظهور آبائهم العالية فاذا ثبت أن له (العهود خل) العود إليها إما شقياً أو سعيداً فبعثك قدومك إلى الله تعالى ومثولك بين يديه إما فرحانا بلقائه وإما كارها له «و من أحب لقاء الله أحب الله لقاءه» ومن كره لقاء الله كره الله لقاءه» (٣)

١ - سورة المؤمنون آية (١٠٠)

٢ - سورة الاعراف آية (١٧٢)

٣ - الجنة جنتان ، جنة روحانية ، وجنة جسمانية : فالاول تنشأ عن التفكير في الافاق و الانفس والتدبر في آيات الله و كيفية صدور الاشياء منه تعالى والاستدلال من المحسوسات على المجردات والسباحة في ديار الكليات المرسله و العقول القادسة و كيفية رجوع الاشياء اليه تعالى و كيفية وجود الجنة والنار والمعاد والصراف وغيرها من المعارف و العلوم التي كانت في هذه النشأة بذر المشاهدة في الآخرة (الدنيا مزرعة الآخرة ، العيش عيش الآخرة) ولذا قال الصادق (ع) : « لو يعلم الناس ما في فضل معرفة الله مامدوا اعينهم الى مامتع به الاعداء من زهرة الحياة الدنيا - و الجنة الجسمانية تنشأ من الاعمال الصالحة من الصلوة والصوم والحج والاخلاق الفاضلة فالنفس باعتبار اكتساب الاخلاق الفاضلة تبعد الصور الجسمانية في صقعها الداخلية وتحشر معها فالنفس الانسانية بعد خروجها عن الدنيا تزيل عنها الشواغل الجسمانية ويحشر جميع قواها في قوة واحدة فلها في الآخرة ايجاد كل شيء شئت باذن الله تعالى ولا تحتاج في ايجاد شيء من مشتبهياتها الى المادة الجسمانية الواقعة في دار الحركات وكل ما يخطر ببالها تصير حاضرة

عندها و مثولة بين يديها ❁

تكملة

إعلم أن أجناس العوالم والنشآت ثلاثة- الدنيا، وهى عالم الماديات، والطبيعيات، والاخرة وهى عالم التعليميات والرياضيات، وماوراء الدنيا والاخرة جميعاً (وهو البرزخ) عالم المفارقات والعقليات - فالنشأة الاولى هالكه دائرة بخلاف الباقيين وخصوصاً الثالثة التى هى المآل الحقيقى للمقربين والانسان حقيقة مجتمعة من هذه العوالم والنشآت باعتبار إدراكه الثلاثة، وكلما غلب عليه واحد منها يكون مآله إلى أحكام ذلك وبهذه المآلات الثلاثة وقع الاشارة فى قوله تعالى : «فريق فى الجنة وفريق فى السعير» (٢) وفريق فى جوار الله وحضرتة «فى مقعد صدق عند مليك مقتدر» فمن غلب عليه التعلقات الدنياوية والمستلذات الحسية فهو عند وفاته يتعذب بفقدان المحسوس وفواته فهو اليقظة دائمة ورهين عذاب اليم (٣) ومن غلب عليه خوف عذاب الاخرة

✽ والنار أيضاً ناران : نار معنوية روحانية عقلانية ونار محسوسة شبحية جسمانية فالاول تنشأ من حرمان القوة العقلية، عن الكمالات النفسانية والمعلوم الحقيقية والمعاندة مع العلوم الالهية والمعارف الحققة وانكارها وجحودها وانكار المبدء والمعادو الشك فى رتبة الانبياء والاولياء ورسوخ العقائد الباطلة و الاراء الردية و النار المحسوسة مبدء حصولها و وجودها الاعراض عن متابعة الانبياء والانغمار فى الشهوات والولع فى الدنيا وزخارفها والنفس بعد استمرار مزاوله الاعمال السيئة والافعال المذمومة تصير متصوره بصور مناسبة لمليكتها و افعالها و تصير مظهرأ للصور الحيات والعقارب والسموم وربما لا يحشر بصورة الانسان و تصير من زمرة الشياطين و الوحوش قال المشنوى- اى دريده پوستين يوسفان ✽ گرك برخيزى ازاين خواب گران - وقد ثبت فى مقره ان افراد الناس وان كانوا بحسب بدو الوجود والولادة داخلين تحت نوع واحد وليكن باعتبار حشرها و رجوعها الى الاخرة انواع متباينة وفى الكتاب و السنة اشارات لطيفة الى حقيقة هذا القول

١ - سورة الشورى آية (٧)

٢ - سورة القمر آية (٥٥)

٣ - فى المبدء والمعاد ص ٣٢٠ : لان اللذات الدنياوية لاحقيقة لها و الملايمات

الحسية امور مجازية فمن عشقها واعتاد بها يكون كمن عشق امرأ معدوماً و طلب شيئاً باطلا لم يكن له ثمرو لاعتنه خير

ورجاء الجنة والمغفرة والزهد في الدنيا والانتقطاع عن هذه اللذات العاجلة فمآله إلى دار السلامة والدخول في أبواب الجنان، والامن من عذاب النيران ومن غلب عليه إدراك الامور الالهية والتشوق إلى الاحاطة بالعقلية فمآله إلى الانخراط في سلك الملكوت وهذه غاية ما يصل إليه البشر بقوة سلوكه العروجي على صراط التوحيد فمن شأنه هذه فقد فاز فوزاً عظيماً ومن عانده وأنكر طريقه طلباً للحطام ورياسة على الاقران فقد خسر خسراناً مبيناً .

والقسم الاول الغالب عليهم التعلقات البدنية والمستلذات الحسية على قسمين قسم منهم يتعذب دائماً وقسم لم يتعذب دائماً وإلى هذا أشار سقراط معلم أفلاطون الالهي: «اما الذين ارتكبوا الكبائر فانهم يلقون في طراطوس (١) ولا يخرجون منه أبداً وأما الذين ندموا على ذنوبهم مدة عمرهم وقصرت آثامهم عن تلك الدرجة فانهم يلقون في طراطوس سنة كاملة يتعذبون، ثم يلقىهم الموج إلى موضع ينادون منه خصومهم يسألونهم الاحضار على القصاص- لينجوا من الشرور فان رضوا عنهم والاعيدوا إلى طراطوس ولم يزل ذلك دأبهم إلى أن يرضى خصومهم عنهم والذين كانت سيرتهم فاضلة يتخلصون من هذه المواضع من هذه الارض ويستريحون من هذه المحابس (المحبس خ ل) ويسكنون الارض النقية» .

قال المترجم: «طراطوس شق كبير وأهوية تسيل إليها الانهار على أنه يصفه بما يدل على التهاب النيران، وكان (كانه خل) يعنى به البحر أو قاموساً فيه درودور، والدرودور الماء الذي يدور ويخاف فيه الغرق أعاذنا الله وإياكم من درودور النار

المظهر السادس في الحشر

إعلم أن الزمان علة التعاقب في الوجود، والمكان علة التكاثر والافتراق في الحضور- فهما سببان لاختفاء الموجودات بعضها عن بعض فاذا ارتفعا في القيامة ارتفعت الحجب بين الخلائق فيجتمع الخلائق كلهم الاولون والآخرين «قل إن الاولين (٢) والآخرين لمجموعون إلى ميقات يوم معلوم» (٣) وهو يوم الجمع لان الحشر بمعنى

١ - يأتي في آخر الكتاب معنى الطراطوس

٢ - سورة الواقعة آية (٥٠، ٤٩) ٣ - سورة الكهف آية (٤٧)

الجمع (١) «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحداً» وهو يوم يتميز فيه المتشابهات لقوله :
 (٢) «ليميز الله الخبيث من الطيب» وينفصل الخصمان لقوله: «ليحق الحق بكلماته ويبطل
 الباطل (٣) وقوله: «ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة» (٤)

توضيح

إعلم أن حشر الخلائق على أنحاء مختلفة حسب أعمالهم وملكاتهم فلقوم على
 وجه التعذيب «ويحشر أعداء الله إلى النار» ولقوم أعمى (٥) «ونحشره يوم القيامة أعمى» و
 بالجملة يحشر كل أحد إلى غاية سعيه وعمله وما يحبه حتى أنه لو أحب أحدكم حجراً
 يحشر معه فيحشر الخلائق على صور ضمائرهم و نياتهم وعليه يحمل معنى التناسخ
 الوارد في لسان الأقدمين .

اشراق عقلي

إعلم أن في باطن كل إنسان وإهابه حيواناً إنسانياً بجميع أعضائه وحواسه و
 قواه وهو موجود الآن ولا يموت بموت البدن العنصري اللحمي بل هو الذي يحشر يوم
 القيامة ويحاسب وهو الذي يثاب ويعاقب، وحيوته ليست كحيوة هذا البدن عرضية بل حياته
 كحيوة النفس ذاتية وهو حيوان متوسط بين الحيوان العقلي والحيوان الجسمي يحشر
 في الآخرة على صور أعماله و نياته (٦)

١ - سورة الانفال آية (٣٧)

٢ - سورة الانفال آية (٤٢)

٣ - سورة فصلت آية (١٩)

٤ - سورة طه آية (١٢٤)

٥ - سورة الزمر آية (٦٨)

٦ - وقد قرر في محله أن تكرر الاعمال حسنة كانت أو سيئة يوجب ثبوت الملكات
 في النفس وكل ملكة حاصلة في الدنيا بواسطة تكرر الاعمال تتصور في الملكوت بصورة
 مناسبة لها وأهل الدنيا لتوجههم بهذه النشأة و زخارفها تحصل في باطن أنفسهم بواسطة
 تكرر اعمال البهائم والدواب صور البهيمة والسباع ويحشرون يوم القيامة بصور ملكاتهم
 و نياتهم وعن النبي (ص): «يحشر بعض الناس على صور يحسن عندها القردة و الغنازير»

حكمة كشفية

قال صاحب الكشف : القيامة قيامتان قيامة صغرى وهى معلومة من مات فقد قامت قيامته، والكبرى ووقته مبهمه ولها ميعاد عند الله ومن وقتها فهو كاذب لقوله صَلَّى عَلَيْهِ وَالْحَوْرَاءُ : « كذب الوقاتون » وكل ما فى القيامة الكبرى فله نظير فى الصغرى لما علمت أن الانسان عالم صغير وأحواله انموذج من أحوال الانسان الكبير ، ومفتاح معرفة هذه الحقائق معرفة الانسانية فمعنى القيامة الكبرى ظهور الحق بالوحدة التامة وطى السماوات وقبض الارض وإندراس الازمنة والامكنة وإضمحلال المواد والاشخاص و رجوع الخلائق كلهم إلى الله ، وعود الروح الاعظم ، و فناء الكل عنده حتى الافلاك والاملاك والنفوس والارواح كما قال : (١) « وصعق من فى السماوات ومن فى الارض الا من شاء الله » وهم الذين سبقت لهم القيامة الكبرى فاهل الحجاب واصحاب الظن والارتياب يزعمون يوم القيامة بعيداً عن الانسان بحسب الزمان كما قال : « وما أظن (٢) الساعة قائمة » وغائباً عنه بحسب المكان كما قال : « ويقذفون بالغيب (٣) عن مكان بعيد » وأهل البصيرة و اليقين فيرونه قريباً بحسب الزمان كما قال : « اقتربت الساعة (٤) وانشق القمر » ويرونه حاضراً بحسب المكان كما قال : « واخذوا من مكان قريب » وقس الاخرة بالاولى والموت بالولادة والولادة الكبرى بالولادة الصغرى والدنيا بالام والقبر بالرحم والبدن بالمشيمة والقيامة يوم جزاء بلا عمل ويوم الشريعة يوم عمل بلا جزاء ، وتعجب بلا ثواب .

قاعدة

فى سر القيامة وزمانها ومكانها

إعلم أن القيامة من داخل حجب السماوات والارض ومنزلتها من هذه الحجب

١ - سورة الكهف آية (٥٣)

٢ - سورة السبا آية (٥٣)

٣ - سورة القمر آية (٢)

٤ - سورة سبا آية (٥١)

كمنزلة الجنين من الرحم لانه ولذلك لا يقوم القيامة الا «إذ انزلت الارض زلزالها وأخرجت الارض أثقالها» (١)، واذ السماء انشقت واذنت لربها وحقت (٢) وإذ الكواكب انتشرت (٣) واذ الشمس كورت، واذ البحار فجرت واذ الجبال نسفت: واذ الصحف نشرت؛ واذ الجحيم سعرت» وقوله ﷻ: «لا تقوم القيامة وفي وجه الارض من يقول الله الله» إشارة إلى أن الرجل مادام خارج الحجب فالقيامه سر على علمه فاذا قطع الحجب صارت القيامة علانية عنده بعد ما كانت غائباً عنه وكانت القيامة عند نبينا ﷺ علانية حين قطع حجب السماوات والارض «لقد رأى (٤) من آيات ربه الكبرى» وسميت القيامة ساعة لانها تسعى إليها النفوس لابقطع المسافات المكانية بل بقطع الانفاس الزمانية بحر كة جوهرية ذاتية وتوجه إلى الله تعالى: «وان الساعة آتية لا ريب فيها ولكن أكثر الناس لا يعلمون» (٥)

تذنيب

إعلم أن ارض المحشر هي هذه الارض التي في الدنيا إلا أنها يتبدل غير الارض فتمد مدالديم وتبسط فلا يرى فيها عوجاً يجمع فيها جميع الخلائق من أول الدنيا إلى آخرها- لانها اليوم مبسطة على قدر يسع الخلائق كلها ومعنى مدها وبسطها أن مجموع الامكنة الواقعة في كل وقت كما يتصل الانات في نظر شهوده تعالى كذلك الارض الموجودة في الازال والاباد فتصير الاراضى كلها أرضاً واحدة فيها الخلائق كلها كما قال: «وأشرق الارض (٦) بنور ربها ووضع الكتاب و جىء بالنبيين والشهداء وقضى بينهم بالحق وهم لا يظلمون»

-
- ١ - سورة الزلزلة آية (٢)
 - ٢ - سورة الانشقاق آية (٢)
 - ٣ - سورة الانفطار آية (٢)
 - ٤ - سورة النجم آية (١٨)
 - ٥ - سورة الحج آية (٧)
 - ٦ - سورة الزمر آية (٦٩)

المظهر السابع فى الصراط

الصراط (١) طريق الحق ودين التوحيد الذى جمع الانبياء والرسل عليهم السلام ومتابعيهم والصراط المستقيم الذى إذا سلكت أو صلك إلى الجنة هو صورة الهدى الذى أنشأته لنفسك مادمت فى عالم الطبيعة من الاعمال القلبية فهو فى هذه الدار كسائر المعانى الغائبة عن الحواس لا يشاهد له صورة حسية فان انكشف غطاء الطبيعة بالموت يمد لك يوم القيامة جسراً محسوساً على متن جهنم أوله فى الموقف وآخره على باب الجنة يعرف من يشاهده انه صنعتك و بناؤك ، ويعلم أنه قد كان فى الدنيا جسراً ممدوداً على متن جهنم طبيعتك التى قيل لها: هل امتلات فتقول: هل من مز يدليز يد فى طولك وعرضك وعمقك من ظل ذى ثلاث شعب و هذا معنى صراط الله لقوله : «وانك (٢) لتهدى إلى صراط مستقيم» صراط الله الذى له ما فى السماوات وما فى الارض والانحراف عنه توجب السقوط عن الفطرة والهوى إلى جهنم . وإعلم أن انبياء الله

١- روى الصدوق فى معانى الاخبار باسناده عن الصادق (ع) أنه سئل عن الصراط فقال (ع) : « هو الطريق الى معرفة الله وهما صراطان : صراط فى الدنيا و صراط فى الآخرة واما الصراط الذى فى الدنيا فهو الامام المفترض الطاعة من عرفه فى الدنيا و اقتدى بهداه مر على الصراط الذى هو جسر جهنم فى الآخرة و من لم يعرفه فى الدنيا زالت قدمه على الصراط فى الآخرة و تردى فى نار جهنم » وعن الصادق (ع) « الصراط المستقيم أمير المؤمنين (ع) و عنه أيضاً : « ان الصورة الانسانية هى الطريق المستقيم الى كل خير و الجسر الممدود بين الجنة و النار » روى الصدوق باسناده عن الصادق (ع) أن الناس يمرّون على الصراط طبقات و الصراط ادق من الشعر و أحد من السيف فمنهم من يمر مثل البرق . و منهم من يمر مثل عدو الفرس ، و منهم من يمر حيواً ، و منهم من يمر مشياً ، و منهم من يمر معلقاً ، قدياً أخذ النار منه شيئاً و يترك شيئاً و روى أن مرور على الصراط على قدر نورهم »

وفى خبر آخر « ان الصراط يظهر يوم القيامة للابصار على قدر المارين عليه » ولما كان الصراط ممدوداً على النار فلا بد لكل احد من الورد عليه لان الاستكمالات الجوهرية مبدء سلوكها هو الطبيعة ولا بد لكل انسان سعيدا و شقى المرور عليه لان اصل الجهنم كان من الدنيا و اصله و مادته هو تعلق النفس بامور الدنيا و زخارفه .

ورسله صراط الله في عالم الدنيا فمن تخلف عنهم هوى إلى دار الجحيم. فللمصراط المستقيم وجهان: أحدهما أدق من الشعر والآخر أحد من السيف فكذلك للنفوس الانسانية وجهان وقوتان علمية وعملية فمن كمل قوتيه باكتساب المعارف الالهية والاقتناء بالعلوم الربانية والاجتناب عن محارم الله ومناهيه ، فقد تيسر له العبور عن هذا الصراط كالبرق الخاطف .

زيادة كشف وتوضيح

قال الشيخ الصدوق محمد بن علي بن بابويه القمي (رحمه الله): «إعتقادنا في الصراط أنه حق وأنه جسر جهنم وأن عليه ممر جميع الخلق» قال الله تعالى : «وإن منكم إلا وارد ها كان على ربك (١) حتماً مقضياً» قال : والصراط في وجه آخر اسم حجج الله فمن عرفهم في الدنيا وأطاعهم أعطاه الله جوازاً على الصراط الذي هو جسر جهنم يوم القيامة وقال النبي ﷺ لعلي عليه السلام : يا علي إذا كان يوم القيامة أقعد أنا و أنت وجبرئيل على الصراط ولا يجوز على الصراط أحد إلا من كانت معه مبرة بولايتك» وقال رسول الله ﷺ : «شعار المؤمنين على الصراط رب سلم رب سلم» وقال بعض أهل الشهود : «إن الله خلق الصراط من رحمته أخرجه للمؤمنين فالصراط للموحدين خاصة والكفار لا جواز لهم عليه لان النار قد إنقطت من الموقف جنائزهم و الصراط يدق ويتسع على حسب منازل الموحدين الدقة للمذنبين ، والسعة للمتقين والاصل للانبياء والاولياء والسرعة والابطاء في قطع الصراط على قدر القرب فأولهم زمرة يقطع في مثل طرف العين ولمع البرق وهم الانبياء (ع) ثم في مثل الريح والطير وهم الصديقون والاولياء والثالثة مثل حضر الفرس وأجاويد الخيل وهم المجاهدون انفسهم والرابع مثل الراكب رجلة وهم المتقون والخامسة في مثل سعى الرجل وهم العابدون والسادسة مشياً وهم العمال المستورون والسابعة جثواً وهم المتتهتكون من الموحدين

تنبیه

فی أحوال تعرض يوم القيامة

إعلم أنه إذا ظهر نور الانوار وإنكشف جلال وجه الله انقيوم (١) وغلب سلطان الاحدية وإشتمت جهات الفاعلية وأخرجت القوابل والمستعدات من القوة إلى الفعل وإنتهت الحركات إلى غاياتها وبرزت الحقائق من مكامن غيبها وحجب موادها إنخرط كل ذى مبدء في مبدءه ورجع كل شيء إلى أصله وعاد كل ذى غاية إلى غايته : «(٢) الإالى الله تصير الامور ، لمن الملك (٣) اليوم لله الواحد القهار ، ولله (٤) ميراث السماوات والأرض» وإذا إتصل كل فصل إلى أصله والتحق كل فرع إلى أصله وبلغ كتاب كل شيء أجله وجمع الشمس والقمر وانكدر نور الكواكب وكورت الشمس وانتشرت الكواكب وخسف القمر ورجعت السماوات والأرض على ما كانت عليه «يوم نظوى (٥)

١ - اعلم أن التجلى من حيث الاطلاق والاحدية يفنى كل التعينات وهذا التجلى يحصل للمكلمين فى بعض حالات السلوك ولا يكون مقاماً لهم وللانسان الختمى واوصيائه المعصومين فى كل الحالات وكان مقاماً لهم لقيام قيامتهم فى هذه النشأة وقد اخبر على (ع) عن هذا بقوله : «لو كشف الغطاء لما ازدت يقيناً» واليه أشار نبينا محمد (ص) بقوله «الان قيامتى قائم» ونعم ما قال العارف البارع المولى الرومى قدس الله سره

زاده تا نيست أحمد در جهان	صد قيامت خود از او گشته عيان
ز و قيامت راهمى پرسیده اند	كى قيامت تا قيامت راه چند
با زبان حال ميگفتى بسى	كه ز محشر حشر را برسد كسى
بهر آن گفت آن رسول خوش بيام	رمز موتوا قبل موت يبا كرام
همچنانكه مردهام من قبل موت	زان طرف آورده ام اين صيت و صوت
پس قيامت شو قيامت را به بين	ديدن هر چيز را شرط است اين

٢ - سورة الشورى آية (٥٣)

٣ - سورة الغافر آية (١٦)

٤ - سورة الحديد آية (١٠)

٥ - سورة الانبياء آية (١٠٤)

السماء كطى السجل يوم (١) تبدل الارض غير الارض، وحملت الارض والجبال فذكرت اداة واحدة يرجع ماتحت مقعر فلك الكواكب جهنم وسميت بهذا الاسم لبعدها عن الارض يقال بئر جهنم اي بعيد القعر ويوضع الصراط من الارض علواً إلى سطح فلك الكواكب وهو فرش الكرسي من حيث باطنه ولذلك قيل أرض الجنة الكرسي وسقفها عرش الرحمان ويوضع الموازين في أرض المحشر «والوزن يومئذ الحق للرحمن» ويرتفع الحجب بين الله وبين عباده وهو معنى كشف الساق «يوم يكشف (٤) عن ساق» فلا يبقى أحد على أى دين كان إلا سجد لله خاصة بالسجود المعهود.

المظهر الثامن

فى نشر الصحائف و إبراز الكتب

إعلم أن القول والفعل مادام وجودهما فى أكوان الحركات والاصوات فلاحظ لهما من البقاء والثبات ولكن من فعل فعلاً أو نطق بقول يحصل منه أثر فى نفسه و حالة تبقى زماناً وإذا تكررت الافاعيل إستحكمت الاثار فى النفس فصارت الاحوال ملكات فيجتمع فى ذاته وخزانة مدركاته، وهو كتاب منطوق اليوم عن مشاهدة الابصار فيكشف له بالموت ما يغيب عنه فى حال الحيوة مما كان مسطوراً فكل من فعل مثقال ذرة خيراً أو شراً وجده مكتوباً فى صحيفة ذاته أو صحيفة أعلى منها وهو نشر الصحائف فاذا احان وقت أن يقع بصره على وجه ذاته إنكشف له عند ذلك قائلاً : «مال هذا الكتاب لا يغادر صغيرة ولا كبيرة إلا أحصيتها» وعند ذلك يكون حديد البصر قارياً لكتاب نفسه «فكشفتنا (٥) عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد ونخرج له يوم

١ - سورة ابراهيم آية (٤٨)

٢ - سورة الحاقة آية (١٤)

٣ - سورة القلم آية (٤٢)

٤ - سورة الكهف آية (٤٩)

٥ - سورة ق آية (٢٢)

القيامة كتاباً يلقيه منشوراً؛ إقرء كتابك (١) كفى بنفسك اليوم عليك حسيماً و قد ورد في هذا الباب (٢) من طريق اهل البيت (ع) وغيرهم احاديث كثيرة عن النبي ﷺ منها ما روى عن قيس بن عاصم أنه قال ﷺ: «يا قيس ان مع العز ذلاً وإن مع الحيوية موتاً وإن مع الدنيا آخرة وإن لكل شيء رقيباً وعلى كل شيء حسيماً وإن لكل أجل كتاباً وإنه لا بد لك من قرين يـدفن معك وهو حي وتدفن معه وأنت معه فان كان كريماً كرمك وإن كان لثيماً أسلمك ثم لا يحشر إلا معك ولا تحشر إلا معه ولا تسئل إلا عنه فالأصلح إن صلح آنتس به وإن فسد لآنتس وحش إلا منه وهو فعلك» ومنها قوله ﷺ: «إن الجنة قيعان وان غراسها سبحان الله» ومنها: «المرء مرهون بعمله» ومنها: «خلق الكافر عن ذنب المؤمن» فمن كان من أهل السعادة و اصحاب اليمين وكان معلوماته اموراً مقدسة فقد اوتى كتابه بيمينه من جهة عليين «ان كتاب الابرار لفي عليين (٣)» ومن كان من الاشقياء المردودين ، وكان معلوماته مقصورة على الجزئيات فقد اوتى من جهة سجين «ان كتاب الفجار لفي سجين (٤)»

١ - سورة الاسراء آية (١٤ و ١٣)

٢ - وهو يوم تبلى السرائر يصير الغيب فيه شهادة والسر علانية و الخبر عياناً و اهل الغفلة اذا وقع ابصارهم على ذلك الكتاب يقولون : ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة و لا كبيرة الا احصاها. و لذا عبر عن القيامة بيوم تبلى السرائر و الدليل عليه أن النفس مادام كونها في هذه النشأة لاشتغالها بتدبير البدن و توجهها الى المشتهيات الدنياوية و تصادفها مع العلل الاتفاقية ليست لها الاقتدار على رؤية صحيفة نفسه ولكن بعد رجوعها الى الآخرة واستغنائها عن البدن تصير مستكفية بذاتها و ما يتعلق بهامن القوى و الصور الموجودة في غيب ذاتها ان كانت معلوماتها اموراً قدسية و أعمالاً صالحة « فروح وريحان وجنة نعيم » و ان كانت مدركاتنا أعمالاً سيئة فسوف يدعوا ثبوراً و يصلى سعيراً فصحيفة نفس كل انسان كتاب يقرء فيها أعماله و افعاله ان كان من اهل الحسنات فقد اوتى كتابه بيمينه و ان كان من اهل السيئات فقد اوتى كتابه بشماله: ان كتاب الابرار لفي عليين و ما ادراك ما عليون كتاب مرقوم يشهده المقر بون . ان كتاب الفجار لفي سجين و ما ادراك ما سجين كتاب مرقوم

٣ - سورة المطففين آية (١٨)

٤ - سورة المطففين آية (٧)

لكونه من المجرمين المنكوسين «ولوترى اذ المجرمون ناكسوا رؤسهم عند ربهم» (١)

تهييم

فى الميزان والحساب

قال تعالى : «ونضع (٢) الموازين القسط ليوم القيامة فلا تظلم نفس شيئاً»
 أعلم أن الحساب عبارة عن جمع تفاريق الأعداد والمقادير وفى قدرة الله أن يكشف فى لحظة واحدة للخلائق حاصل حسناتهم وسيئاتهم وهو أسرع الحاسبين واختلف فى معنى الميزان فقيل: إن الموازين هم الانبياء والوصياء ويدل بذلك ما سئل الصادق عليه السلام عن قول الله عز وجل: ونضع الموازين القسط ليوم القيامة قال عليه السلام: «الميزان هو الانبياء والوصياء» (ع) وقيل هى ميزان العلوم و لا تفاوت بين القولين لان ميزان العلوم هو القرآن وهم (ع) حاملوه

واعلم ان الموازين الواردة فى القرآن فى أصل ثلاثة ميزان التعادل و ميزان التلازم و ميزان التعاند لكن الاول ينقسم إلى ثلاثة اقسام الا كبر و الا وسط و الا صغر فيصير الموازين خمسة فمن تعلم هذه الموازين الخمسة التى أنزلها الله فى كتابه المنزل على رسوله فقد اهتدى ومن ضل عنها وعمل بالرأى فقد غوى وتردى فالاول وهو كبر من التعادل ميزان التخلييل عليه السلام استعمله مع نمرود وهو كما حكى الله بقوله: «ربى الذى يحيى (٣) ويميت الى قوله: فبهت الذى كفر» الثانى الميزان الاوسط وهو أيضاً واضعه الله ومستعمله الاول ابراهيم عليه السلام حيث قال: «لا احب الا فلين» (٤) الثالث الميزان الاصغر فهو أيضاً مبناه من الله حيث علم نبيه محمداً ﷺ فى القرآن و هو قوله: «وما قدر و الله (٥) حق قدره اذ قالوا ما انزل الله على بشر الاية» الرابع

١ - سورة الم سجدة آية (١٢)

٢ - سورة الانبياء آية (٤٧)

٣ - سورة البقرة آية (٢٥٨)

٤ - سورة الانعام آية (٧٦)

٥ - سورة الانعام آية (٩١)

ميزان التلازم وهو مستفاد من قوله تعالى: «قل لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا - الخامس
 ميزان التعاند اما موضعه من القرآن فهو قوله تعالى تعليماً لتبنيه ﷺ: «قل (١)
 من يرزقكم من السماء والارض قل الله، وانا اوابا كم لعلى هدى أو فى ضلال مبين» وبالجملة
 ميزان كل شيء يكون من جنسه مثلاً ميزان الفلسفة المنطق وميزان الدوائر والقسي
 الفرجار، وميزان الاعمدة الشاقول وميزان الشعر العروض وميزان الخطوط المسطر
 فميزان القيامة (٢) من جنس عالم الاخرة. وقال شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن علي بن بابويه
 القمي رحمه الله: «إعتقادنا في الحساب انه حق منه من يتولاه الله ومنه من يتولاه حججه
 فحساب الانبياء (ع) والائمة (ع) يتولاه عزوجل ويتولى كل نبي حساب اوصيائه
 ويتولى الاوصياء حساب الامم .

١ - سورة سبا آية (٢٤)

٢ - روى الصدوق عليه الرحمة باسناده عن هشام بن سالم قال: سألت أبا عبد الله (ع)
 عن قول الله عزوجل « ونضع الموازين القسط ليوم القيامة فلا تظلم نفس شيئاً » قال :
 هم الانبياء والاصياء، وفي رواية اخرى عنهم عليهم السلام نحن الموازين القسط ليوم القيامة،
 وليعلم أنه ليس المراد من الميزان هذا الميزان الذى يوزن به الاجسام فى الاسواق كما أنه
 ليس المراد من الصحف القرطاس المكتوبة والمراد بالصحف هى النفوس الانسانية
 المكتوبة فى صحيفة وجودها كل صغيرة وكبيرة من أعمالها الحسنة والسيئة وفى الاحتجاج
 (الطبرسى) عن الصادق (ع) انه قيل له : اوليس توزن الاعمال قال (ع) : لا، لان
 الاعمال ليست أجساماً وانما هى صفة ماعملوا وانما يحتاج الى وزن الشيء من جهل
 عدد الاشياء ولا يعرف ثقلها وخفتها، وان الله لا يخفى عليه شيء قيل : فما معنى الميزان
 قال : العدل ؛ قال : فما معناه فى كتابه فمن ثقلت موازينه قال : فمن رجح عمله
 وعن على عليه السلام: الحسنات ثقل الميزان والسيئات خفة الميزان والميزان الحقيقى
 هو العدل الالهى الذى لا يتحقق به الا الانسان الكامل والانسان الكامل الختمى واولاده
 وورثته مشتمل على جميع الموازين وهم ملاك معرفة الاراء الصائبة والاقوال السديدة
 والافعال الجميلة ولهم مقام احدىة الجمع والفرق التى هى ظل الوحدة الحقيقية المشتملة
 على علم الشريعة والطريقة والحقيقة ولذا قيل فى حقهم عليهم السلام : الميزان
 الاعمال- وفيهم العدالة الواقعية فلهم الكمال المطلق فى الحدوث والقدم لان للانسان
 الكامل نسختين ظاهرة وباطنة فالنسخة الظاهرة مضاهية للعالم وباطنه للحضرة الالهية
 تقدير بيك ناقة نشانيد دومحمل ليلى حدوث تو و سلمى قدم را

وإعلم أن هذا الميزان برهان معرفة الله وصفاته وأفعاله وملائكته وكتبه ورسوله وملكوته ليعلم كيفية الوزن بتعليماً من قبل أنبيائه (ع) كما تعلم الانبياء (ع) من ملائكته فالله هو المعلم الاول والمعلم الثاني جبرئيل والثالث المعلمين هو الرسول ﷺ وأول من استعمل هذا الميزان أب الانبياء وشيخهم ابراهيم الخليل عليه السلام ثم سائر الانبياء إلى ابنه المقدس محمد ﷺ «وتلك حجتنا آتيناها إبراهيم على قومه نرفع درجات من نشاء إن ربك عليم حكيم» (١)

تحقيق

إعلم أن لكل عمل من الاعمال الحسنة كالصلوة والصوم والقيام وغيرها باعتبار تأثيره في النفس وتطهرها عن غواسق الطبيعة وجذبها من الدنيا الى الآخرة مقداراً معيناً وقوة معينة وكذلك لكل عمل من الاعمال السيئة قدراً من التأثير من أظلام جوهر النفس وتكثيفها وكل ذلك محجوب عن مشاهدة الخلق في الدنيا وعند وقوع القيامة ينكشف لهم لاجل رفع الحجاب فكل أحد ما لم يتخلص ذاته بقوة اليقين ونور الايمان عن قيد الطبيعة فذاته مرهونة بعمله فهو بحسب مزاوله الاعمال والافعال وثمراتها وتجاذبها للنفس إلى شيء من الجانبين بمنزلة ميزان ذي كفتين إحدى كفتيه يميل إلى الجانب الأسفل أعنى الجحيم بقدر ما فيها من متاعها الفانية والاخرى تميل إلى العالم الاعلى ودار النعيم بقدر ما فيها من متاع الآخرة الباقية فاذا وقع التعارض بين الكفتين فالحكيم من الله العلى الاكبر في ادخاله إحدى الدارين دار النعيم ودار الجحيم على حسب ميزانه .

وإعلم ان كفة الحسنات في جانب المشرق وكفة السيئات في جانب المغرب والاولى كفة أصحاب اليمين والثانى كفة أصحاب الشمال ولا تظن أنه إذا وقع التراجيح والمجازاة وقضى الحكم ونفذ الامر تصير الكفتان كلتاهما في حكم واحد في اليمينية والشمالية والمشرقية والمغربية والجنانية والجهنمية فاهل السعادة كلتا يديهم تصير

يمينية وكتنا يدي اهل الشقاوة تصير شمالية .

تذكرة فى الحساب

الحساب جمع متفرقات شتى ليعلم حاصل متفرقات الحسنات والسيئات كما علمت سابقاً - أعلم أن طوائف الناس من جهة الحساب يوم الآخرة صنفان صنف يدخلون الجنة ويرزقون نعيمها وهم ثلاثة أقوام

المقربون الكاملون فى المعرفة والتجرد، وهم لتنزههم وارتفاع مكانتهم عن شواغل الكتاب والحساب يدخلون الجنة بغير حساب كما قال تعالى فى حقهم : ما عليك (١) من حسابهم من شىء ، وما من حسابك عليهم من شىء» ومنهم جماعة من أصحاب اليمين لم يقدموا فى الدنيا على معصية ولم يقتروا سيئة ولا فساداً فى الارض لصفاء ضمائرهم وقوة نفوسهم على فعل الطاعات وإيتاء الحسنات فهم أيضاً يدخلون الجنة بغير حساب : « تلك الدار الآخرة (٢) نجعلها للذين لا يريدون علواً فى الارض ولا فساداً والعاقبة للمتقين» ومنهم جماعة نفوسهم ساذجة وصحائف أعمالهم خالية من آثار السيئات والحسنات جميعاً فينالهم الله برحمته منه وفضل لم يمسخهم سوء العذاب لان جانب الرحمة أرجح من جانب الغضب فهولاء أيضاً يدخلون الجنة بغير حساب ورحمتى وسعت كل شىء .

واما الصنف الثانى الذين هم أهل العقاب فهم أيضاً ثلاثة أقسام منهم قسم صحيفة أعمالهم خالية من العمل الصالح ولا محالة يكون كافرين فيدخلون جهنم بلا حساب و منهم قسم صدر منهم بعض الحسنات لكن وقع فى حقهم فحبط ما صنعوا و باطل ما كانوا يعملون « وقد منا الى (٣) ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً وقسم منهم فى الحقيقة من اهل الحسنات حيث خلطوا اعمالاً صالحاً وآخر سيئاً فهولاء قسمان قسم يناقش معهم فى الحساب لكل دقيق وجليل لانهم بهذه الصفة عاشوا فى الدنيا والقسم الثانى

١ - سورة الانعام آية (٥٢)

٢ - سورة القصص آية (٨٣)

٣ - سورة هود آية (١٦)

وهم الذين كانوا يخافون سوء الحساب ويشفقون من عذاب يوم القيامة فهولاء لا يعذبون كثيراً بالمناقشة معهم فى الحساب .

تبصرة

إعلم يا حبيبي أنك مسافر من الدنيا إلى الآخرة وأنت تاجر ورأس مالك حياتك و تجارتك إكتساب المعارف وهى زاد سفرك إلى معادك وفائدتك و ربحك هى حياتك الابدية بنعيمها بلقاء الله ورضوانه وخسرانك وهو هلاك نفسك باحتجابك عن جوار الله ودار كرامته - واعلم أن الناقد بصير لا يقبل منك إلا الذهب الخالص وفضة الطاعة فوزن حسناتك بميزان صدق واحسب حساب نفسك قبل أن توافى عمرك ، وقبل أن يحاسب عليك فى وقت لا يمكنك التدارك فالموازن مر فوعة ليوم الحساب و فيه الثواب والعقاب «فأما من ثقلت (٢) دوازينه ، فهو فى عيشة راضية ، وأما من خفت موازينه ، فامه هاوية و ما أدريك ماهية نار حامية»

تنبيه

إعلم أن باطن الانسان فى الدنيا ظاهرة فى الآخرة و ما كان لها غيباً هيئتها يصير شهادة هناك و يكون كل سر علانية لان للنفس فى ذاتها سمعاً و بصرأ و شماً و ذوقاً و لمسأ و تخيلاً و تصرفاً و فعلاً و حركة و أن لها عيناً باصرة إلى ربها ناظرة و اذناً سامعة يسمع بها كلمات الملائكة و أصوات طيور الجنان و نعماتها و شمأ يشم به روائح الانس و نسائم القدس و ذوقاً يذوق به طعم الجنة و لمسأ يلمس به حور العين وهى المشاعر الروحانية و الحواس الباطنية و أنها مع محسوساتها من أهل الجنة إن لم يحجبها سد ولم يمنعها مانع و أما هذه الحواس فهى دائرة و محسوساتها مستحيله كائنه فاسدة يوجب العذاب الاليم و الحرمان عن النعيم

١ - سورة التوبة آية (١٠٢)

٢ - سورة القارعة آية (٦، ٧، ٨، ٩، ١٠)

تذنيب - في أن الجنة والنار حق

إعلم أن الله تعالى عالماً غير هذا العالم وهو عالم الآخرة وعالم الباطن وعالم الغيب وعالم الملكوت وهذا العالم عالم الدنيا وعالم الظاهر وعالم الشهادة والملك والخلق وهو ثابت الآن ومكانهما ليس في ظواهر هذا العالم لأنه محسوس وكل محسوس بهذه الحواس فهو من الدنيا والجنة والنار من عالم الآخرة نعم مكانهما في داخل حجب السماوات ولهما مظاهر في هذا العالم وعليها تحمل الأخبار الواردة في تعيين بعض الامكنة لهما

و إعلم أن الأحاديث مختلفة في وجودهما وعدمهما فبعض الأحاديث تدل على أنهما ليسا بموجودين الآن بل هما يكونان موجوداً بعد بوار الدنيا وخراب السماوات والأرض وبعضها تدل على أنهما موجودان الآن والامتناعات بين الأحاديث التي وردت عن أبواب العصمة واصحاب الحكمة عليهم السلام لان الجنة التي هي موجودة الآن هي الجنة التي خرج عنها أبونا وزوجته لخطيئتهما والجنة والنار اللتان يحصلان بعد بوار الدنيا هي جنة الأعمال والافعال اللتان يتكونان بعد إتمام الافعال والآثار

وقال محمد بن علي بن بابويه القمي رحمه الله : « اعتقادنا في الجنة أنها دار البقاء و دار السلام لاموت فيها ولاهرم ولاسقم ولامرض ولافقر وانها دار الغناء » وقال في النار : « إعتقادنا في النار أنها دار الهوام و دار الانتقام من اهل الكفر و العصيان ولهما ابواب و درجات و دركات » والملائكة (١) يدخلون عليهم من كل باب ، لها سبعة (٢) ابواب لكل باب منها جزء مقسوم « عصمنا الله و اياك من حر النار

١ - سورة الرعد آية (٢٣)

٢ - سورة الحجر آية (٤٤)

خاتمة

في أحوال يعرض يوم القيامة

منها الأعراف وهو سور بين الجنة والنار له باب باطنه فيه الرحمة وهي ما يلي الجنة وظاهره من قبله العذاب وهو ما يلي منه النار يكون عليه من تساوت كفتا ميزانه فهم ينظرون بعين الى النار و بعين إلى الجنة « وعلى الاعراف (١) رجال يعرفون كلا بسيماهم »

١ - سورة الاعراف آية (٤٦)

قال المحقق العظيم المولى السكشاني (ره) في قررة العيون ص ٤٩٣ :
 « الاعراف ان كان اشتقاقها من المعرفة فالانبياء و الاولياء عليهم السلام هم العارفون و المعروفون في هذه النشأة، وان كان بمعنى العرف اى المكان العالى المرتفع فهم الذين من فرط معرفتهم وشدة بصيرتهم كانهم فى مكان عال مرتفع ينظرون الى ساير الناس فى درجاتهم و دركاتهم و يميزون السعداء عن الاشقياء على معرفة منهم بهم وهم بعد فى هذه النشأة ». واعلم ان الاولياء لمكان ترفعهم عن هذه النشأة و اتصالهم بالملاء الاعلى يرون اهل الجنة و مقاماتهم و اهل النار و دركاتهم فى هذه النشأة و لكن مراتب الاولياء و الكملين مختلفة على حسب استعداداتهم و كمالاتهم و سيرهم المعنوى و للروح اى اللطيفة الانسانية من حيث ارتقائه الى الملاء الاعلى و عالم الارواح و اللوح (باصطلاح اهل العرفان) بطن ثالث وهو منفتح لخواصهم و لسان مرتبة جواب زيد بن حارثة من اصحاب النبى (ص) حيث قال اصحبت مؤمناً حقاً حينما سئله النبى (ص) كيف اصبحت و قال : كانى انظر الى عرش الرحمن بارزاً و هذه مرتبة ان تعبد الله كانك تراه باصطلاح اهل المعرفة هذه المرتبة تكون اوسط مراتب الاحسان كما ان للروح بطن رابع و لسانه قوله تعالى لا يزال يتقرب عبدى الى بالنوافل حتى كنت سمعه و بصره الخ وله بطن خامس و سادس و سابع و آخر هذه المراتب يختص بنبينا محمد و اهل بيته المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين و لا يفتح شمة منه الا لصاحب الارث المحمدي فانهم السبيل الاعظم و سئل عن على عليه السلام (على ما فى بصائر الدرجات) معنى الاية الشريفة و على الاعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم قال (ع) و نحن الاعراف الذين لا يعرف الله الا بسبيل معرفتنا و نحن الاعراف نوقف يوم القيامة بين الجنة و النار و عن الباقر (ع) ان هذه الاية انزلت فى هذه الامة و الرجال هم الائمة من آل محمد (ص) و قال (ع) الاعراف صراط بين الجنة و النار و من شفعه له الائمة من المدنيين نجى

ومنها ذبح الموت فهو أن الله يظهره يوم القيامة في صورة كبش أملح ويأتى يحيى عليه السلام وييده الشفرة فيذبجه وينادى منادياً يا أهل النار خلوداً بلاموت وليس في النار ذلك الوقت الا الذين هم أهلها، فأما أهل الجنة إذا رأوا الموت سراً عظيماً فيقولون: بارك الله لنا فيك لقد خلصتنا من تلك الدنيا و كنت خير وارء علينا وخير تحفة أهداها الله إلينا قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «الموت تحفة المؤمن وأهل النار إذا أبصروه يفرعون منه ويقولون: لقد كنت سراً وارداً علينا عسى أن تميتنا فنستريح مما نحن فيه ثم يغلق أبواب النار غلقاً لا فتح بعده فينطبق أهلها ويدخل بعضها على بعض فيعظم الضغط على أهلها ويرجع أسفلها أعلاها ويرى الناس والشياطين فيها كقطع اللحم في القدر إذا كان تحتها ناراً عظيمة «يغلى» (١) كغلى الحميم كما خبت (٢) زدنهم سعيراً» بتبديل الجلود.

اشراق في معنى النفخ

قال سبحانه: «ونفخ (٣) في الصور» (٤) لما سئل النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن الصور فقال صلى الله عليه وآله وسلم

١ - سورة الدخان آية (٤٦)

٢ - سورة الاسراء آية (٩٧)

٣ - سورة الزمر آية (٦٨)

٤- وورد عن النبي (ص): «أن فيه ثقباً بعدد الارواح» ولعله كناية عن الحفريات البرزخية
 « القبور اما روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النيران » يمتثل اليها الارواح بعد الموت و سرا تصافها بالسعة والضيق لانه لا شيء أوسع من الخيال لان النفس بقوتها الخيالية تتصور اشياء لا وجود لها في الخارج مع انها كذلك ليس في وسعها تجريد المعاني الكلية ويرى كل شيء في صورة شبحية مثالية برزخيه بخلاف العقل لانه يرى باطن الاشياء ومعانيها مجردة عن الصورة و اما سر تعبيره (ص) عنه بالنور فواضح لان النور ظاهر بذاته و مظهر لغيره و الخيال نور يظهر به في موطنه جميع الصور الشبحية و لكل بدن مادي دنياوى لب واصل باق بعد موت البدن العنصرى وهو عين القالب البرزخى و البدن المثالى فحياة هذا البدن المثالى حيوة ذاتية و منشأ وجوده و ولادته هذا البدن المادى الجسمانى الدائر و اذامات الانسان و خلع جلاباب العنصرى يبقى مع الجسد النورى البرزخى فجميع مدركات الانسان بعد الموت اما تكون بعين هذه الصورة

قرن من نور «يلتقمه خل» إلتقمه إسرافيل (ووصفه خل) فوصف بالسعة والضيقة واختلف في أن أعلاه ضيق وأسفله واسع أو بالعكس ولكل وجه . والنفخة نفختان نفخة تطفى النار، ونفخة تشتعلها «ونفخ في الصور فصعق (١) من في السماوات ومن في الارض الا من شاء الله» ثم نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون. والصور بضم الصاد مسكون الواو وقرء بفتحها أيضاً جمع الصورة لان نافخها هو واهب الصورة باذن الله فاذا تهيأت هذه الصور كانت فتيلة إستعدادها كالحشيش المحترق، وهو الاستعداد لقبول الارواح كاستعداد الحشيش بالنار التي كمننت فيه لقبول الاشتعال، والصور البرزخية كالسرج مشتعلة بالارواح التي فيها فنفخ اسرافيل نفخة واحدة فتمر على تلك الصورة فتطفئها وتمر النفخة التي تليها وهي الاخرى على الصور المستعدة للاشتعال وهي النشأة الاخرى فيشتعل بأرواحها فاذا هم قيام ينظرون - فيقوم تلك الصور أحياناً ناطقة بمن ينطقها الله فمن ناطق بالحمد لله ومن ناطق يقول: «من بعثنا (٢) من مرقدنا» ومن ناطق بالحمد لله الذي أحيانا بعدما أماتنا واليه النشور. وبالنفخ الاول أشار النبي ﷺ في قوله: «انه يموت أهل الارض حتى لا يبقى أحد - ثم يموت أهل السماء حتى لا يبقى أحد الا ملك الموت وحملة العرش و جبرئيل و ميكائيل قال : فيجيء ملك الموت حتى يقوم بين يدي الله عز وجل ويقال له من بقى وهو أعلم فيقول يارب لم يبق إلا ملك الموت وحملة العرش و جبرئيل وميكائيل فيقال فليموتا جبرئيل و ميكائيل فيقول الملائكة رسولاك و أميناك فيقول إنى قضيت على كل نفس فيها الروح الموت و حملة العرش فيقول لحملة العرش فليموتوا قال ثم يجيء ملك الموت كئيباً حزيناً لا يرفع طرفه فيقال من بقى فيقول لم يبق إلا ملك الموت فيقال له مت يا ملك الموت ثم يأخذ الارض بيمينه والسماوات بيمينه ويقول أين الذين كانوا يدعون معي شريكا أين الذين كانوا يجعلون الهأ» ثم نفخ (٣) فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون»

١- سورة الزمر آية (٦٨)

٢- سورة يس آية (٥٢)

٣- سورة الزمر آية (٦٨)

استبصار فى الاشارة الى الزبانية

قال تعالى : «عليها تسعة (١) عشر» أعلم أن مدبرات الامور فى سرازخ عالم الظلمات وأشباح عالم الطبيعة التى ظاهرها الدنيا وباطنها طبقات الجحيم هى المشار اليه بقوله: «فالمدبرات (٢) أمراً» بعد قوله: «والسابقات سبقاً» لان وجود كل منها تحت وجود جوهر قدسى مفارق الذات سابق الوجود على النفسانيات والطبيعيات المدبرات كروحانيات العالم الكبير الجسمانى والعالم الصغير الانسانى فهى فى العالم الكبير العلوى أرواح الكواكب السيارة والروح الاثنى عشرية والمجموع تسعة عشر مدبراً وكذا فى العالم الصغير البشرى هى رؤس القوى المباشرة للتدبير والتصرف فى البرازخ السفلية تسعة عشر قوى سبعة منها مبادئ الافعال النباتية وأسبابها التى ثلاثة منها اصول واربعة منها فروع وإثنا عشر مبادئ الافعال الحيوانية عشرة منها مبادئ الادراكات التى خمسة ظاهرة وخمسة باطنة وإثنان الشهوة والغضب فان لكل من هذه التسعة عشر مدخلا فى اثارة نار الجحيم التى منشأها ثوران حرارة جهنم الطبيعة التى كانت اليوم كامنة عن نظر الخلائق وستبرز يوم القيامة بحيث يراها الناس محرقة للجلود قطاعة «نزاعة للشوى (٣) تدعو امن ادبر وتولى» فمن كان على هدى من ربه مستوياً على صراط مستقيم صراط الله العزيز الحميد فيسلك سبيل الله بنور الهداية بقدمى العلم والعمل يصل الى دار السلام ويسلم من هذه المعذبات والمهلكات ويتخلص عن رق الدنيا وأمر الشهوات «ضرب الله (٤) مثلاً رجلاً فيه شركاء متشاكسون ورجلاً سلماً لرجل هل يستويان مثلاً الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون»

١- سورة المدثر) آية (٣٠)

٢- سورة النازعات آية (٥)

٣- سورة المعارج آية (١٦)

٤- سورة الزمر آية (٢٩)

اشراق عقلى- فى سر شجرة طوبى وشجرة الزقوم

قال سبحانه: «طوبى لهم (١) و حسن مآب» وقال: «ان شجرة (٢) الزقوم طعام الاثيم» اى شجره طعام الاثمين « انها شجرة تخرج فى اصل الجحيم » يعنى الطبيعية الدنيوية «طلعها كانه (٣) رؤس الشياطين» والطلع عبارة عن مبدء وجود البدن الموجب لحصول الثمار و بوزها عن الاكمام ، والثمار هى الاغذية كانه اى كل طلع منها رأس شيطان من الشياطين : وهى الاهوية المردية والامانى الباطلة التى يتغذى بها ويتقوى نفوس أهل الضلال ، ويمتلى بها طبايعهم وبواطنهم من الشهوات الدنيوية الموجبة لنار الجحيم والعذاب الاليم .

واعلم أن النفس الانسانية اذا كملت فى العلم والعمل صارت كشجرة طيبة فيها ثمرات العلوم الحقيقية وفواكه المعارف اليقينية فمثل شجرة طوبى مثال النفس السعيدة الكريمة علماً وعملاً وقد روى فى طريق أصحابنا رضوان الله عليهم : « أن شجرة طوبى أصلها فى دار على بن أبى طالب عليه الصلوة والسلام وليس من مؤمن إلا وفى داره غصن من أغصانها وذلك قول الله تعالى : «طوبى لهم (٤) و حسن مآب» فتأويل ذلك من جهة العلم أن المعارف الالهية سيما ما يتعلق بأحوال الآخرة إنما يحتاج فيها إلى إقتباس النور من مشكوة نبوة خاتم الانبياء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بواسطة أول أوصيائه وأشرف اولياء امته صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فان انوار العلوم الالهية إنما إنتشرت فى نفوس المستعدين من بدر ولايته ونجم هدايته كما أفصح عنه قول النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : «انا مدينة العلم و على بابها» وذاته المقدسة بالقياس الى سائر الاولياء والعلماء بالولادة المعنوية كذات آدم أبى البشر فى الولادة الصورية ولهذا وردت عن النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : «يا على أنا وانت ابوا هذه الامة» قال صاحب الفتوحات المكية : «إن شجرة طوبى لجميع شجرات الجنان

١- سورة الرعد آية (٢٩)

٢- سورة الدخان آية (٤٤ و ٤٣)

٣- سورة الصافات آية (٦٤)

٤- سورة الصافات آية (٦٥)

كآدم لما ظهر منه البنين فان الله لما غرسها و سواها فنفخ فيها من روحه ولما تولى الحق غرس شجرة طوبى بيده ونفخ فيها من روحه زينها بثمره الحللى والحلل الذين فيها زينة للابسها فنحن أرضها كما جعل ما على الارض زينة لها وأعطت فى ثمر الجنة كلها من حقيقتها عين ماهى عليه كما أعطت النواة النخلة وما يحمله النور الذى فى ثمرها انتهى.» فظهر منه أن شجرة طوبى يراد بها اصول المعارف والاخلاق ليكون زينة النفوس القابلة كما أن ما على الارض زينة لها و ذلك لان ارض تلك الشجرة إذا كانت نفوساً فحللها لا بد أن يكون من قبيل زينة العلوم والمعارف ومحاسن الاخلاق والملكات.

توضيح فى حقيقة الدنيا والاخرة

قال الله تعالى : (١) «انما الحيومة الدنيا لعب ولهو وزينة وتفاخر بينكم» وقال (٢) «وما الحيومة الدنيا إلا متاع الغرور»

واعلم أن الدنيا من عالم الملك والشهادة والاخرة من عالم الملكوت والغيب ربما قيل: إن الدنيا عالم المحسوسات والاخرة عالم المعقولات. وهذا غير سديد (٣) و هذا قول الفلاسفة المنكرين للمعاد الجسمانى ولوجود الجنة والنار الجسمانيين والاجود أن يقال: الدنيا عالم الكون والفساد والاخرة دار القرار وقيل مرآت الاخرة فانها عالم الشهادة ويرى فيها عالم الغيب وهى الاخرة . فعالم الدنيا محاك لعالم الاخرة فمن الناس من وفقه الله ويسر له النظر والاعتبار فلا ينظر الى شىء من هذا العالم الا ويعبر به الى عالم الاخرة فيسمى عبوره عبرة وقدام الله تعالى عبادته به بقوله: «فاعتبروا يا اولى الابصار» ومنهم من عميت بصيرته فلم يعتبر ولم يعبر عن هذا الجبس فاحتبس فى عالم الحس والشهادة وسيفتح إلى حبسه أبواب جهنم «اولئك (٤) ما يأكلون فى

١- سورة الحديد آية (٢٠)

٢- سورة الحديد آية (٢٠)

٣- سورة الحشر آية (٢)

٤- سورة البقره آية (١٧٤)

بطونهم، إلا النار» والحق التحقيق ان الجنة والنار مخلوقتان لقوله تعالى : «وجنة (١) عرضها كعرض السماء والارض اعدت للذين آمنوا» وقوله : « فاتقوا النار التي (٢) وقودها الناس والحجارة» وهذا هو المروى عن الأئمة كما روى قدوة المحدثين ابو جعفر محمد بن علي بن بابويه القمي (رضي الله عنه) في عيون أخبار الرضا عليه السلام بسنده المتصل إلى عبد السلام بن صالح الهروي قال : قلت لعلي بن موسى الرضا عليه السلام يا بن رسول الله أخبرني عن الجنة والنار أهما اليوم مخلوقتان فقال : «نعم قد دخل رسول الله صلى الله عليه وآله الجنة ورأى النار لما عرج به إلى السماء» قال : قلت له: إن قوماً يقولون إنهما اليوم مقدرتان غير مخلوقتين فقال عليه السلام : ما أولئك منا ولا نحن منهم من أنكروا خلق الجنة والنار فقد كذب النبي صلى الله عليه وآله وكذبنا وليس في ولايتنا على شيء ويخلد في نار جهنم قال الله : هذه (٤) جهنم التي يكذب بها المجرمون يطوفون بينها وبين حميم آن» وقال النبي صلى الله عليه وآله : «لما عرج بي إلى السماء أخذ بيدي جبرئيل عليه السلام فادخلني الجنة فنا ولني من رطبها فاكلته فتحول ذلك نطفة في صلبى فلما هبطت إلى الارض واقعت خديجة فحملت فاطمة عليها السلام ففاطمة حوراء فكما اشتقت إلى الجنة شممت رائحة إبنتى فاطمة عليها السلام» وبالجملة الدنيا هي النشأة النارية الدائرة الكائنة الفاسدة من ركن إليها إستحق النار والآخره هي النشأة النورية العالية الباقية وهي صورة الجنة ومنازلها إلى أنها محجوبة عن هذه الحواس لمن عرف نفسه وعرف ربه تجرد ذاته عن غشاوة الدنيا وصار من اهل الآخرة ونعيمها «وتلك (٥) الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض ولا فساداً والعاقبة للمتقين»

قاعدة في تحقيق الخلافة

اعلم أنه لما اقتضى الحكمة الالهية الجامعة لجميع الكمالات المشتملة على

١- سورة الحديد آية (٢١)

٢- سورة البقرة آية (٢٤)

٣- وقد برهن في محله وجود عالم شبحي مقدرى بين العالمين

٤- سورة الرحمن آية (٤٣ و ٤٤)

٥- سورة القصص آية (٨٣)

الاسماء الحسنى والصفات العليا بسط مملكة الایجاد والرحمة و نشر لواء القدرة والحكمة باظهار الممكنات وایجاد المكونات وخلق الخلائق وتسخير الامور وتدبيرها وكان مباشرة هذا الامر من الذات القديمة الاحدية بغير واسطة بعيدة جد البعد المناسبة بين عزة القدم و ذلة الحدوث فقضى سبحانه بتخليف نائب ينوب عنه فى التصرف والولاية والحفظ والرعاية فلا محالة له وجه إلى القدم يستمد من الحق سبحانه ووجه إلى الحدوث يمد به الخلق فجعل على صورته خليفة يخلف عنه فى التصرف وخلق عليه خلق جميع أسمائه وصفاته وممكنه فى مسند الخلافة بالقاء مقادير الامور إليه و إحالة حكم الجمهور عليه فالمقصود من وجود العالم أن يوجد الانسان الذى هو خليفة الله فى العالم فالغرض من الاركان حصول النباتات ومن النباتات حصول الحيوانات ومن الحيوانات حصول الانسان ومن الارواح الناطقة حصول خليفة الله فى الارض «انى (١) جاعل فى الارض خليفة» فاننبى لابد أن يكون آخذاً من الله متعلماً من لدنه معطياً لعباده وهادياً لهم فهو واسطة بين العالمين سمعاً من جانب ولساناً إلى جانب و هكذا حال سفراء الله تعالى إلى عباده و شفعاء يوم تناده فلقلب النبى ﷺ بابان مفتوحان، باب مفتوح إلى عالم الملكوت و هو عالم الملوح المحفوظ وعالم الملائكة العلمية والعملية (ومنشأ الملائكة العلمية والعملية خل) وباب مفتوح إلى القوى المدركة ليطالع مافى الحواس ليطلع على سوانح مهمات الخلق فهذا النبى يجب أن يلزم الخلائق فى شرعه الطاعات والعبادات ليسوقهم بالتعويد عن مقام الحيوانية إلى مقام الملكية فان الانبياء رؤس القوافل .

كشف تنبيهى

فى بيان الفرق بين النبوة والشريعة والسياسة

إعلم أن نسبة النبوة إلى الشريعة كنسبة الروح إلى الجسد الذى فيه الروح والسياسة المجردة عن الشرع كجسد لأروح فيه. وقد ظن قوم من المتفلسفة انه لافرق بين الشريعة والسياسة وبين أفلاطن الالهى فساد قولهم فى كتاب النواميس وأوضح

الفرق بينهما بالفعل والانفعال؛ وأما الفرق من جهة الفعل فأفعال السياسة جزئية ناقصة مستبقة مستكملة بالشريعة وأفعال الشريعة كلية تامة غير محوجة إلى السياسة والفرق من جهة الانفعال أن امر الشريعة لازم لذات المأمور به وأمر السياسة مفارق له مثاله أن الشريعة تأمر الشخص بالصوم والصلوة فيقبل ويفعله بنفسه فيعود نفعه إليه والسياسة إذا أمرت الشخص يأمره برفعه الملبوس وأصناف التجمل وإنما ذلك من أجل الناظرين لامن أجل ذات اللابس .

تحقيق في سبب الرؤيا الصادقة

وليعلم اولاً أن معنى الرؤيا إنحباس الروح من الظاهر إلى الباطن والمراد من الروح هو الجوهر البخارى الحار المركب من صفوة الاخلاط وهى مطية للقوى النفسانية وبها يتحرك القوى ويتصل الحاسة والمحركة إلى الانتهاء وقد ذكر بعض صفاتها وبالجملة هذه الروح بواسطة العروق الصوارب ينشر (ينتشرخ ل) إلى ظاهر البدن وقد يحبس إلى الباطن بأسباب مثل طلب الاستراحة عن كثرة الحركة ومثل الاشتغال بتأثيره فى الباطن لينفتح السدد لهذا يغلب النوم عند امتلاء المعدة ، ومثل أن يكون الروح قليلاً ناقصاً فلا يفي بالظاهر والباطن جميعاً ولنقصانها وزيادتها أسباب طبية مذكورة فى كتب اطباء فاذا انحبست الروح الى الباطن وركدت الحواس بسبب من الاسباب بقيت النفس فارغة عن شغل الحواس لانها لايزال مشغولة بالتفكر فيما يورده الحواس عليها فاذا وجدت فرصة الفراغ وارتفعت عنها الموانع إستعدت للاتصال بالجواهر الروحانية الشريفة العقلية التى فيها نقوش جميع الموجودات كلها المعبرة عنها فى الشرع باللوح المحفوظ والجوهر النفسية والقوى الانطباعية من البرازخ العلوية التى فيها صور الشخصيات المادية والجزئيات الجسمانية فاذا اتصلت بتلك الجواهر قبلت ما فيها من النقوش لاسيما ما ناسب أغراض النفس و يكون مهماً لها فحينئذ اذا ارتفع الحجاب بالنوم الذى هو اخ الموت قليلاً يظهر فى مرآت النفس شيئاً من النقوش والصور التى فى تلك المرآت مما يناسبها ويحاذيها

فإن كانت تلك الصور جزئية وبقيت في النفس بحفظ الحافظة اياها على وجهها ولم يتصرف فيه القوة المتخيلة فيصدق هذه الرؤيا وان كان المتخيلة غالبية اودراك النفس للمصورة ضعيفا صارت المتخيلة بطبيعتها الى تبديل ما رآته النفس بمشال كتبديل العلم باللبن و تبديل العدو بالحية و تبديل الملك بالبحر والجبل (١)

تذكرة في اضغاث الاحلام وهى المنامات التى لا اصل لها

إعلم أن النفس بقوتها الخيالية التى هى فى عالمها بمنزلة القوة المحركة فى

١- فى المبدء والمعاد ص ٣٤٦ : «وتحقيقه ان لكل معنى عقلى من عالم الابداع صورة طبيعية فى عالم الكون اذ العوالم متطابقة فالعلم لما كان مما يتقوى به النفس وهو جوهر روحانى والصورة العلمية للانسان انما يحصل بعد حذف الزوايد والاختلاف عما يدركه الحس من اشخاص النوع وبعد ذلك يكون الباقي صورة غير مختلفة بل لها خالصاً صافياً سايقاً نيله للعقل الانسانى ولما كان البدن مثالا

للنفس واللبن غذاءاً لطيفاً سايقاً شرا به للبدن فيكون نسبه للبدن نسبة العلم الى النفس فى التعبير يعبر به عن العلم ومن هذا القبيل ما نقل ان رجلا جاء الى ابن سيرين و قال رأيت كان فى يدى خاتم اختم به أفواه الرجال وفروج النساء فقال انك مؤذن تؤذن فى شهر رمضان قبل الفجر فقال صدقت وجاء آخر فقال كاني اصب الزيت فى زيتون فقال ان تحتمك جارية اشتريتها ففتش عن حالها فانها امك لان الزيتون اصل الزيت فهو ردالى الاصل وقال آخر كاني اغاق الدر فى اعناق الخنازير فقال انك تعلم الحكمة من غير اهلها و كان كما قال فالتعبير من اوله الى آخره مثال يعرفك طريق ضرب الامثال وليس للانبياء عليهم السلام ان يتكلموا مع الخلق الا بضرب الامثال لانهم كلفوا ان يتكلموا مع الخلق على قدر عقولهم وكما ان عقول الخلق مثال للعقول العالية فى الحقيقة وكذا ما يخاطب بهم ينبغى ان يكون امثلة للمعارف الحققة و قدر عقولهم انهم فى النوم و النايام لا يكشف له شىء الا بمثل فاذا ماتوا انتبهوا و عرفوا ان المثل صادق وانما يعنى بالمثل اداء المعنى فى صورة ان نظرا الى معناه وجد صادقاً وان نظرا الى صورته وجد كاذباً وربما يبدل المتخيلة الاشياء المرئية فى النوم بما يشابهها ويناسبها مناسبة ما او ما يضادها كما من رأى انه ولد له ابن فتولد له بنت و بالعكس وهذا الرؤيا يحتاج الى مزيد تصرف فى تعبيره وربما لم يكن انتقالات المتخيلة مضبوطة بنوع مخصوص فانشعبت وجوه التعبير فصار مختلفاً بالاشخاص والاحوال والصناعات و فصول السنة وصحة النايام و مرضه وصاحب التعبير لا ينال الا بضرب من الحدس و يغلط فى كثير الالتباس

هذا العالم فكما يصدر منها في عالم المحسوسات بقوتها المحركة باعانة غيرها من الاسباب أشياء من باب الحركات والتحويلات يسمى بالصنائع والافعال ، كذلك تفعل باختراعها في مملكته وعالمها بالباطن صوراً واشخاصاً جسمانية بعضها مطابق لما يوجد في العوالم وبعضها جزافيات لأصل لها في شيء من العوالم والبرازخ والمور المتأصلة التي تكون في العوالم بعضها مطابق لبعض اذ النشآت والعوالم «متطابقة خ» مطابقة بحسب الصور الا ما يخترعها النفس بدعابة المتخيلة و شيطنتها فانها مجرد إنشاء لأصل لها فاذا اخترعت المتخيلة بدعابتها واضطرابها التي لا يفتر عنها في أكثر الاحوال صوراً جزافية وانتقلت فيها وحاً كتبها بامور اخرى في حال النوم وشاهدها النفس وبقيت مشغولة بمحاكاتهما كما يبقى مشغولة بالحواس في اليقظة وخصوصاً إذا كانت ضعيفة في جوهرها منفصلة عن آثار القوى فلا يستعد للاتصال بالجواهر الروحانية والمتخيلة باضطرابها قوية بسبب من الاسباب فلا يزال يحاكي ويخترع صوراً لا وجود لها ويبقى في الحافظة إلى أن يستيقظ فتذكر ما رآه في المنام ولمحاكاتهما أيضاً أسباب من احوال البدن ومزاجه فان غلب على مزاجه الصفراء حكاها بالاجزاء الصفراء وان كان فيه الحرارة حكاها بالنار والحمام والحرار وان غلب البرودة حكاها بالثلج والشتاء ونظائرهما وان غلبت السوداء حكاها بالاشياء السوداء والامور الهائلة وإنما حصلت صورة النار مثلاً في التخيل عند غلبة الحرارة لان الحرارة التي في موضع يتعدى إلى مجاورتها كما يتعدى نور الشمس إلى الاجسام بمعنى انه سيكون سبب الحدوثه إذا خلقت الاشياء موجودة وجوداً فائضاً بأمثاله على غيره والقوة المتخيلة منطبعة في الجسم الحار فيتأثر به تأثيراً يليق بطبعها كما مر أن كل شيء قابل بتأثر من شيء فانما يتأثر منه بشيء يناسب جوهر هذا القابل وطبعه فالمتخيلة ليست بجسم حتى يقبل نفس الحرارة فيقبل من الحرارة ما في طبعها للقبول له وهو الصورة الحار فهذا هو السبب فيه .

تكملة في معرفة سبب العلم بالمغيبات في اليقظة

قد عرفت سبب الاطلاع بالغيوب في النوم من ركود الحواس واتصال النفس بالجواهر العقلية والنفسية وقبولها من تلك المبادئ صوراً يناسبها و اهتمت بها

ويمكن أن يكون ذلك لبعض النفوس فى اليقظة (١) لوسع قوتها بالنظر الى جانب العلو وجانب السفلى جميعاً كما يقوى بعض النفوس ليجمع فى حالة واحدة الاشتغال بعدة امور فيكتب ويتكلم ويسمع فمثل هذه النفوس التى لها اقتدار ما على ضبط الجانبين يجوز ان يفتر عنها فى بعض الاحوال شغل الحواس ويطلع على عالم الغيب فيظهر لها منه بعض الامور كالبرق (٢) الخاطف وهذا ضرب من النبوة ثم ان ضعفت المتخيلة بقى فى الحفظ ما انكشف له من الغيب بعينه كان و حياً صريحاً و ان قويت المتخيلة واشتغلت بطبيعة المحاكاة فيكون هذا الوحي مفتقراً الى التأويل كما يفتر الرؤيا الى التعبير (٣).

وصية

إعلم أيها السالك إلى الله تعالى والراغب إلى نيل ملكوت ربه الاعلى والطالب للنزول فى الفردوس الاعلى ان بحر المعرفة ليس له ساحل الا ان لكل درجة بقدر غوصه وخوضه ولا يمكن الخوض والغوص لكل من كان مباشر الأعمال السبعية والبهيمية ومن اول المكائد الشيطانية لان فيهم رسخت الهيئات الفاسقة والملكات المضلة وارتكمت على أفئدتهم فبقوا حيارى تائهين فى تيه الجهالة وظلمات الحيرة وقد حبطت أعمالهم

١- فى المبدء والمعاد ص ٣٤٨ ويمكن ان يكون ذلك لبعض النفوس فى اليقظة

بسيبين احدهما الخ .

٢- البرق أول ما يبدوا للعبد من اللامع النورى فيدعوه الى الدخول فى حضرة

القرب من الرب للسير فى الله

٣- فى المبدء والمعاد ص ٣٤٧ الثانى ان يغلب على المزاج اليوسه والحرارة ويقل

الروح البخارى حتى يتصرف النفس غلبة السوداء وقلة الروح عن المواد والحواس فيكون مع فتح العين وساير ابواب الحواس كالمبهوت الغافل الغائب عما يرى ويسمع وذلك لضعف خروج الروح الى الظاهر فهذا ايضا لا يستحيل ان ينكشف لنفسه من الجواهر الروحانية شىء من الغيب فيحدث به ويجرى على لسانه كانه ايضا غافل عما يحدث به وهذا يوجد فى بعض المجانين والمصروعين وبعض الكهنة فيحدثون بما يكون موافقاً لما سيكون وهذا نوع نقصان يظنه الجهلة كمالا وولاية والسبب الاول نوع كمال.

وإن تكسرت رؤسهم فمالهم من معرفة الله من نصيب. «والذين (١) آمنوا و كانوا يتقون لهم البشرى فى الحياة الدنيا و فى الآخرة»

واعلم يا أخى ان نفسك مسافر إلى الله تعالى من أول منزل من منازل وجودها وبدنك من كعبك فتاهب للزاد والاستعداد بالسلاح الذى يدفع بها سراق المنازل و قطاع المراحل حتى يصلك إلى المطلوب الحقيقى والمقصود اليقيني الذى هو منتهى الغايات .

واعلم ان ما سردنا عليك من بعض مسائل الحكمة الحقة الالهية التى لا يتأتى لكل دركه ولا يتيسر ضبطه إلا لمن كان فطرته سليمة عن الامراض الدنياوية والوساوس الشيطانية وترك الاشتهار وطلب الجمعية - حق حقيق بالاخذ، أحق بالبيان بل بالتبيان وهذه علانية وعيان عند العقول الاخروية المعرضين عن زهرات الدنياوية فما حقت لك ما تيسر لنا بفضل الله ورحمته وما وصلنا إليه بفيضه من أسرار المبدء والمعاد ، وهو لكل قوم هاد ، والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين .



تحقيق في بيان مرامه في المعاد ودفع الاشكالات الواردة على مختاره (قدس)

قوله اعلى الله مقامه (ص ١٥٦س ١٥) والمعاد في يوم المعاد هذا الشخص بعينه الخ

اعلم ان جماعة الملاحدة والدهرية ذهبوا إلى إمتناع حشر الاجساد والارواح لانهم زعموا أنه ليست للانسان غير هذا البدن العنصرى المتغير حقيقة و ينعدم بزوال الحيوية والمعدوم لا يعاد .

وذهب جمع إلى أن هذا البدن المحسوس يستحيل معاده لانه ينعدم بعد الموت وجماعة من المتكلمين ذهبوا إلى جواز إعادة المعدوم وعليه بنوا حشر الاجساد وجماعة منهم يقولون: إن الانسان لا ينعدم بعد الموت بالكلية لان له أجزاء أصلية يبقى بعد الموت واتفق المحققون من الحكماء و جميع أهل الملل والاديان على حقيقة أصل المعاد و اختلفوا في كيفية مجهور المتكلمين واهل الفقه من العامة ذهبوا إلى أن المعاد جسمانى فقط و هو لاء ينكرون تجرد الروح وبقائه والروح عندهم جسم سارفى البدن سريان الزيت فى الزيتون والماء فى الورد وهذا القول مخالف للاخبار والايات الواردة فى بقاء الانسان بعد الموت وأحوال البرازخ والسعادات العقلانية والروحانية ولاشك فى بطلان هذا القول لانه قول سقيم ساقط عن الاعتبار ولعل مفسدة إنكار المعاد الجسمانى ليست أكثر من هذا .

وجمهور الفلاسفة من أتباع المشاء ذهبوا إلى أن المعاد روحانى فقط لان البدن العنصرى يفنى بعد الموت ولا يعاد والنفس امر مجرد روحانى لا سبيل للفساد اليها وان عود النفس إلى البدن بعد قطع تعقلها مستلزم للتناسخ واهل الاشراق ذهبوا إلى أنه جسمانى وروحانى معاً ولكن يقولون بعود الروح إلى البدن المثالى المنفصل قال الشيخ الاشراقى : «وبه (اى العالم الاشباح المجردة) تحقق بعث الاجساد على ماورد فى الشريعة الحقة الالهية وجميع مواعيد النبوة -» (شرح حكمة الاشراق ص ٥١٧)

وذهب كثير من أهل الاسلام إلى القول بالمعادين كالغزالي والكعبى والراغب

الاصفهانى وجمع آخر من أهل السنة والجماعة .

وجمهور علماء نا الامامية وأشياخنا الاثنا عشرية حشرهم الله تعالى مع الائمة الطاهرين (عليهم السلام) ذهبوا إلى القول بالمعادين لان النفس عندهم مجرد باق ويعود والبدن لاينعدم بالكلية والاجزاء المتفرقة من الانسان تبقى وبه يقول النصارى واهل التناسخ ولكن اهل التناسخ ذهبوا إلى قدم الروح وردها إلى البدن فى هذا العالم لافى نشأة اخرى. والقائلون بالمعادين اختلفت أقوالهم فى المعاد ، ذهب جمع منهم إلى أن الروح تعود إلى عين البدن الدنيوى. وجمع إلى أن عود الروح يكون فى مثل هذا البدن. وصاحب هذا الكتاب (صدر اعظم الحكماء رضى الله عنه وأرضاه) إلى أن المحشور فى يوم النشور نفس هذا البدن الموجود فى دار الغرور مع تبدل حالات و انتقالات مناسبة للاخرة .

إعلم أن بيان مرام هذا المحقق العظيم يتوقف على بيان مقدمات ذكرها فى الاسفار والمبدء والمعاد، والمشاعر، والشواهد الربوبية وسائر كتبه نذكرها على نحو الاختصار

المقدمة الاولى : ان الموجود فى الخارج والاصيل فى الاعيان هو الوجود والماهية ظل وعكس وشبح تنتزع منه، وليس من الامور الاعتبارية التى لا تحقق لها فى الاعيان كما ذهب اليه بعض الحكماء وجمهور اهل الكلام، وأن شيئية كل شىء و تشخصه إنما هو بوجوده الخاص ، و كل مفهوم وماهية كلية من حيث هى لا تأبى عن الصدق على المتكثرات وبالوجود يتشخص كل متشخص ، ولا شك انه مما يشتد و يضعف وهو مع بساطته ذو درجات متعددة متكثرة وله ظهورات متعددة متفننة ؛ فرد منه غنى بالذات ، وفرد منه ضعيف محتاج إلى الغير بالذات ، والتباين بين الموجودات ينشأ من تباين أنحاء الماهيات ولما كانت الماهيات اموراً اعتبارية يرجع هذا التباين إلى التباين السرابى .

المقدمة الثانية : انه يجوز التشكيك فى أفراد ماهية واحدة بأن يكون لها أفراد مختلفة بالشدة والضعف وأن يرجع النقص والكمال إلى نفس الطبيعة ؛ فلانسان فرد مادى ، وفرد برزخى مثالى ، وفرد مجرد تام عقلى؛ والوجود المفاض

عن الحق الأول ينحدر من الوجود العقلي والفرد المجرد التام (لكل طبيعة) إلى الوجود المثالي ومن الفرد المثالي إلى الافراد المنتشرة المادية .

المقدمة الثالثة : أن شئية الشيء في المر كبات الخارجية انما تكون بصورته لان المادة في كل شئ أمر مبهم، ونفس المادة مع قطع النظر عن الصورة المقومة لها ليست شيئاً بالفعل ولا قسط لها في نظام الوجود من الفعلية والتحصل، ومبدء تحقق المر كبات ومنشأ الآثار في الماديات هو الصورة النوعية وأن نسبة المادة إليها نسبة النقص إلى التمام. وبالجملة الصورة في كل مر كب عبارة عن نحو وجود هذا المر كب وقد قرر ان فصل الاخير في الانواع جامع لجميع المراتب الحاصلة من الحركات والانتقالات و لذا قيل: ان تشخص البدن في كل حيوان انما هو بصورته ونفسه المدبرة لبدنه لا بجسمه وجسده ، ولو تبدلت الصورة الطبيعية بصورة مثالية، كما في النشأة الانسان بعد الموت أو بصورة اخرى كما في الآخرة ، هذا التبدل غير فادح في هذية الانسان ؛ ولكل إنسان بدن مثالي جسماني ذا مقدار وشكل ولون وهيئات جسمانية في باطن هذا الجسم المحسوس في الدنيا نسبتة إلى البدن الاخرى نسبة الناقص إلى الكامل .

المقدمة الرابعة : ان الوجود في عموم الموجودات ليس على وتيرة واحدة وهو في المقادير والمتصلات و الزمانيات و المتدرجات مشوب بالكثرة والاعدام لان الموجود الزماني الجسماني ليس له هوية صريحة بالفعل لان في اتصاله انفصاله ووحدته عين كثرته وفي المجردات ليس الامر كذلك لان كل مجرد له هوية صريحة بالفعل ليس له تجدد وكثرة خارجية لاسيما المجرد العقلي ونشأة المجردات نشأة فسيحة عظيمة جداً وعالمها عالم السعة والاحاطة ونشأتها نشأة الرصل والاتحاد يتصالح فيها المتخالفات ويتوافق فيها المتباينات ، وجوهر النفس مع كونها واحداً شخصياً لسعة وجودها وكمال إحاطتها تسمع وتبصر وتذوق وتشم بسمع وبصر وذوق وشم عقلي فجميع القوى الموجودة في مقام فرق النفس بحشيات متعددة في مقام جمعها موجودة بجهة واحدة ولكن الامر في هذه النشأة ليس كذلك لضيق وعائها ونقص وجودها ولهذا الجسم الواحد في هذه النشأة لا يمكن أن يتصف بصفات متضادة من الحرارة

والبرودة وغيرهما من جهة واحدة .

المقدمة الخامسة : ان التكثر والتعدد فى نوع واحد كما أنه يحصل بمشاركة المادة وجهة القابلية ، كذلك تحصل من الجهات الموجودة فى الفاعل كالموجودات البرزخية النزولية والصور الخيالية القائمة بالنفس ولاشك أن تكثر الافراد فى المثاليات ليس من جهة المادة القابلة لترفعها عن المادة بل التكثر والتعدد فى الماديات أيضاً يحصل من الجهات الفاعلية بوجه-والنفس الانسانية بقوتها الخيالية تخلق وتنشأ فى صقعها الداخلى موجودات خارجة عن جهات هذا العالم المادى ولها عالم وسيع بل لكل نفس فى الاخرة عالم أوسع من الدنيا .

هذه هى المقدمات التى يتوقف عليها حشر الاجساد والمعاد الجسمانى- وأنت إذا تأملت فى هذه المقدمات يظهر لك أن المحشور يوم الاخرة عين هذا البدن الموجود فى دار الغرور روحاً وبدناً مع تغيير خصوصيات البدن من الوضع والجهة وغيرهما وهذه التغييرات لا تقدر فى تشخص البدن ، لان المادة فى كل شىء مأخوذة على نحو الأبهام و تعين كل شىء بصورته ولو جاز تحقق الصورة بدون المادة لكانت صورة و فعلية الا ترى أن بدن الانسان يعرض عليه حالات متبدلة من الصباغة والترعرع والبلوغ والشبابه والكهولة ومع هذه التغييرات لا يخرج عن كونه بدن انسان والغفلة عن تجرد الخيال صارت سبب إنكار حشر الاجساد . و المصنف ممن تفرد باثبات هذا المعنى وبرهن فى كتبه ومسفوراته تجرد القوة الخيالية

تحقيق عرشى

اعلم أن لازم عود النفس من البرزخ إلى هذا العالم وتعلقها بالبدن الجسمانى هو اجتماع النفسين فى بدن واحدة لان كل مادة جسمانية معدة لحدوث النفس و متى حصل فى البدن مزاج صالح فلا محالة تفيض من المجرد العقلى نفس مدبرة له من دون تراخ ومهله لان المجرد تام الفاعلية ليس فيه حالة منتظرة و إذا فرض تعلق نفس آخر بهذا البدن كما هو المفروض يلزم إجتماع النفسين فى بدن واحدة و

لأزمه وجود صورتين لمادة واحدة وهو باطل هذا بناءً على طريقة القوم في ابطال التناسخ .

واما بناءً على طريقة المصنف: ان النفس لما كانت جسمانية الحدوث، فهي تكون في أول حدوثها ووجودها عين المواد والاجسام وبعدها تقائها وانتقالها من النشآت الجمادية والنباتية والحيوانية والانسانية إلى عالم القدس وجوار الرحمة تصير مجرداً تاماً مترفعاً عن المادة الجسمانية. لان النفس لتجردها عن المادة لا تفنى بعد خراب البدن والموت إنما هو من لوازم المادة الجسمانية، ولا شك ان انتقال النفس من مرتبة إلى مرتبة اخرى إستكمال ذاتي وانتقال جبلي ينبعث من ذاتها و كما ان النفس بعد استيفاء جميع درجات النباتية وصيرورتها حيواناً لا ترجع إلى درجة النباتية كذلك إذا خرجت عن البدن واتصلت بعالم القدس وموطن أبيها المقدس يستحيل عودها إلى هذا البدن ورجوعها إلى البدن بعد فرض إنسلاخها عنه عبارة عن رجوعها من الفعلية إلى القوة و من الوجود إلى العدم؛ والشئ لا يقتضى بطلان ذاته، فلا يمكن إنحطاط النفس عن مقامها الأعلى إلا بعروض إنفعال مادي وتغير ذاتي؛ وهذا دليل قاطع على بطلان التناسخ وعدم جواز انتقال النفس من بدن إلى بدن آخر سواء كان على وجه النزول أو الصعود

نقل وإشكال، بحث وتحقيق

اعلم أنه بناءً على طريقة المصنف العلامة ان البدن المحشور في المعاد ليس هذا البدن العنصري المادي الفاسد، وقد قلنا إن انتقال النفس المجردة من البرزخ إلى البدن المادي مستحيل مطلقاً و لازمه رجوعها من الفعلية إلى القوة و لا يمكن دفع هذا الاشكال بناءً على تجرد النفس وبقائها بعد خراب البدن وإضمحلال القوى ورجوع النفس إلى البرزخ ولم ارفى كلام أحد من السابقين واللاحقين ما يدفع به هذه الشبهة، و كل ما قيل في دفع هذا الاشكال لا يغنى ولا يسمن من جوع ولا يخلو عن الخلل والقصور .

قال غياث اعظم الحكماء (غياث الدين المنصور) في دفع إشكال تعلق النفسين

ببدن واحدة: «إن للنفس الانسانية ضريبين من التعلق بالبدن اولهما أولى وهو تعلقها بالروح البخارى و ثانيهما ثانوى و هو تعلقها بالاعضاء الكثيفة فاذا انحرف مزاج الروح وكاد أن يخرج عن صلاحية النفس إشتد التعلق الثانوى من جانب النفس بالاعضاء وبهذا يتعين الاجزاء تعييناً ما ثم عند المحشر إذا جمعت وتمت صورة البدن ثانياً وحصل الروح البخارى مرة اخرى عاد تعلق الروح كالمرة الاولى، فذلك التعلق الثانوى يمنع من حدوث نفس اخرى على مزاج الاجزاء فالمعاد هي النفس الباقية لنيل الجزاء» .

ويقرب من هذا ما ذكره المحقق الدوانى والسيد المحقق الداماد (قدس) وبعض آخر فى تصحيح المعاد الجسمانى وفيه ما لا يخفى من الخلط والاشتباه لان منشأ حدوث النفس ووجودها عبارة عن الحركات والتحولات الذاتية من حد الجمادية إلى الانسانية وإذا انقطعت الرابطة بينها وبين البدن ورجعت إلى ربها يصير البدن تراباً واقعاً فى سبيل الحركات لان نشأة المادة نشأة التغير والزوال والفاء بل ان سئلت الحق أن النفس بعد رجوعها إلى عالم القدس وانقطاعها عن البدن لا يصدق عليها أنها صورة للبدن الفاسد ولا يصدق على البدن أيضاً أنه مادة للنفس المنسلخة عنه إلا مجازاً بل كان نسبتها إلى جميع الاجسام على السواء لان الارتباط والعلاقة بين النفس تكون من الطرفين الا ان الارتباط من جانب النفس ايجابى ومن ناحية البدن اعدادى ولذا ورد عن الاقدمين: «ان النفس والبدن يتعاكسان ايجاباً وإعداداً» وإذا انحل تر كيب البدن يرجع كل عنصر ومادة إلى أصله ، ويستحيل بقاء تعلق النفس به .

ولو قلنا ببقاء الاجزاء والمواد بعد انحلال التركيب لاشك انه إذا اجتمعت الاجزاء والمواد السابقة وصارت مستعدة لتعلق النفس المدبرة إياها فلا محالة تفيض على المزاج الصالح نفساً مناسبة له وقد قررنا ان تعلق النفس بالبدن تعلق طبيعى ينشأ من مناسبات ذاتية وإستعدادات تامة بينها وبين البدن ، على أنه بناءً على الحركة الجوهرية و الاستكمالات الذاتية ليس النفس فى إبتداء حدوثها شيئاً مذكوراً وأول وجودها و طليعة ظهورها إنما يكون فى المادة الجسمانية بل هى فى أول الفطرة عين المادة الجسمانية وليس تعلقها بالبدن تعلقاً إرادياً .

ومن كلام هذا السيد الاجل يظهر انه (ره) غفل عن نكتة أصلية حكمية وهى انه لو فسد البدن يبطل الاعضاء ومزاجها وينحل تر كيبها ومع فساد التركيب لا يبقى للنفس تعلق لفساد المزاج وبطلان الاعتدال. والغفلة عن كيفية وجود النفس ومراتبها ومقاماتها وإنبعاث البدن والقوى عنها صارت سبب هذا الخبط العظيم .

خلاصة الكلام انه يرد على ما ذكره إشكال تعلق النفسين على بدن واحد (بناءً على الحكمة المشهورة) ورجوع النفس بعد حصول الفعليات الى القوة أيضاً (بناءً على مختار المصنف قدس الله لطيفه وأجزل تشريفه)

نقل وتزييف

إن بعض الاجلة المتأخرين (وحيد عصره وفريد دهره استاذ مشايخنا العظام الاقا على المدرس ره) قد تصدى لتصحيح المعاد الجسماني وعود الروح الى البدن العنصرى فى رسالة سبيل الرشاد لا بأس بذكر كلامه على نحو الاختصار وبيان وجوه الخلل فيه .

هذا الرجل العظيم يقول إن نصوص الكتاب والسنة تدلان على عود الروح الى البدن الجسماني الدنياوى ولما كانت إعادة النفس الى البدن فى هذه النشأة وحشرها فيها مستلزماً للتمساخ اختار أن البدن يذهب الى حيث الروح بالحركة الجوهرية ومنشأ هذه الحركة هى العلاقة الذاتية التى تكون بين النفس والبدن، وعدم إنسلاخها بالكلية عن البدن بالموت. لان العلاقة الذاتية لا تزول بالموت وبهذه العلاقة يتحرك البدن الى حيث الروح وغاية وجوده وحر كته هى إتصاله بالنفس .

قال فى حواشيه على الاسفار : « فاذا فارقت النفس البدن تخلف فيها آثاراً وودائع من جهاتها الذاتية وملكات الجوهرية وهذا الاستخلاف يترتب على تدبيرها الذاتى للبدن وايجابها له بضرب من التبعية وليس لها فيه قصد و شعور بل إنما هو أمر طبيعى تكوينى فاناً البدن بعد مفارقة نفسه ممتازة فى الواقع عن ساير الابدان المفارقة عنها نفوسها ، و كذا عناصره عن عناصرها بهذا الاستخلاف - بحيث إذا

شاهدته نفس قوية مكشوفة شاهدته على صفة هذا الاستخلاف ويحكم بانه بدن فارقت عنه نفس كذا وكذا « أقول وليت شعري ما المناسبة بين المادة القابلة والصورة المفارقة المجردة بعد إنسلاخها وترفعها عن المادة ورجوعها الى الآخرة ؛ والنفس إذا فارقت البدن-البدن يصير ترابا فاسداً مضمحلاً وهباءً منشوراً يقع في دار الحركات والمتحركات وربما يصير نباتاً أو حيواناً وانساناً واذا فسد البدن وانحل تركيبه لا يبقى فيه مزاج صالح للتعلق ولا يبقى على بدنيته، وترجع كل جزء منه إلى أصله و جوهره و مبدئ تعلق النفس على البدن إنما يكون بعد حصول المزاج والاستعداد القابلة للنفس وإذا خرجت النفس عن البدن ينحل المزاج ويبطل البدن ؛ بل الحق ان منشأ الموت ليس إلا إعراض النفس عن البدن والاعراض إنما يحصل بعد فساد المزاج وإنحلال القوى والسرفيه أن المادة الجسمانية متحركة دائماً ولا تبقى في هذه النشأة شيء ثابت في آئين والبدن مثل ساير المواد الجسمانية بعد إعراض النفس يتصور بصورة اخرى وما قال (ر) إن البدن يتحرك الى الروح وهو متميز عن ساير الابدان كلام لا ينبغي صدوره عن أصاغر الطلبة فضلا عن هذا الرجل النحرير الذي يأتي بجودة الفكر بما يقرب من شق القمر والبدن إذا صارت أجزائه متفرقة وصار كل جزء منه جزءاً لنوع من الانواع لا يبقى ح وجوده فضلاً عن تميزه و كل مادة تقتضى صورة مناسبة لذاتها .

وأسخف من هذا قوله : « يتعلق النفس ثانياً بالبدن الدنيوى لكن يرجوع البدن إلى الآخرة وإلى حيث الروح لابعود النفس إلى البدن فيكون النفس واقفاً والبدن يتحرك إليها » أقول زعم هذا الرجل النحرير أن البدن لا يتصور بصورة اخرى بعد مفارقة النفس عنه ولا تحل فيه صورة أصلاً وليس الامر كذلك بدهاء ان المادة الجسمانية التي كانت بدن زيد مثلاً اذا صارت متصورة بصورة نباتية أو حيوانية فلا محالة يتحد مع الصورة الحالية فيها ولا تبقى فيها مناسبة التي كانت بينها وبين النفس المفارقة وان كانت العلاقة الباقية من مجرى الصورة اللاحقة التي تصورت المادة بهامع مع انه باطل في نفسه لا ينتج ما هو (ره) بصدده **والعجب انه** (ره) فرأى عن مفسدة التناسخ قال : يرجوع البدن إلى الروح وهذا مع انه لا أصل له لا ينفعه بل هو كره على ما فر

منه لان تعلق الروح بالبدن مع حر كة البدن اليها إن كان في هذه النشأة يلزم التناسخ لان التعلق بالبدن الدنياوى لا يكون إلا في هذه النشأة وإن كان مراده ان البدن يتحرك ويستكمل شيئاً فشيئاً إلى أن يتجرد عن المادة فيلزم أن لا يكون المحشور في المعاد البدن الجسمانى المادى مع أنه خلاف الفرض. وإن قال قائل كما ذكره بعض مشايخنا العظام فى العلوم العقلية والمعارف الالهية فى توجيه كلامه فى بعض اوقات استفادتى منه دام ظله (هو الحكيم المحقق سيد الفقهاء والمجتهدين وحيد عصره وفريد هـ ره السيد ابو الحسن القزوينى روحيفداه) إن آخر استكمال البدن يكون مبدء تعلق النفس به ثانياً فنقول : ان كان هذا التعلق فى الدنيا يلزم أن تكون الاخرة عين الدنيا ويلزم رجوع النفس بل تجا فيها عن مقامها الشامخة إلى البدن ولا نعننى من التناسخ إلا هذا ؛ مع ان التعلق يستدعى حصول المزاج المعتدل المناسب للتعلق فيلزم إجتماع النفسين على بدن واحدة وان كان هذا التعلق فى الاخرة فلازمه تبدل البدن المادى وانتقاله من هذه النشأة إلى البرزخ فيلزم خلاف الفرض .

خلاصة الكلام أن النفس بعد بلوغها إلى الكمالات اللائقة بها الكامنة فى ذاتها لا يتنزل إلى رتبة إرتفعت عنها وقد علمت أن الموت عبارة عن بلوغ النفس إلى الكمالات اللائقة بها و إستغنائها عن الالات ويلزم من تعلقها بالبدن ثانياً رجوع فعليتها إلى القوة وهذا كاشف عن إحتياجها إلى البدن ويرشدك إلى هذا قوله تعالى: رب ارجعونى لعلى أعمل صالحاً كلاً أنها كلمة هو قائلها. والحق مع المصنف العلامة أعلى الله مقامه والمعاد فى يوم المعاد عين هذا البدن الشخصى الموجود فى هذه النشأة لابدن مثله . وإن شئت زيادة التحقيق فى هذا المقام فراجع إلى كتب المصنف فان أمثال هذه التحقيقات حقه (قده) فى الدورة الاسلامية . **قوله فى ص ٧٣ س ٢-** ومن غلب عليه الخ قال ره فى حواشى **حكمة الاشراف** ص ٥١٠ أعلم ان الله تعالى خلق جواهر النفوس مختلفة بالماهية ، اما بحسب اصل الفطرة او باكتساب الفضائل والردائل فبعضها خيرة نورانية شريفة مايلة الى الالهيات عظيمة الرغبة فى الاتصال بالروحانيات العقلية فهى معادها وبعضها كدرة خسيصة ظلمانية شريفة مائلة إلى الجسمانيات عظيمة الرغبة فى الاتصال بهذه الجسمانيات الكثيفة ، وبعضها متوسط بين الخيرية

والشرية واقعة بين العقلية والحسيات فالاول هم المقربون وأهل القدس عالمهم عالم العقول والمعقولات والاخيرة هم أصحاب الشمال والمجرمون النواكس الاذقان فى اللطافة والكثافة كما أشار إليه الشارح وعالمهم عالم الصور المقدرية الغائبة من هذه الحواس الدنيوية دون الاخرية ومنهم السعداء واصحاب اليمين اذا تقرر هذا فاعلم انه ذهب بعضهم كصاحب اخوان الصفاء وغيره إلى أن جهنم عبارة عن عالم الكون والفساد والنار هى الطبيعة المحملة للاجساد المستولية على الابدان والجلود بالاذابة والتحليل والتبديل فى كل آن المفقية لها فى أسرع زمان لولم يؤد الغازية بدلها كما فى قوله تعالى : « كما نضجت جلودهم بدنانهم جلودا غير هاليدوقوا العذاب » وقوله تعالى : « واتقوا النار التى وقودها الناس والحجارة » وقوله : « انكم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم » فان هذه الاجساد العنصرية لها طبيعة متصرفة فيها بالنضج والاحالة فحسبوا ان النار المشار إليها فى القرآن الطبيعة السارية فى الاجسام الحسية سيما التى تحت السماء الدنيا وما يؤد كد هذا الحسبان وإن كان باطلا عندنا كما علمت فيما سبق ان الاكوان الطبيعية كلها سائلة زائلة واقعة تحت الفساد بواسطة استيلاء الطبيعة بالتصريف والتحويل والتحليل و كذا النفس مادامت متعلقة بهذا البدن متحدة به تؤثر الطبيعة فى ذاتها وفى قواها الحسية فانها منفعله عن تأثير نيران الطبيعة الكامنة فى البدن بالاذابة والتحليل وتخفيف الرطوبات الصالحة الحاصلة لها من الاغذية شيئاً فشيئاً على الدوام حتى يؤدى إلى الموت و كذا قولها باحداث الالام والوجاع التى منشأها الطبيعة المحملة خلقها الله لمصلحة دفع المواد الفاسدة على أن المصلحة فى اصل وجود الطبيعة وإشغالها الحرارة الغريزية إستكمال النفس الناطقة للانسان مادامت فى البدن بهذه التحولات و التقلبات لتتقلب إلى أهله مسروراً فاذا ارتفع الانسان من هذا العالم الى عالم التصور والتعقل خلص من عذاب النيران إذ لا وجود للطبيعة فى غير هذا العالم ومما يؤد كد ظنهم أيضاً كون عدد الزبانية وسدنة الجحيم بعينه كعدد قوى الخادمة المدبرة للابدان الحيوانية و كذا كون أبوابها سبعة كابواب القوى الطبيعية المفتوحة إلى

جهنم البدن من عالم النفس اصل القوى متشعبة من عالمها وهى مفتوحة لاهل الجحيم من الجن والانس و باب القلب مغلق على من طبع الله على قلبه ومن ذلك كونها موصوفة فى القرآن بأنها أسفل سافلين والطبيعة العنصرية كذلك فالجحيم هى الطبيعة **قال فى الباب الحادى والتسعين من الفتوحات: «إعلم أن جهنم من أعظم مخلوقات وهى سجن الله فى الآخرة وسميت جهنم لبعدها يقال بر جهنم إذ كانت بعيدة القعر وهى تحوى على حرور و زمهير ففيها البرد على أقصى درجاته و الحرارة على أقصى درجاته وبين اعلاها وقعرها خمس سبعون مائة من السنين ومن ذلك دلالة قوله تعالى كلما خبت زدهم سعير أعلى أن النار محسوسة فان صورة النارية لا يتصف بالزيادة والنقصان إلا من كونها قائمة بالمادة الجسمانية لان حقيقة النارية لا يقبل هذا الوصف من حيث ذاتها وإنما يقبله الجسم المحترق بالنار الذى تسخره النارية وقيل معنى الآية كلما خبت يعنى النار المتسلط على أبدانهم بواسطة خمود الشهوة والغضب و ركود القوى لمرض أو هرم زدهم يعنى المعذبين ولم يقل زدها أى العذاب ينقلب إلى بوطنهم من جهة إكتساب الملكات والامراض فى نفوسهم وهو أشد من العذاب الحسى إذ قد سلط اليه فى بوطنهم التفكير فيما كانوا فيه من التفريط فى جنب الله فيكون عذابهم النفسانى أشد من حلول العذاب المقرون بتسلط النار المحسوسة على أجسامهم ومنشأ نار النفس الامارة بالسوء التى تطلع على الافئدة ومن ذلك دلالة قوله تعالى: « وان منكم الاواردها كان على ربك حتماً مقضياً ثم ننجى الذين اتقوا ونذر الظالمين فيها جثياً » قال فى الفتوحات المكية من عرف هذا القول عرف مكان جهنم وقال النبى لما سئل لقلته فلما سكت عنه وقال فى علم الله و سكوتنا عنه هو الادب ومن ذلك ان النار لا يقبل تخليد موحد وما ذلك إلا ان نفسه بعلم التوحيد قد صارت عقلاً بالفعل وجازت عن مقام الطبع والحس كما فى قول بعض الأئمة عليهم السلام حيث سئل عن عموم قوله تعالى وإن منكم إلا وارهها جزناها وهى خامدة ومن ذلك الاخبار الدالة على أن مكانها فى هذا العالم الاسفل منها ما يدل على أنها تحت السماء الدنيا كما يروى من حديث المعراج انه صلى الله عليه واله وسلم**

رأى في السماء الدنيا مالكا خازن النار وفتح له طريقاً من طرق النار لينظر إليها حتى ارتقى إليه من دخانها وشررها وما عن يساره من الباب و كما روى عن ابن عباس ان النار تحت سبعة ابحر مطبقة . ومنها ما يدل على أنها في البحر كما روى عن امير المؤمنين عليه السلام انه سئل يهودياً أين موضع النار في كتابكم قال في البحر قال ما أراه الا صادقاً و بقوله تعالى والبحر المسجور و يروى أيضاً في التفاسير ان البحر المسجور هو النار و كما روى عن رسول الله (ص) لا ير كبن بحراً الا غايماً او معتمراً فان تحت البحر ناراً و قيل ان جهنم هو البحر وهو محيط بهم ينتشر فيه الكواكب ثم يستوقد ويكون هو جهنم وقد جاء شبه هذا في كلام الاوائل قال سقراط : واما الذين ارتكبوا الكبائر فانهم يلقون في طرطاس و لا يخرجون منه أبداً و اما الذين ندموا على ذنوبهم مدة عمرهم فانهم يلقون في طرطاس سنة كاملة يتعذبون ثم يلقونهم الموج الى موضع ينادون منه خصومهم يسئلونهم الاحضار على القصاص لينجوا من الشرور فان رضوا عنهم والا اعيدوا الى طرطاس ولم ينزل ذلك دأبهم الى أن يرضى خصومهم عنهم والذين كانت سيرتهم فاضلة يتخلصون من هذه المواضع من هذه الارض و يستريحون من المحاسب و يسكنون الارض النقية . و من الاخبار ما يدل على أن بعض جهنم في هذه الارض كما روى عن جابر بن عبد الله قال رأيت الدخان يخرج من أرض ضار و يقال أنه حضرت بقعة منها و يقرب من هذا حديث وادى برهوت المروى عن أمير المؤمنين عليه السلام قال ابغض البقاع وادى برهوت فيه ارواح الكفار و فيه بئس ماء أسود منتن يأوى اليه ارواح الكفار و حكي الاصمعي عن رجل من حضر موت انه قال نجد من ناحية برهوت رائحة فظيعة جداً فيأتينا بعد ذلك خبر موت عظيم من عظماء الكفار و الجواب عن هذه الوجوه و الدلائل كلها أن لكل من الجنة والنار نشأة أصلية هي في عالم الآخرة و نشأة جزئية و مظاهر كونية في الدنيا و مستقر النار و حقيقتها هي دار البوار و لها مظاهر و مكامن في هذا العالم فما ذكره من الوجوه العقلية لا يدل على أكثر من أن يكون لها كينونة جزئية و ظهوراً خاصاً في هذا العالم و كذا نقل من الاخبار

لأيدل أزيد من أن لها مظاهر في هذا العالم وأما النار الحقيقية فمحل اشتعالها و بروزها بحيث لا يمكن على الخلائق كلهم وظهور سلطانها هي الدار الآخرة عين ما أحاط بهم سرادقها كما قال: «وبرزت الجحيم لمن يرى» وقوله: «كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم» ثم لثرونها عين اليقين» فهي الآن كانت باطنة غير بارزة ولا ظاهرة بل مستورة إلا على أهل الكشف واليقين وهذا المحسوس من النار ليس محرراً حقيقة والذي يباشر الأحراق والتفريق حقاً وحقيقة هي نار إلهية مستورة عن هذه الحواس خارجة عن الفكر والقياس لكنها مرتبطة بهذا المحسوس ارتباطاً و محل ناريتها الحقيقية دار البوار لدار الوجود وقانا لله وجميع أهل اليقين من شرها وضرها يوم الدين» .

أقول: إن مبدء العذاب ومنشأ الأحراق في الآخرة عبارة عن الملكات الحاصلة لكل إنسان بحسب أعماله وأفعاله كما أن مبدء الثواب ومنشأ اللذات الآخروية ليس إلا الملكات الراسخة في النفوس ولما كانت النشأة الآخرة نشأة تامة مجردة عن المادة الجسمانية المستحيلة الكائنة لا تكون علل التعذيب والتنعيم خارجة عن ذات النفوس المحشورة وليس الآخرة دار العلل الاتفاقية الخارجة المؤثرة في الأشياء، فكل إنسان يحشر في الآخرة مع ما اكتسبها من الملكات والمصير الحسنه الحاصلة من الرياضات النفسانية و العبادات والأعمال الصالحة أو المصير البهيمية والملكات الشيطانية الحاصلة من التمرد والعناد والانكار ومخالفة الرسل والسفراء الإلهية عليهم السلام والمعذب أمر داخل غير خارج عن حيطة وجود المعذب قال عز من قائل في سورة آل عمران: «يوم تجد كل نفس نفس ما عملت من خير محضراً، وما عملت من سوء تود لو أن بينها وبينه أمداً بعيداً» وقال في سورة بنى إسرائيل «وكل إنسان الزمناه طائره في عنقه ونخرج له يوم القيامة كتاباً يلقيه منشوراً اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيباً» قال في سورة الكهف: «ووضع الكتاب فترى المجرمين مشفقين مما فيه ويقولون: يا ويلتنا ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة ولا كبيرة إلا احصاها»

قوله ص ٧٥ قال سقراط معلم أفلاطون: «وأما الذين ارتكبوا الكبائر فإنهم يلقون في طرطوس الخ» نقل المصنف في أكثر كتبه هذا الكلام من السقراط ولم نتحقق مأخذ هذا النقل إلى الآن مضمونه موافق لبعض الآيات والروايات والمأثورات الدالة على خروج بعض العصاة والفجار عن النار. قوله: «ينادون منه خصومهم يسئلونهم الاحضار على القصاص» لا يخلو عن تشويش بل غير صحيح والانساب أن يكون يسئلونهم العفو عن القصاص أو ما يشبه هذه العبارة يظهر من كلام سقراط أنه كان قائلاً بخلود الكفرة والفجرة والعصاة الذين رسخت في نفوسهم ملكات الرديئة والصور البهيمية في النار أبداً بالبدن وخروج بعض العصاة الذين ندموا على ذنوبهم مدة عمرهم وقصرت آثامهم عن النار والدخول إلى دار الرحمة بعد زوال منشأ العذاب عن نفوسهم لأن الصور الحاصلة من الأعمال السيئة ما لم تصر ملكة راسخة في النفس يمكن زوالها وبطلانها وترجع النفس بعد زوالها إلى صفاء ذاتها وحقيقتها وقد حقق هذا الأمر في مباحث تجسم الأعمال وحصول الملكات وتصوير النيات يوم الآخرة وقد قررنا أن لكل صفة راسخة وملكة نفسانية وصفة غير راسخة ظهوراً خاصاً في كل موطن ونشأة وربما تكون لصورة واحدة آثار مختلفة في مواطن مختلفة .

نقل وتحقيق

قال صدر المتألهين في الشواهد (ص ٢١٩) : «الاشراق السادس عشر في كيفية خلود أهل النار الذين هم أهلها فيها. هذه مسألة عويصة موضع خلاف بين علماء الرسوم وعلماء الكشف وكذا موضع خلاف بين علماء الكشف هل تسرد العذاب عليهم إلى ما لانهاية له أو يكون لهم نعيم بدار الشقاء، فينتهي العذاب فيهم إلى أجل مسمى، مع إتفاقهم على عدم خروج الكفار منها وانهم ما كثون إلى ما لانهاية له فان لكل من الدارين عماراً ولكل منها ملاؤها؛ والاصول الحكمية دالة على أن القسر لا يدوم على طبيعة وان لكل موجود غاية يصل إليها يوماً وأن الرحمة الالهية وسعت كل شيء كما قال جل شأنه: «عذابي اصيب به من أشاء ورحمتي وسعت كل شيء» وعندنا أيضاً اصول دالة

على أن الجحيم وآلامها وشرورها دائمة بأهلها كما أن الجنة ونعيمها وخيراتها دائمة بأهلها، إلا أن الدوام لكل منهما على معنى آخر. وأنت تعلم أن نظام الدنيا لا ينصلح إلا بنفوس غليظة وقلوب قاسية ولو كان الناس كلهم سعداء لاختل النظام. إلى أن قال: فإذا كان وجود كل طائفة بحسب قضاء إلهي ومقتضى ظهور اسم رباني فيكون لها غايات طبيعية ومنازل ذاتية والأمور الذاتية التي جبلت عليها الأشياء إذ اوقع الرجوع إليها تكون ملائمة لذيفة وإن وقعت المفارقة عنها أمداً بعيداً كما قال وحيل بينهم وبين ما يشتهون. والله متجل بجميع الاسماء في جميع المقامات فهو الرحمن الرحيم وهو العزيز الغفار. وفي الحديث: «لولا أن تذنبون لذهب بكم وجاء بقوم يذنبون»

ملخص مراده من هذه الكلمات واشباهها التي ذكرها في هذا الكتاب و
سائر كتبه في هذا المبحث: ان جميع الموجودات متحركة إلى الحق الاول لان لكل وجهة هو موليا «ومامن دابة إلا وهو آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم» وهو غاية كل شيء ونهاية كل موجود وقد قرر ان النهايات هي الرجوع إلى البدايات والتوجه إلى مبدء الوجود والسير إليه فطري لكل موجود وإنصرف الأشياء عن الحق وإنكارها له وتمردها عن أوامره ونواهيها وإكتساب الملكات الرذيلة الردية لا ينافي السعادة الذاتية والتوجه الجبلية.

وقد قرر في مقده ان جميع الحركات والانتقالات في الأشياء إلى الله وبالله وفي سبيل الله وكل شيء بحسب الفطرة ذاهب إليه وإذا حصلت في الكافر والمنافق والعاصي ملكات ردية حاصلية عن الكفر والنفاق والعصيان فلا محالة ينحرف عما فطر عليه ويقدر إنحرافه عن الفطرة يعاقب في الآخرة إلا أن الفطرة الاصلية يقاوم مع العذاب والالم الناشئ عن التمرد ولما كان جوهر النفس مجرداً غير قابل للفساد والحق يتجلى في كل شيء بالرحمة الذاتية ومبدء العذاب امر عارض على الفطرة والذاتى يدوم والعرضى يزول والقسر ليس بدائمي ولا أكثرى يرجع مآل كل موجود إلى الرحمة

أصل نقده لطف وداد وبخشش است
قهر بروى چون غباری از غش است
تا بدانند قدر أيام وصال
گفت پیغمبر که حق فرموده است
قصد من از خلق احسان بوده است

وفى الادعية المأثورة برحمتك التى وسعت بها كل شىء

آن خدای دان همه مقبول ونا قبول
از رحمت آمدند و برحمت روند خلق
این است سر عشق که حیران کند عقول
این شرک عارضی شمر و عارضی یزول
این نقطه گه صعوى نماید گهی نزول
یک نقطه دان حکایت ماکن وما یكون

قال ره : نقل فى الفتوحات « انهم یخرجون إلى الجنة حتى لا یبقى فیها احد

من الناس و یبقى أبوابها تصطفق وینبت فى قعر جهنم الجرجیر »

أقول : سبقة الرحمة على الغضب لا تنافی دوام العذاب لان الرحمة الرحمانية

التى وسعت كل شىء غیر العنايات الخاصة التى تشمل أهل الايمان دون أهل الكفر
والعصیان نعم غلبة الرحمة على الغضب غیر قابلة للانكار والمخلدون فى النار بالنسبة
إلى أهل النجاة اقلون .

والحق ان دار الجحیم دار بلاء و نعمة آلامها و شرورها دائمية و ليس لاهلها

خلاص عن هذا السجن و الايات القرآنية و المأثورات النبوية و الولوية ناطقة على
خلود أهل الكفر و العصیان فى النار على الدوام و حمل العذاب على العذب و حمل الخلود
على الزمان الطویل لعب بالايات القرآنية و الروایات الواردة عن أهل العصمة و الطهارة (ع)
و السر فى ذلك أن الدار الاخرة دار فعلية و كمال و ينتهى فیها الحركات و لیست بدار
اعداد و استعداد لان النفس فى الاخرة مستكفية بذاتها و قد قررنا فى مقرر ان النفوس
بحسب بدو الوجود و إن كانوا اخلین تحت نوع و احد لكن بحسب الحشر و النشأة الاخر و یة
أنواع متباعدة .

ولاشك أنه بناء على الحركة الجوهرية النفس الناطقة تتصور بصور مناسبة لفعالها و
أعمالها فى هذه النشأة . و الهیئات الرديئة المظلمة و الصور البهيمية الكدرة إذ بلغت إلى
حد تصورت النفس بها و صارت داخلية فى وجود النفس و استحکمت بنیانها فى الروح بحيث
صارت منشأ فعليتها لا یمكن زوال هذه الصور المولمة الموزية و ما تزول فى الاخرة
عن النفوس و یتخلص النفس عن آلامها و شرورها انما هى أعراض غريبة غیر داخلية
فى جوهر النفس و هو یة وجودها و أما الذین رسخت فى باطن وجودهم هذه الملكات

ليس لهم رافع خارجي ولا داخل ي ولا يرتفع عنهم العذاب بل يدور عليهم دائماً ويتجدد عليهم أزلاً وأبداً وإن الم تكن لهم حر كة مستقيمة فلامحالة يقفون في النار وغاية حر كاتهم تجدد العذاب و مبدء هذا العذاب جوهر ذواتهم و حقيقتهم و المبدء دائمى بدوام الحق و العذاب تابع له و الوجود الفائض عن الحق يمر على المؤمن و الكافر على الاول رحمة و نعيم و روح و ريحان

وعلى الكافر عذاب و غصة

(بريكى زهر است و برديگر شكر)

وفي الصحيفة الملكوتية « كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غير هاليد و قوا العذاب . وان شجرة الزقوم طعام الاثيم كالمهل يغلى في البطن كغلى الحميم . »
فالعذاب صعود و نزول إعداداً و ايجاباً بالنسبة إلى النفوس و الابدان الاخروية و لا يمكن لاهل الخلود الخروج عن دائرة العذاب فلامبدء لحر كة اهل الجحيم لا خارجاً و لا داخلان لان الخروج ناش عن الحر كة المستقيمة طولا و إذا كان مبدء الحر كة نفس ذات المتحرك فلامحالة يدور على نفسه في الحر كة فمادام ذاته باقية و العذاب باق و المتحرك فى الاخرة مستكف بذاته و مبدء ذاته و غاية وجود اهل النار ذوق العذاب .

هذا مجمل الكلام فى هذا المقام و التفصيل يقتضى مجالا واسعاً و الحمد لله المشكور المعبود فياض الجود و واهب الوجود وله الحمد و الشكر و حده ابد الابدين، الصلوة على رسله و أنبيائه خصوصاً على سيدنا محمد و اسطة نزول البركات و الحسنات و آله صلوة تامة دائمة قد تم تصحيح كتاب المظاهر الالهية و التعليق عليها مع كمال العجلة فى آخر شهر شوال المكرم سنة ١٣٨٠ من الهجرة النبوية المصطفوية

مشهد- جلال الدين الموسوى الآشتياني مدرس الفلسفة الاسلامية
 فى جامعة خراسان

فهرس مطالب كتاب المظاهر الالهية والتعليقات عليها خلافاً بينها وبين الاصل

كلمة المصحح بالفارسية والعربية فى ترجمة المصنف وبيان مرتبته وعلو شأنه
وانه من عظماء الفلاسفة الالهيين الذين لا وجود بهم الزمن إلا فى فترات متباعدة
من القرون وقد ذكر فى هذه المقدمة سبب طبع الكتاب

خطبة الكتاب وبيان ان افضل الحسنات و رئيس الفضائل إكتساب الحكمة
الحقة وتكميل القوة النظرية والعملية ١

المقدمة فى أن الحكمة أفضل العلوم و رئيس الحسنات وأعظم الكمالات و بيان
معرفة ذاته وصفاته وأفعاله و كيفية صدور الأشياء منه و رجوعها إليه ٢

الفن الاول فى الاشارة إلى معرفة الله و كيفية أفعاله و فيه مظاهر: المظهر الاول
فى الاشارة إلى عمدة مقاصد الكتاب الالهى و تقسيم الحكمة ٤

فى بيان معرفة الذات والصفات والافعال و كيفية ادراك الصفات والافعال و بيان
إستحالة عرفان الذات إلا بنحو الشهود العينى والفناء فى التوحيد و محور رسوم
التعينات ٧

المظهر الثانى فى إثبات وجوده تعالى بطرق مختلفة
توضيح عقلى فى نفي الماهية عن الحق الاول و نقل كلام الشيخ و بيان قاعدة
بسيط الحقيقة كل الأشياء ١٢

تنبيه فى أصالة الوجود و تقرير كيفية شمول الوجود و سر يانه فى الأشياء ١٤
المظهر الثالث فى توحيدته تعالى و تكملته فى أحديته و واحديته ١٦

تحقيق عرشى فى توحيد صفاته الكمالية
المظهر الرابع فى تحقيق أسمائه وصفاته و بيان صفاته الحقيقية و الاضافية و السلبية ٢١

تبصرة فى أن الله إسم للذات الالهية و بيان حقيقة المحمدية وآله وصحبه و كيفية
مظهريتها ٢٢

لمعة فى بيان مظهرية الأشياء للحق و تكملته فى كيفية مظهريتها له تعالى ٢٤

- المظهر الخامس فى علمه تعالى بذاته وبغيره وبيان اقسام العلم ومراتبه ٢٥
- المظهر السادس فى دوام إلهيته وبيان كلامه و تحقيق الفرق بين الكتاب
والكلام على نحو التفصيل ٣١
- فى بيان اقسام الفاعل و تحقيق كيفية فاعليته للاشياء ٣٥
- توضيح فى تحقيق كلماته والوسائط بينه وبين الاشياء و بيان قاعدة امكان
الاشرف ٣٧
- إشراق عقلى فى أزلية إرادته تعالى وعدم جواز إنفكاك الاشياء عنه وبيان
مراتب كلامه و كيفية تكلمه ٤٠
- المظهر السابع فى تحقيق حدوث العالم و كونه وجوده و وجوده كلما فيه
مسبوفاً بعدم الزمانى و بيان حركة الجوهرية و تحقيق دثور العالم وزواله ٤١
- إستبصار عقلى فى سبب وقوع النفس الانسانية فى هذا العالم و إبتلاءها بهذه
البيليات ٤٥
- المظهر الثامن فى كيفية البدء والاعادة والاشارة إلى سلسلتى الهبوط والصعود
و بيان مظهرية حقيقة المحمدية صلى الله عليه وآله وسلم و كيفية سريانها فى الاشياء و بيان ولاية الائمة
عليهم السلام على نحو التفصيل و تحقيق علمه صلى الله عليه وآله وسلم بالروح وإثبات أن الغرض من اليجاد
خلقة الانسان وانه العلة الغائية و كيفية جامعته لجميع المراتب ٤٧
- تكملة فى بيان جامعية الانسان لجميع قوى العالم ٥٢
- تنبيه فى تحقيق حقيقة الروح الطبى الذى يتقوم البدن و بيان مدح الحق
الناظرين فى ماهيات الاشياء والمتفكرين فى خلق السماوات ٥٤
- الفن الثانى فى المباحث المتعلقة بالمعاد وفيه مظاهر المظهر الاول فى إثبات
المعاد الجسمانى و بيان الاقوال فيه ٥٥
- تحقيق فى أنه إذا انقطع تعلق النفس عن هذا البدن فبقى النفس وتصلح بتلفه
و بيان بقاء النفس و تحقيق الاقوال فيها ٥٧
- بيان بطلان التناسخ و دفع حجج الخصوم ٥٨
- المظهر الثانى فى أن الانسان يبعث بجميع قواه وجوارحه ٦١

- ٦٢ تحقيق في أن خلق عالم الكبير وبعثه كخلق عالم الصغير وبعثه
٦٢ تنبيه في بيان عروض الموت وخروج الروح وقيام القيامة
المظهر الثالث في حقيقة الموت وبيان الاجل الطبيعي والفرق بينه وبين الموت
الاختراعى
٦٤
٦٥ تنبيه - في أن الروح إذا انفردت البدن يبقى معها امر ضعيف الوجود
٦٦ المظهر الرابع في بيان ماهية القبر وعذابه وثوابه
٦٨ كشف غطاء فن بيان أن الموت يرد على الاوصاف لاعلى الذوات
٦٩ إشراق في بيان تجسم الاعمال و كيفية رسوخ الملكات في النفس
٧١ المظهر الخامس في البعث و كيفية حشر الانسان وظهوره في العوالم
٧٢ تكملة في بيان مراتب العوالم والنشآت
المظهر السادس في الحشر وتحقيق أن الزمان علة التعاقب وسبب إختفاء
الموجودات وعند ارتفاع الزمان والمكان تجتمع الخلائق كلهم
٧٤ توضيح في بيان أنحاء الحشر
٧٤ إشراق عقلى في بيان أن في باطن كل إنسان مادي انسان برزخى مثالى
٧٥ حكمة كشفية في بيان قول صاحب الكشف وان القيامة قيامتان
٧٦ قاعدة في سر القيامة وزمانها ومكانها وبيان أرض المحشر
المظهر السابع في الصراط وبيان انه طريق الحق ودين التوحيد ونقل الروايات
الواردة عن الائمة عليهم السلام في الصراط
٧٧
٧٩ تنبيه في احوال تعرض يوم القيامة
المظهر الثامن في نشر الصحائف وإبراز الكتب و كيفية بروز السرائر في
القيامة الكبرى والصغرى
٨٠
تتميم في الميزان والحساب وبيان أقسام الميزان وتحقيق ان الانسان الكامل
هو الميزان الحقيقى
٨٣
٨٤ بيان كيفية تأثير الاعمال في النفس

- تذكرة في الحساب وبيان مآل الناس في الآخرة وتحقيق درجاتهم في النشأة الثانية
٨٥
- تبصرة في تحقيق سفر الآخرة وأن زادها الأعمال الحسنة
٨٦
- تنبيه في تحقيق قول أهل التحقيق في الدنيا والآخرة وأن باطن الإنسان في الدنيا ظاهرة في الآخرة
٨٦
- تذنيب في أن الجنة والنار حق وبيان عالم الآخرة
٨٧
- خاتمة في أحوال تعرض يوم القيامة وبيان كلام المحقق الكاشاني و تحقيق اللطائف السبعة الانسانية
٨٨
- خاتمة في أحوال تعرض يوم القيامة وبيان معنى الاعراف وذبح الموت
٨٨
- إشراق في بيان معنى النفخ ونقل الروايات الواردة في النفخ و بيان الحفر البرزخية
٨٩
- إستبصار في الإشارة إلى الزبانية
٩١
- إشراق عقلي في سر شجرة طوبى والزقوم
٩٢
- توضيح في حقيقة الدنيا والآخرة
٩٣
- قاعدة في تحقيق الخلافة
٩٤
- كشف في بيان الفرق بين النبوة والشريعة والسياسة
٩٥
- تحقيق في سبب الرؤيا الصادقة
٩٥
- تذكرة في أضغاث الأحلام والمنامات التي لأصل لها
٩٧
- تكملة في معرفة سبب العلم بالمغيبات في اليقظة
٩٨
- وصية من المصنف العلامة
٩٩
- بيان مقدمات المعاد الجسماني بناءً على طريقة المصنف قدس سره
١٠٠
- بيان بطلان التناسخ
١٠٤
- نقل كلام السيد غياث الدين الشيرازي (الدشتكي)
١٠٥
- نقل وتزئيف في بيان كلام المحقق الآقا على المدرس والأشكال عليه
١٠٧

- ١٠٩ نقل كلام المصنف في تعليقاته على حكمة الاشراف
- ١١٠ بيان الاقوال في معاد الناس ونقل قول صاحب إخوان الصفا
- ١١١ نقل كلام صاحب الفتوحات
- ١١٢ بيان الاخبار الدالة على أن جهنم تحت السماء الدنيا
- ١١٢ نقل قول السقراط وبيان أن اصحاب الكبائر يلقون في طرطوس
- نقل رواية الجابر وروايات اخر في أن للنار كينونة جزئية و ظهوراً خاصاً في
- ١١٣ هذا العالم
- بيان أحوال أهل النار و كيفية خلود الكفار والبرهان على تسرمد
- ١١٥ العذاب عليهم



فهرست الاعلام

- ابن فهد الحلبي
السعيد الشهيد محمد بن مكى
(٧٢٤-٧٨٦)
القونوى صدر الدين (٦٧٣)
الشيخ المفيد (٣٣٨-٤١٣)
زيد بن حارثه (صحابى)
المحقق داوود القيصرى (م-٧٠٠)
صدر الدين الدشتكى (متولد ٢
شعبان ٨٢٨ م جمعه ١٢
رمضان ٩٠٣)
غياث الدين المنصور (م-٩٤٨)
المولى شمس الكيلانى (متوفى ١٠٩٨)
السيد المحقق الداماد (محمد باقر)
(١٠٤١ م)
علم الهدى (٣٥٥-٤٣٦)
السينوارى الحاج ملاهادى (١٢١٢-
١٢٨٩)
صدر المتألهين (٩٧٩-١٠٥٠)
قيس بن عاصم (صحابى)
الاقاعلى المدرس التبريزى ١٣٠٧
(١٧ ذيقعدة)
- ابو على بن سيناء الشيخ الرئيس (٣٧٣-
٤٢٨)
أبو يزيد الوقواقى
ابو البركات البغدادى
أثير الدين الابهرى (٦٦٠)
ابن مسعود (صحابى)
ابو جعفر محمد بن على بن بابويه
القمى (م ٣٨١)
ابو جعفر محمد - الشيخ الطوسى
(٣٨٥-٤٦٠)
أفلاطون
ارسطو
خواجه عبدالله الانصارى (٣٩٦-٤٨١)
المحقق الطوسى (٥٩٧-٦٧٢)
دوانى (٨٣٠-٩٠٧ يا ٩٠٨)
شيخ الاشراف شهاب الدين أبو الفتوح
يحيى بن حبش بن اميرك السهروردى
(سهرورد ٥٤٩-٥٨٧ حلب)
المولى شمس الدين الخسر وشاهى
(٥٨٠-٦٥٢)

- محمد بن حمزة الفناري (م-١٨٣٤)
 ملا محمد جعفر اللنگرودي
 الاقاميرزاهاشم الكيلاني
 الاقاميرزا مهدي الاشتياني (م-١٣٧٢)
 بهمنيار (م ٤٥٨)
 الاقاميرزا احمد الاردكاني الشيرازي
 (آخوند نوري) المولى على بن جمشيد
 (م - ١٢٤٦)
 ملا عبد الرزاق القاشاني (م ٧٣٦)
 المعلم الثاني الفارابي (٢٥٩ و سيج
 ٣٣٩ دمشق)
 المولى الرومي جلال الدين (م ٦٧٠)
 حافظ شيرازي
 ملا محسن الفيض الكاشاني (١٠٠٧)
 (١٠٩١-)
 المولى عبد الرزاق اللاهيجي (م ١٠٧٢)

- الفخر الرازي (م ٦٠٦)
 العلامة الحلي (آيت الله في الافاق) (٦٤٨)
 ٧٢٦-
 الشيخ بهاء الدين الجبعي العاملي (٩٥٣)
 (١٠٣١-)
 عز الدين حسين بن عبد الصمد والد
 البهائي (٩١٨-٩٨٤)
 فخر المحققين (٢٠ ج١ - ٦٨٢ -
 ١٥ ج١ - ٧٧١)
 فر فوريوس اليوناني
 شيخنا الكليني (م ٣٢٨-٣٢٩)
 الاقام محمد رضا (قمشه اي) (م ١٣٠٦)
 الاقام محمد (بيد آبادي)
 محيي الدين المعروف بالشيخ الاكبر
 (م ٦٣٨)
 ملا اسماعيل الاصفهاني

على رغم ما بذلناه من الجهود في تصحيح هذا الكتاب عثرنا على أخطاء بسيطة
لا تضر بالمقصود ورجائنا الا كيد من القراء تصحيح الكتاب قبل مراجعته .

فهرس الخطاء و الصواب

سقطت من ص ٣٨ السطر ٢٥ بعد كلمة يلزم ان ، هذه العبارة : يكون الواحد :

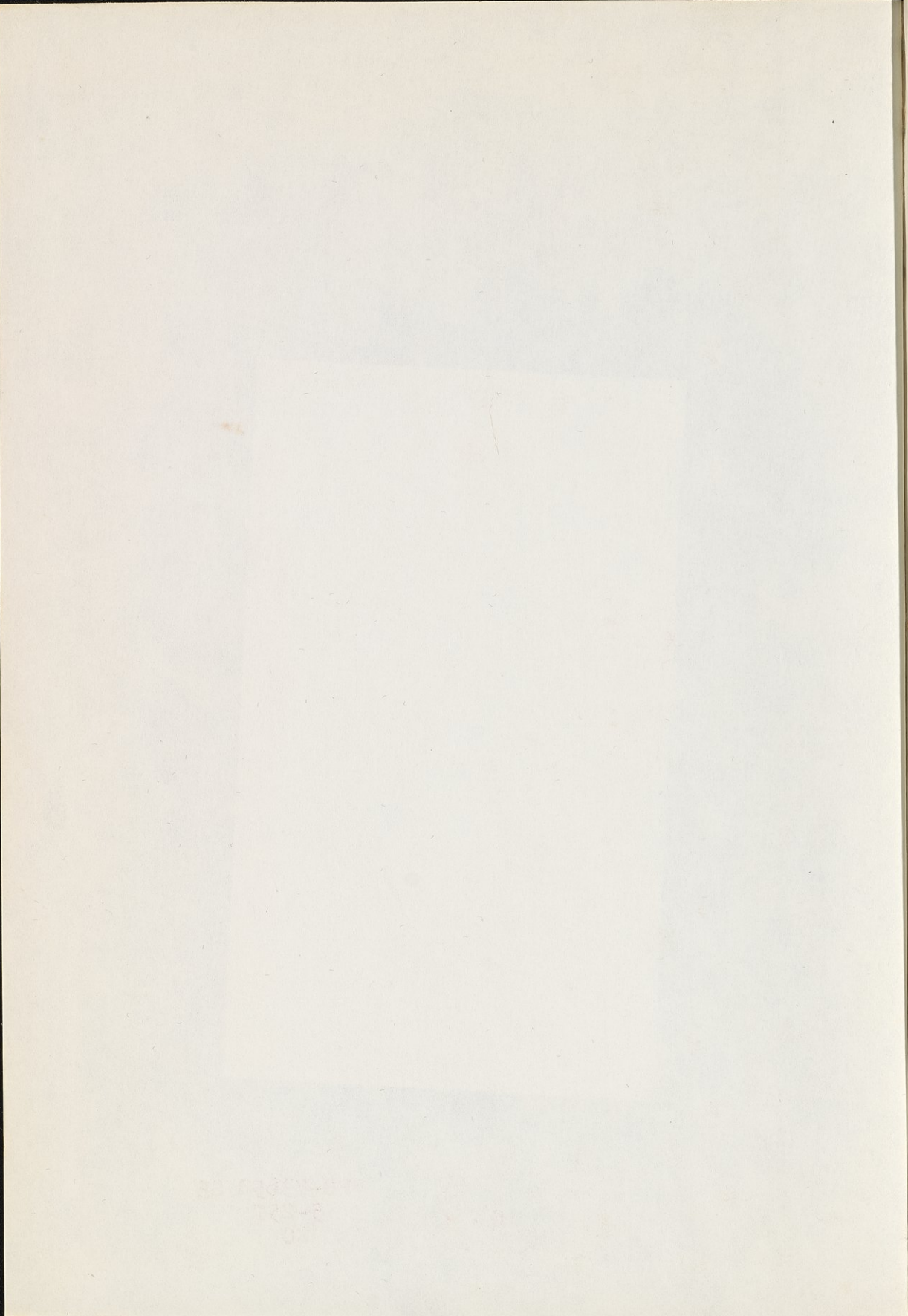
عين الكثير

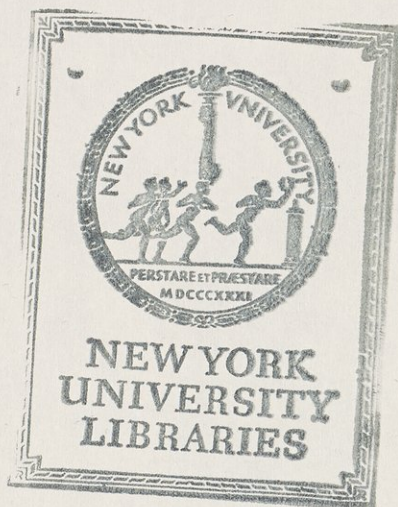
الصفحة	السطر	الخطاء	الصواب
١	٢٥	هذا الكتاب	هذا الكتاب
٣	١٥	تكميل القوة النظرية	وتكميل القوة النظرية
٣	١٥	يصير النفس	تصير النفس
٥	٢٣	سورة مباركة	السورة المباركة
٨	٢٤	عن جلبات	عن جلباب
٩	٢٧	آقاميرزا هاشم	الآقا ميرزا هاشم
١١	٢٤	الوجود الظهور	فالوجود والظهور
١١		فعلمه بذاته	يكون علمه بذاته
١٢	١٣	علة الوجود وجود	فعلة الوجود وجود
١٣	١٨	حقيقته	وحقيقته
١٣	١٩	فهو غيب	غيب
١٤	١٤	شمول	وشمول
١٤	١٨	ان الاطلاق	وان الاطلاق

الصفحة	السطر	الخطا	الصواب
١٦	١٤	وأنه وجود	ووجود
١٦	١٥	للتفخيم	للتفهيم
١٦	٢٤	الصدد	والصمد
١٩	١٣	وليكن	ولكن
٢٣	١٢	مشرب	المشرب
٢٤	١٦	كل	فكل
٢٥	٢٠	لجرده	لتجرده
٢٦	١٩	فى مرتبة	وفى مرتبة
٢٦	١١	العملوم	المعلوم
٢٦	٢٠	نحو الاتم	النحو الاتم
٢٦	٩	حقيقاً	حقيقياً
٢٧	٢٢	تابته	تابته
٢٩	٢٥	موجودى	موجود
٢٩	٢٥	إدراكها	ادراكه
٣٨	١٧	ويجب ان يكون	ويجب أن تكون
٣٥	٢٣	بعض	البعض
٣٧	١٣	كثرة	وكثرة
٣٧	١٦	والكثرة ان التجسم	والكثرة تجد أن التجسم
٣٨	١٣	المفاضة	المفاض
٣٨	١٥	الفياضية	الفياضة
٣٨	٢٧	وجود	الوجود
٣٨	٢٨	الفرق	الفرق
٣٨	٢٨	(صفة نفسية هي معان قائمة)	(صفة نفسية قائمة بذاته)

الصفحة	السطر	الخطاء	الصواب
٣٩	١٦	مما كثرت	مما أكثر
٤٥	٢٠	وكتب السماوية	والكتب السماوية
٤٥	٢٠	كان لله	كان له
٤٦	١٤	وجود عقلي ووجود	وجوداً عقلياً و وجوداً مثالياً
		مثالى ووجود مادي	ووجوداً مادياً
٤٨	٩	ان توجهه الحبي	أن التوجه الحبي
٤٨	١٠	والمفاتيح	ومفاتيح
٤٨	٢٠	سر ولاية	سر الولاية
٤٨	٢٣	كو	گر
٤٩	١٢	وله المقام	وله مقام
٤٩	١٧	وللحقيقية	وللحقيقة
٤٩	٢٣	والو الغرم	اولو العزم
٦٧	٢٣	اويعاقب وفيه	اويعاقب فيه وفيه
٧١	١٣	فالاول	فالاولى
٧١	١٥	القادسة	القدسية
٧٢	١١	فالاول	فالاولى
٧٢	١١	القوة العقلية	القوة العقلية
٧٧	٢٠	ان مرور على	ان مرورهم على
٨١	١٨	نفسه	نفسها
٨٨	٢١	سأل عن على (ع)	سأل على (ع)
٨٨	٢١	معنى الاية	عن معنى الاية
١٠١	١٨	بعدقطع تعقلها	بعدقطع تعلقها

الخطا	السطر	الصفحة	الصواب
اى العالم	٢٠	١٠١	اى عالم
فصل الاخير	٨	١٠٣	الفصل الاخير
فى النشأة	١٠	١٠٣	فى نشأة
القابلة	٨	١٠٨	القابل
فيها مناسبة	٢٣	١٠٨	فيها المناسبة التى
مقامها الشامخة	٩	١٠٩	مقامها الشامخ
فليزف خلاف الفرض	١٢	١٠٩	فيلزم خلاف الفرض
والاخيرة	٢	١١٠	والاخير
الى أهله مسروراً	٢١	١١٠	الى أهلها مسرورة
لان حقيقة	٩	١١١	لان الحقيقة
سلط إليه	١٤	١١١	سلط الله
حضرت	١٦	١١٢	حضر موت





GENERAL UNIVERSITY
LIBRARY

NYU - BOBST



31142 02908 0556

BP166 .M8

al-Mazahir al-Ilahiyah